

افغانستان
پنج قرن اخیر

مؤلف

میر محمد صدیق فرہنگ

جلد دوم

افغانستان

در پنج قرن اخیر

جلد اول

« قسمت دوم »

مؤلف: میر محمد صدیق فرهنگ

چاپ جدید ۱۳۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم

فرهنگ، میر محمد صدیق، ۱۲۹۴-۱۳۶۹
افغانستان در پنج قرن اخیر / مؤلف میر محمد صدیق فرهنگ - قم:
دارالتفسیر، ۱۳۸۰ -

ج. ISBN 964-6398-74-x (دوره) - ISBN
(ج. ۲) 964-6398-72-3

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف منتشر شده
است.

۷ الف ۴۵ ف / ۳۵۶ DS ۹۵۸/۱
کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری
۱۶۱۳۵ - ۸۰ م

انتشارات دارالتفسیر

* نام کتاب: افغانستان در پنج قرن اخیر (ج/۲)

* نویسنده: میر محمد صدیق فرهنگ

* ناشر: دارالتفسیر - تلفن ۷۷۴۱۶۲۱

* تاریخ انتشار: ۱۳۸۰ هـ ش

* چاپ: اسماعیلیان

* نوبت چاپ: اول برای ناشر

* تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

* شابک: جلد دوم (۳-۷۲-۶۳۹۸-۹۶۴) دوره (X-۷۴-۶۳۹۸-۹۶۴)

بسم الله الرحمن الرحيم

فرهنگ، میر محمد صدیق، ۱۲۹۴-۱۳۶۹
افغانستان در پنج قرن اخیر / مؤلف میر محمد صدیق فرهنگ - قم:
دارالتفسیر، ۱۳۸۰ -

ج. ISBN 964-6398-74-x (دوره) - ISBN
964-6398-72-3 (ج. ۲)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف منتشر شده
است.

۷ الف ۴۵ ف / ۳۵۶ DS ۹۵۸/۱
کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری
۸۰-۱۶۱۳۵ م

انتشارات دارالتفسیر

* نام کتاب: افغانستان در پنج قرن اخیر (ج/۲)

* نویسنده: میر محمد صدیق فرهنگ

* ناشر: دارالتفسیر - تلفن ۷۷۴۱۶۲۱

* تاریخ انتشار: ۱۳۸۰ هـ ش

* چاپ: اسماعیلیان

* نوبت چاپ: اول برای ناشر

* تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

* شابک: جلد دوم (۳-۷۲-۶۳۹۸-۹۶۴) دوره (X-۷۴-۶۳۹۸-۹۶۴)

خوشگذران نواور



امیر حبیب‌الله خان

فهرست مطالب باب دوازدهم

انتقام آرام- تخفیف فشار- روابط با برتانیه- حکمت دوم سیستان- سفارت دین و عهدنامه نوروز- مسافرت امیر به هند- مقاوله ۱۹۰۷ روس و انگلیس- خودداری امیر از تصدیق مقاوله نامه- نتایج عدم تصدیق- انکشاف تجارت- تهضت مشروطه و سراج الاخبار- شورشهای داخلی- جنگ اول جهانی و ورود هیأت ترک و آلمان- مذاکرات هیأت با مقامات افغانی- نتایج مأموریت هیأت: تحریکات در هند و سرحد- حکومت موقتی هند- نامه ابریشمین و پیام قیصر- مطالبات امیر از انگلستان- دوام مخالفت جوانان و واقعه کله گوش- سیاست خارجی و اداره داخلی امیر- زندگی فرهنگی- اخلاق و خصایل امیر حبیب‌الله خان- معمای قتل امیر و هویت قاتل.

انتقال آرام

انتقال پادشاهی از امیر عبدالرحمن خان به پسر ارشد او سردار حبیب‌الله خان بر خلاف معمول سابق، آرام و بدون سر و صدا صورت گرفت، زیرا از یک سو امیر ماضی در دوران حکمرانی خود پسر مذکور را در اداره امور سهم و وارد ساخته و بدون آنکه رسماً اعلان ولایتمهدی کند، به عنوان جانشین خود به اعیان و ارکان دولت معرفی کرده بود و از دیگر سو، وی از رسم امیران گذشته مبنی بر انتصاب پسرانشان به حکومت ولایات که یک نوع تقسیم غیر

مستقیم کشور بود و زمینه را برای جنگ داخلی و خانوادگی مساعد می ساخت، خودداری کرده بود.

امیر طوری که دیدیم به تاریخ اول اکتوبر ۱۹۰۱ در قصر بیلاقی باغ بالا وفات یافت و پس از آنکه شهزادگان و اعیان دولت و سران لشکر بر جانشینی پسر ارشد او اتفاق کردند. مرگ امیر سابق را با امارت امیر لاحق یکجا اعلان کردند و چون منازعی در بین نبود، برای بار اول در تاریخ دولت افغانی، این عمل ^{بدون} بؤن جدال و خونریزی پایان یافت.

امیر حبیب الله خان به تاریخ ۲ جولای ۱۸۷۲ در سمرقند تولد شده خط و کتابت و علوم متداول عصر را از استادان لایق فرا گرفته بود و چنانچه از یادداشتهای قلمی اش معلوم می شود به تناسب سطح عمومی دانش عصر خود مرد صاحب سواد بی حساب می رفت.^(۱)

تخفیف فشار

به هر حال یکی از اولین کارهایی که امیر جدید پس از حصول بیعت از ارکان دولت روی دست گرفت، رسیدگی به احوال زندانیان بی حد و شماری بود که در دوره پادشاهی پدرش محابس کشور و حتی سیاه چاههای مهیب و مخوف از آن پر و آکنده بود. امیر فرمان داد تا آنانی که فیصله یا اتهام مشخص علیه شان وجود نداشت بلا درنگ رها شوند و قضیه سایرین در مجلسی که خودش بر آن ریاست می کرد، مطرح گردد. در نتیجه، هزاران نفر که اغلب بی گناه بوده و در نتیجه اشتباه یا دسیسه سازی عمال دولت گرفتار قید و زندان شده بودند رها شدند و صدها نفر بعد از آنکه مدتهای مختلف را در اعماق تاریک نمناک سیاه چاهها در بین مدفوعات خودشان و انواع حشرات بسر برده بودند، دوباره از نعمت آزادی و آفتاب مستفید گردیدند.^(۲)

در عین حال وی مقرر نمود تا کسانی که در دوره امیر ماضی به داخل یا خارج تبعید گردیده و یا از ترس متواری شده بودند، به وطنشان مراجعه نمایند و نه تنها کسی از بابت اتهامات گذشته مزاحم ایشان نشود، بلکه ملک و جایادشان هم به آنها اعاده گردد. راجع به مردم هزاره که از همه بیشتر زجر و عقوبت کشیده بودند، فرمان جداگانه مورخ دوازدهم رمضان ۱۳۲۲ (۱۹۰۴ میلادی) صدور یافت که عکس آن در کتاب «افغانستان» تألیف همیلتن عیناً چاپ شده^(۳) و در آن تذکار

رفته که:

«ملک و زمین شما مردم که تا حال به مردمان مهاجر و ناقل افغان داده می شد، حکم کردیم که بعد از این به دست خود شما باشد و هر قدر ملکی که از مردم هزاره قبلاً به افغان داده شده باشد... در بدل آن از زمینهای خالصه نوآباد سرکاری ملک و زمین داده شود.»

معلوم نیست در اثر این فرمان و فرمانهای همانند آن، چه تعداد از مردم هزاره که به خارج پناه برده بودند به افغانستان بازگشتند و چقدر از آنها توانستند زمینهایشان را دوباره به دست آورند و یا زن و اطفالی را که از ایشان به اسارت رفته بود باز یابند، اما وجود کتله های هزاره در خراسان و ایران و بلوچستان انگلیسی و ترکستان روسی نشان می دهد که یک عده کافی از ایشان این کشور را برای همیشه ترک گفتند. از جمله سایر طبقاتی که اجازه بازگشت به افغانستان حاصل کردند یک تعداد خانواده های اعیانی بودند که در اثر رقابت در داخل دودان شاهی با دسته مغلوب به خارج رفته و یا توسط قوای اشغالگر انگلیس به هند تبعید شده بودند.

همچنان امیر حبیب الله خان فرمان داد تا جزای کور کردن و بریدن گوش و دست (جز در موارد شرعی) ممنوع گردد و به جای آن مدتهای مختلف حبس را تعیین نمود و در همان فرمان به اخلاف خود هم سفارش کرد تا از بازگشت به این اعمال و حشیان خودداری کنند.^(۴) روی هم رفته از طرز اداره سابق را که اساس آن بر ایجاد خوف و ترس در قلوب افراد از طریق قساوت و بی رحمی بود، به یک اداره نسبتاً معتدل و ملایم تبدیل نمود که هر چند آن هم بر استبداد شخصی استوار بود و هوا و هوس شخص امیر و اعیان دربار در آن نقش مهم داشت، اما از خشونت و قساوت بی پایان دوره قبلی مبرا بود. توأم با این اقدام، امیر جدید یک سلسله احکام را در جهت تطبیق اوامر مذهبی نشر نمود و به اثر آن از جمله هفت زنی که در آن وقت در حرم خود داشت، سه زن را که اضافه از نصاب مذهبی به شمار می رفت، طلاق داد.^(۵) همچنان وی امر داد تا زنان بدون کار واجب از خانه بیرون نشوند و در وقت بیرون شدن از خانه برقع خاکی به سر نموده و از پدیدار ساختن هر گونه زیب و زینت خودداری نمایند. سرایندگان و رقاصان زن به امر او از شغلشان بازداشت شدند و هندوان مجبور ساخته شدند تا برای تمیز از سایر مردم دستار زرد به سر کنند و برای هر هندو که مسلمان می شد، انعام مقرر گردید.^(۶) هر چند برخی از این احکام خصوصاً

احکام مربوط به زیب و زینت و رقص و آواز خوانی زنان با رفتار بعدی خود او ظاهراً در تضاد معلوم می‌شد، اما باید به خاطر داشت که قیلان مفرط امیر به سوی نسوان مربوط به دوره بعدی زندگانی اوست و مانع از آن نیست که در مرحله اول چنین سختگیر بوده باشد.

روابط با برتانیه

در ساحة مناسبات خارجی در بخش اول پادشاهی امیر حبیب‌الله خان اختلاف نظری بین او و حکومت هند رخ داد که برای چند سال تا انعقاد معاهده جدید در بین دو کشور ادامه یافت. به این تفصیل که در سالهای اخیر زندگانی امیر عبدالرحمن خان، لارد کرزن به عنوان ویرا به هند آمد. وی که شخصی بی‌نهایت مغرور و خودخواه بود، در اکثر موارد بر اجراءات ویراهای گذشته خط بطلان کشیده و در صدد آن شد که به ابتکارات جدید دست بزند. در مورد افغانستان وی عقیده داشت که دولت برتانیه از قدرت خود به قدر کفایت استفاده نکرده است (!) و نکات مهم را اهمال نموده است. بنابراین اساس شعبه اطلاعات حکومت هند فهرستی مرکب از شش فقره از مطالبات انگلیس تهیه نموده که باید بر افغانستان تحمیل می‌گردید و اهم مطالبات فهرست مذکور عبارت بود از (۱) تجدید نظر بر خط دیورند از نقطه نظر سوق الجیشی حکومت هند، (۲) مراقبت بر ورود اسلحه به افغانستان و استعمال آن، (۳) خودداری افغانستان از کمک به قبایل واقع در سمت انگلیسی خط دیورند در گفتار و عمل، و بالاخره (۴) تعیین صاحب منصبان برتانوی در افغانستان برای اتخاذ ترتیبات دفاعی علیه روسیه.^(۷)

پیش از آنکه این پلان در محل اجرا گذاشته شود، امیر عبدالرحمن خان فوت نموده از ماجرای تازه‌رهایی یافت. چون خبر مرگ او و انتقال پادشاهی به پسرش به لندن رسید، وزیر امور هند به ویرا هدایت داد تا از هرگونه حرکت و اقدامی که در افغانستان رد عمل تولید کند در چنین وقتی خودداری کند. با وصف آن، ویرا در تعزیت نامه‌ای که به امیر جدید فرستاد به ضرورت اعزام یک هیأت از هند به افغانستان برای تأیید موافقه‌های قبلی اشاره نمود. امیر که معلوم می‌شد مقصد این اشاره را دریافته بود، در جواب خود از مذاکره مزید طفره رفته در عوض به ویرا اطمینان داد که تا وقتی که دولت برتانیه به تعهداتی که در برابر پدر او داشت وفا نماید او

هم احکام آن را محترم خواهد شمرد.^(۸) در سالهای بعدی لارد کرزن مکرراً به این موضوع رجوع نموده و اصرار ورزید که چون قرارداد ۱۸۸۰ با امیر ماضی (تبادل مکاتیب بین امیر عبدالرحمن خان و گرفتن که قبلاً مذکور افتاد)، جنبه شخصی داشت، با مرگ امیر موافقه مذکور از اعتبار ساقط گردیده و دوام مناسبات دو کشور انعقاد قرارداد جدید را ایجاب می‌کند. وی تقاضا کرد که امیر شخصاً به هند آمده و سوء تفاهمی را که بین دو دولت موجود است رفع نماید و قرارداد جدید را امضاء کند. اما امیر این استدلال را رد نموده و اظهار داشت:

«طوری که مرگ ملکه ویکتوریا بر اعتبار قرارداد تأثیر نداشت، مرگ امیر افغانستان هم نباید بر آن مؤثر باشد.»

با اینکه ویرا در جریان این مباحثات قدمی از استدلال دوستانه فراتر گذاشته ارسال معاونت مالی مقرر و سلاح و مهماتی را که افغانستان خریداری کرده بود، معطل نمود. اما امیر بر موقف خود ایستادگی کرد و به نصرالله خان هدایت داد تا برای اثبات استقلال کامل افغانستان موضوع تعیین سفر را به یک تعداد از کشورها به شمول انگلستان، روسیه، فرانسه، آلمان، ایران، ترکیه و آمریکا در نظر بگیرد،^(۹) اما چون کرزن از اصرار بر انعقاد فوری معاهده جدید صرف نظر نمود، دفع الوقت بحران تخفیف یافت.

حکیمیت دوم سیستان

قبلاً از اختلافات افغانستان و ایران در سر ولایت سیستان و حکیمیت انگلستان در آن باره در عصر امیر شیرعلی خان ذکر نمودیم. هر چند امیر موصوف از نتیجه حکیمیت ناراضی بود و آن را غیر عادلانه می‌شمرد، اما موضوع مطابق رأی هیأت حکیمیت فیصله و در واقع سیستان بین دو کشور تقسیم شد.

در سال ۱۸۹۶ رود هیرمند که به موجب تقسیم فوق در مسیر سفلی خود سرحد بین دو کشور را تشکیل می‌داد، بسترش را به سوی غرب تبدیل کرد و به جای مجرای سابق که سیخ سر نام داشت، مسیر جدیدی را به میان آورد که به رود پریان شهرت یافت، به این صورت باز اختلافی راجع به

خط سرحدی ظهور نمود، در مرحله اول دولتین خواستند آن را از طریق مذاکره مستقیم حل نمایند و قرار بر این شد که نمایندگان جانبین (موسی خان هراتی از طرف افغانستان و یمین نظام از طرف ایران) در این باره با هم مذاکره کنند، اما نماینده ایران به تحریک قنصل روسیه از مذاکره ابا ورزید^(۱۰) و افغان‌ها قلعه میان کنگی را که ایرانی‌ها بر آن ادعای مالکیت داشتند، اشغال کردند. ایرانی‌ها در مقابل بر اساس معاهده ۱۸۷۵ پاریس از دولت انگلیس تقاضای مداخله نمودند. بعد از یک سلسله مذاکرات قرار بر این شد که هیأتی از طرف انگلستان به سیستان اعزام گردیده و اوضاع را در خود محل معاینه و در موضوع مورد اختلاف حکمیت نماید. در عین حال از روی سخاوت این حق را هم برای جانبین دادند که در صورت عدم موافقت برای حکمیت از وزیر خارجه انگلستان مرافعه خواهی نمایند!

هیأت حکمیت مرکب از ۱۵۰۰ نفر در تحت ریاست مک ماهون که قبلاً خط دیورند را در جنوب افغانستان تعیین کرده بود، در اوایل جنوری ۱۹۰۳ از شهر کویته حرکت کرده از طریق صحرا به رودخانه هیرمند رسید و از آنجا به سیستان رفته مدت دو سال و سه ماه برای اجرای وظیفه در آنجا توقف نمود. در جریان مذاکرات که به علت عدم همکاری مأمورین ایرانی به کندی پیشرفت می‌کرد، افغان‌ها عمدتاً بر نقشه‌ای که توسط گولد اسمیت در عصر امیر شیرعلی خان ترتیب یافته بود اصرار ورزیده مسیر کنونی هیرمند را سرحد دو کشور می‌شمردند، ایرانی‌ها برعکس نقشه را کنار گذاشته و بر تفصیلات کتبی هیأت اتکا می‌نمودند و به این صورت مجرای سابق را که حالا خشک بود سرحد قرار می‌دادند. هیأت پس از معاینه و سروی اراضی و اندازه‌گیری آب بالاخره به تاریخ ۱۰ آپریل ۱۹۰۵ قرار خود را صادر نمود. به موجب این قرار خط سرحدی مسیر رودخانه را ترک نموده و در تپه‌ای که در بین مجرای سابق و مجرای جدید واقع بود به شکلی تثبیت شد که تغییرات احتمالی آینده مسیر دریا بر آن بی‌تأثیر بماند. علاوه بر آن هیأت راجع به مقدار آب مورد احتیاج دو کشور هم اظهار نظر نمود و چنین فیصله کرد که یک ثلث مقدار آبی که در مسیر سفلی رودخانه می‌رسد برای ایران تخصیص داده شود و دو ثلث برای افغانستان و طرفین از هر اقدامی که به این تقسیم صدمه وارد نماید، خودداری کنند.

قسمت اول حکمیت مربوط به خط سرحدی بود که از طرف هیأت افغانی قبول شده امیر هم آن را تأیید کرد. چون ایرانی‌ها هم پس از یک اندازه تعلل به آن موافقه نمودند، موضوع سرحدی

پایان یافت، اما قسمت دیگر قرار که مربوط به مقدار آب بود، از طرف ایران به عنوان اینکه موضوع مذکور خارج صلاحیت هیأت می‌باشد، مورد اعتراض قرار گرفت و بدون آنکه طرفین به صراحت در آن باره اظهار نظر کنند به عنوان موضوع متنازع فیه و فیصله نشده باقی ماند.

قبول حکمیت انگلستان در مورد سرحد سیستان بدگمانی شدیدی را که در بین ویسرا و امیر جدید ظهور نموده بود، تا حدی تخفیف داد. لاردر کزن که لحن او در برابر افغانستان در این وقت لحن لاردر لیتن را در برابر امیر شیرعلی خان قبل از جنگ دوم به خاطر آورد،^(۱۱) پس از آنکه از تأیید دولت مرکزی انگلستان مأیوس شد، لهجه تهدید را ترک گفت و قرار بر این شد تا هیأتی از هند برای مذاکره با اولیای امور افغانی و عقد معاهده جدید به کابل بیاید.

سفارت دین و عهدنامه نوروز

این هیأت در تحت ریاست لوئیس دین سکرتر امور خارجه هند، در نوامبر ۱۹۰۴ به افغانستان آمده و به مذاکره به امیر و مشاورین او آغاز نمود. در این وقت اوضاع عمومی جهان نسبت به دو سال قبل هنگامی که ویسرا برای بار اول مذاکره راجع به انعقاد معاهده جدید را پیشنهاد کرد، تا حدی تغییر یافته بود. در آن وقت انگلیس‌ها هنوز از پیشروی روس‌ها به سوی هند در اندیشه بودند و برای جلوگیری از آن می‌خواستند سرحدات افغانستان را یک بار دیگر از نظر دفاع هند تغییر بدهند، اما بعد از آن قوت روزافزون دولت آلمان خصوصاً نیروی دریایی آن هراس جدیدی را در لندن ایجاد نمود که خوف تاریخی از روسیه را تا حدی تحت الشعاع گرفت. فرانسه هم که در ۱۸۷۰ از آلمان شکست خورده و همیشه به فکر انتقام بود، سعی داشت تا روس و انگلیس را که با هم نزدیک نموده و به این صورت محاذ و سیمی علیه قدرت فایق آلمان تشکیل بدهد. از طرف دیگر، جاپان که تازه در جرگه دول بزرگ قدم گذاشته بود، پس از درهم شکستن قوای چین اینک در شرق دور با روسیه شاخ به شاخ شده و در آغاز سال ۱۹۰۴ با یک حمله ناگهانی به پورت آرتر در منچوریا قوای بحری آن را فلج نموده و در خشکی ضربات شدیدی بر اردوی آن وارد کرد. در نتیجه، انگلستان موقتاً از ناحیه عملیات روسیه علیه هند اطمینان یافته و در صدد آن شد تا با استفاده از ضعف کشور مذکور اختلافات تاریخی اش را با آن در آسیای مرکزی حل نموده و به اتفاق آن به

مقابله با آلمان بپردازد.

این بود اوضاع جدید در بین کشورهای بزرگ. اما شکست روسیه در برابر جاپان در بین ملل آسیایی تأثیرات دیگری وارد نمود. اینها از هزیمت یک دولت بزرگ غربی در برابر یک نیروی جوان شرقی با خوشی استقبال نمودند و آن را به فال نیک گرفتند. در افغانستان اخبار مربوط به جنگ که به صورت مبالغه آمیز مواصلت می کرد، چنان هیجانی به وجود آورد که در دربار و بازار همه جا صحبت از عملیات بر ضد روسیه و فتح بخارا و سمرقند در میان بود و تصور می شد که با اندک کمک از طرف انگلیس این مأمول برآورده خواهد شد. بنابراین پیشنهاد ویسرا مبنی بر مسافرت دین به خوشی پذیرفته شد و چون مشارالیه به کابل رسید، با پیشنهادهایی که اصلاً برای آن آماده نبود مواجه گردید. در جلسه اول، مذاکره در ۱۵ دسامبر ۱۹۰۴ صورت گرفت. امیر موضوع گرفتاری روسیه را به جنگ جاپان مطرح نموده و پیشنهاد کرد تا معاهده اتحادی بین افغانستان و انگلستان به مقصد حمله به ترکستان روسی و فتح آن انعقاد یابد.

دین این پیشنهاد را رد نموده اظهار داشت که با وصف گرفتاری روسیه در شرق دور، قوای موجود دولت مذکور در ترکستان برای مغلوب ساختن افغانستان کفایت می کند. امیر در جواب گفت که اردوی افغانستان قدرت آن را دارد که پیشروی روس ها را به استقامت کابل متوقف سازد، تنها در سمت غربی (جبهه هرات) محاذ افغانی ضعیف است، اگر دولت برتانیه پیشنهاد او را دایر بر اتحاد دو دولت قبول کند، وی موافقت خواهد کرد که انگلستان خط آهنشان را در آن قسمت تا سیستان و حتی تا هشتادان واقع در سرحد بین هرات و ایران تمدید نمایند و محاذ مذکور را تقویت کنند. دین پس از مشورت با ویسرا این پیشنهاد را رد نمود و در نتیجه مذاکرات به سردی گرایید. امیر هم از امضای متنی که دین با خود آورده بود، امتناع کرد. متن مذکور که مخلوطی از نظریات ویسرا و حکومت مرکزی بود بر این اصل بنا یافته بود که نظارت علیای برتانیه بر مناسبات خارجی افغانستان محفوظ مانده زمینه برای مداخله آن کشور در امور لشکری و اداره داخلی افغانستان از طریق تعیین نمایندگان آن در نقاط مختلف کشور و تمدید خط تلگراف و غیره مساعد گردد و حکومت افغانستان از روابط خود با قبایل در سمت انگلیسی خط دیورند صرف نظر نماید. در اول جنوری ۱۹۰۵، طرف افغانی متن جدیدی را از طرف خود پیشنهاد کرد مبنی بر ادامه وجایب و تعهدات جانبین بر اساس موافقت های قبلی بین امیر عبدالرحمن خان و دولت انگلیس.

تصادفاً در این وقت امیر مریض شد و مذاکرات از طرف افغانستان توسط سردار نصرالله خان برادر او، و سردار عبدالقدوس خان که اولی سخت مخالف انگلستان بود، ادامه یافت. اما بعداً امیر صحت یافت و در عین حال پسر ارشدش سردار عنایت الله خان که به دعوت حکومت هند به آنجا رفته بود با خاطره نیکو از پذیرایی گرم ویسرا و اعضای حکومت هند به کابل بازگشت و در نتیجه مذاکرات با اعتماد و گرمجوشی بیشتر از سابق از سر گرفته شد و بالاخره در ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ مطابق به اول حمل ۱۲۸۴ ه.ش به امضای معاهده جدید منجر گردید. این معاهده در نزد دیپلماتهای انگلیس به معاهد خال شهرت دارد، زیرا هنگامی که امیر می خواست نسخه انگلیسی معاهده مذکور را امضاء کند، یک قطره رنگ از قلم او بر کاغذ ریخت، وی گفت که این ورق خراب شد و باید متن دیگری تهیه شود، دین که به ادبیات فارسی آشنا بود جواب داد:

«عیبی ندارد، این قطره رنگ خالی است که بر رخ زیبای معاهده نشسته و این بیت خواجه را مثال آورد:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
سردار عبدالقدوس خان که از جمله مشاورین امیر و در جریان مذاکره از هواخواهان عملیات علیه ترکستان روسی بود، گفت:

«امیر صاحب دقت کنید ک دین صاحب سمرقند و بخارا را به شما هدیه می کند»،
اما دین با حاضر جوابی اظهار داشت:

«ببخشید خال بر روی نسخه انگلیسی نشسته، لهذا این امیر صاحب هستند که
سمرقند و بخارا را به ما بخشیدند.» (۱۲)

معاهده ۱۹۰۵ به شکلی که در پایان کار به امضاء رسید، مرکب از یک مقدمه و متن متشکل از دو فقره است که طی آن هریک از طرفین پابندیشان را به موافقه و تعهدات منعقد بین امیر عبدالرحمن خان و دولت برتانیه تأیید می کنند. بنابراین معاهده مذکور مناسبات افغانستان را درست در همان نقطه ای باقی گذاشت که بیست و چند سال پیش از آن در هنگام تفویض تخت شاهی از طرف انگلیس ها به امیر عبدالرحمن خان به آن موافقت شده بود، یعنی نظارت برتانیه بر مناسبات افغانستان با کشورهای خارجی و عدم مداخله آن در امور داخلی که امیر عبدالرحمن

خان خطاب به ویرا در روایندی آن را چنین تعریف کرده بود:

«در امور خارجی بی مصلحت شما کار نمی کنیم و در امور داخلی مصلحت شما را در کار نداریم.»

شکی نیست که این دو نکته از هنگام سقوط امپراتوری سدوزایی و تماس افغانستان با نیروی انگلیسی در هند به بعد تا مدتهای دراز مرکز ثقل سیاست خارجی زمامداران و قشر حاکمه افغانستان را تشکیل می داد، اما طوری که قبلاً دیدیم، امیر عبدالرحمن خان با وصف فرمول بندی بالا در اواسط دوره پادشاهی اش به معایب این سیاست که با سلب استقلال حقیقی افغانستان سرنوشت آن را به هوا و هوس متحول ویراهای هند مربوط می ساخت، پی برده در صدد آن برآمد تا با قائم نمودن مناسبات مستقیم با لندن آن را تعدیل نماید. هرچند وی به این آرزو توفیق نیافت، اما اقدام او در این باره بدون شبهه گامی به سوی استقلال تام افغانستان بود و جای آن را داشت که توسط جانشینش تعقیب می شد.

از جریان مذاکرات با دین معلوم می شود که امیر جدید و مشاوران او (سردار نصرالله خان و سردار عبدالقدوس خان) یا به این نکته متوجه نشدند و یا اینکه جرأت نکردند آن را مطرح سازند. بلکه مصرح ساختن موضوع با حل نمودن آن فرق داشت و شاید دولت افغانستان نمی توانست این مطلب را بر دولت آن روز برتانیه بقبولاند. اما این هم واضح است که طرح نمودن موضوع می توانست مقدمه مناسب را برای تجدید آن در فرصت مساعدتر فراهم نماید، فرصتی که اتفاقاً چند سال بعد از جنگ اول جهانی در پیش پای افغانستان و سایر کشورهای مستعمره و نیم مستعمره قرار داد.

اما پیشنهاد امیر راجع به عملیات مشترک علیه روسیه در ترکستان معلوم نیست که از برداشت خود او و مشاورینش راجع به اوضاع داخلی روسیه و جنگ آن دولت با جاپان نشأت می گیرد یا به عنوان یک حرکت تاکتیکی در برابر مطالبات احتمالی انگلیس طرح شده بود. به هر حال قدر مسلم این است که پیشنهاد مذکور طرف انگلیس را در مقام دفاعی قرار داد و از این نگاه برای جلوگیری از مطالبات مزید آن مفید بود.

مسافرت امیر به هند

در جریان مذاکرات دین در کابل، لارد کرزن از هند به لندن رفته و بر اثر اختلافاتی که با سرلشکر هند لارد کیچنر داشت، از وظیفه اش استعفا کرد. ویرای جدید لارد منتو پس از عقد معاهد به هند آمد و چون فضای مناسبات دو کشور بهبود یافته بود دعوت حکومتش را از امیر افغانستان تجدید کرد. در این بار امیر علی رغم مخالفت برادرش نایب السلطنه، دعوت را قبول نمود و در حالی که برادر مذکور را به عنوان وکیل تعیین کرد، به روز ۲ جنوری ۱۹۰۷ از طریق جلال آباد به هند برتانوی وارد شد.

در موقع ورود امیر به خاک هند پیام «خوش آمدید» ادوارد هفتم پادشاه انگلستان به او تسلیم شد که در آن مانند متن معاهده نوروز به وی «اعلی حضرت» خطاب شده بود، چون تا آن وقت انگلیس ها امرای افغانستان را والاحضرت خطاب می کردند، تبدیل آن به اعلی حضرت می توانست قدمی به سوی تصدیق استقلال افغانستان محسوب گردد، اما این تصدیق تنها جنبه تشریفاتی داشت و از مفهوم و محتوی عاری بود.

امیر در این سفر یک هیأت بزرگ را که تعداد آن به یک هزار و یکصد نفر می رسید، با خود همراه داشت. وی بدو به دهلی و آگره و کانپور رفته در آگره از طرف ویرا پذیرایی شد و در گوالیار به صفت میهمان مهاراجه به شکار شیر پرداخت. در بمبئی نیروی دریایی انگلیس را معاینه نموده یک تارپیدو را آتش کرد و از طریق کراچی و لاهور به پشاور مراجعت نمود. در لاهور وی سنگ بنای اسلامیه کالج را گذاشت و طی بیانیه ای مسلمانان هند را به کسب علوم و دانش به شمول علوم دنیوی توصیه نمود و بالاخره به تاریخ ۷ مارچ از طریق خیبر دوباره به افغانستان وارد شد.

هرچند در جریان این مسافرت مذاکرات مهم سیاسی صورت نگرفت و هیچگونه قراردادی انعقاد نیافت، اما اخبار مربوط به مسافرت و فعالیتهای امیر در داخل کشور و مشاهداتش در نقاط مختلف هند در ذهن خود او خالی از تأثیر نبود. اخبار مربوط به شرکت امیر در دعوتها و مصاحبه های او با خانمهای انگلیسی که عکسهای آن در جراید هند نشر می شد، این افواها را در داخل شایع ساخت که گویا امیر از جاده شریعت قدم بیرون گذاشته و در زیر تأثیر مردمان غیر دین

قرار گرفته است. خبر مربوط به شرکت او در فراموشخانه که به درخواست خود در آن عضویت یافته بود، با ماهیت مرموز مؤسسه مذکور افواه مربوط به گمراهی و عدول او را از دین بطور خاص تقویت می کرد. در نتیجه، روحانیون به تحریک مردم علیه او آغاز نهادند و چون نایب السلطنه که مردی متعصب و تنگ نظر بود، اقدام جدی علیه این افواهاست به عمل نیاورد. در غیاب امیر دسیسه‌ای از جانب عالمان دینی علیه او طرح شد که امیر در بازگشت آن را کشف نموده و عده‌ای را گرفتار ساخت، از آن جمله چند نفر را اعدام نمود.^(۱۳)

اما تأثیرات این مسافرت در ذهن خود امیر از این هم بزرگتر بود. حبیب‌الله خان به تشریفات و تجمل‌ظاهری علاقه‌مندی فراوان داشت، در اوایل پادشاهی در حالی که هنوز از مسافرت به هند و مذاکرات با انگلستان اعراض می کرد، دولت مذکور پسر ارشد او سردار عنایت‌الله خان را که در آن وقت ۱۷ سال داشت. به هند دعوت نموده به گرمی از او پذیرایی کرد و مظاهر مادی مدنیت جدید را به او ارائه نمود. این مسافرت بر مغز و احساس شهزاده جوان تأثیر عمیقی به جا گذاشت و وی در مراجعت به کابل در جمله هواخواهان دوستی با برتانیه و وارد نمودن مدنیت جدید به کشور قرار گرفت، در حالی که عم او سردار نصرالله خان با هر دو مخالف بود.

تا وقتی که امیر شخصاً به هند مسافرت نکرده بود در حد وسط در بین این دو قرار گرفته و توازن را حفظ می کرد، اما در نتیجه مسافرت قلباً به دسته طرفدار انگلیس پیوست، زیرا که مرام آن در باره وارد نمودن بعضی از وجوه تمدن جدید با طبیعت او سازگار بود. قبلاً در ۱۹۰۳ وی اولین مدرسه عصری را به نام مدرسه حبیبیه در کابل تأسیس و چندی بعد مکتب حریه را به آن علاوه کرده بود. در این دو مکتب معلمین هندی با یک عده افغان علاوه بر مضامین عنعنوی شرقی مثل علوم دینی و ادبی به تدریس مضامین جدید از قبیل رسامی، هندسه، فیزیک، کیمیا، تاریخ و جغرافیه می پرداختند. در سال ۱۹۰۷ یک عده معلم ترک هم به واسطه یک تن از نقبای بغداد به افغانستان آمده برای تدریس در مکاتب استخدام شدند.

امیر که در این دوره (یعنی تا وقتی که جنبش مشروطه خواهی او را هراسان نساخته بود) به پیشرفت معارف ذوق فراوان داشت، علاوه بر آنکه پسر ارشدش را مأمور سرپرستی مدارس ساخت شخصاً هم به کارهای آن رسیدگی می کرد و در نتیجه این اقدامات تعلیمات عصری با روشنفکری که نتیجه حتمی آن است، در کشور راه یافت و یک عده اشخاص میل و جرأت آن را پیدا کردند که

راجع به تحولات در طرز اداره کشور فکر کنند. اما پیش از آنکه به شرح عواقب این اقدام پردازیم، بهتر است یک تشبث سیاسی تازه را که از جانب همسایگان بزرگ افغانستان صورت گرفت و برای چندی رقابت ایشان را در این منطقه به همکاری مبدل ساخت، بیان نماییم.

مقاوله ۱۹۰۷ روس و انگلیس

قبلاً به افزایش روزافزون نیروی دولت آلمان در اروپا اشاره نمودیم. در سالهای اول سده بیستم دولت مذکور در محافل دولت عثمانی که تا آن وقت متحد طبیعی و دائمی انگلیس محسوب می شد، نفوذ نموده با دادن امدادهای نظامی و اقتصادی جای انگلستان را اشغال کرد و نقشه‌ای برای احداث خط آهن سرتاسری ترکیه از استانبول تا بغداد طرح نمود که انگلیس و روس هر دو آن را به عنوان خطر جدیدی علیه موقعشان در آسیا تلقی نمودند.

هنگامی که امیر به مسافرت در هند مصروف بود، نمایندگان انگلیسی در مسکو با وزارت خارجه روسیه راجع به فیصله نهایی اختلافات دو کشور در آسیای میانه مشغول مذاکره بودند. این مذاکرات پس از طی مراحل ابتدایی بر سه کشور ایران، افغانستان و تبت متمرکز گردید و بالاخره در ماه آگوست به امضای سندی منتهی شد که به مقاوله ۱۹۰۷ معروف است. هدف این مقاوله آن بود که مناطق نفوذ دو کشور بزرگ را در ایران و افغانستان و تبت طوری تعیین و از هم جدا نماید که امکان تصادم و اصطکاک در بین آنها به کلی رفع گردد یا به حداقل تخفیف یابد. برای این منظور ایران به سه حصه تقسیم گردید، از آن جمله حصه شمالی منطقه نفوذ روس و حصه جنوبی منطقه نفوذ انگلیس شمرده شد و حصه مرکزی آن به عنوان منطقه بی طرف قبول گردید. در مورد تبت فیصله شد که طرفین از اعزام نماینده و اعمال نفوذ در آن خودداری کنند، اما راجع به افغانستان طرفین بر اساس موافقتهای قبلی تأکید کردند که این کشور تماماً خارج حوزه نفوذ روسیه واقع است و مکاتبه روسی با آن اگر لازم شود باید از طریق انگلستان صورت گیرد، معذالک روسیه می تواند برای حل و فصل مسائل غیر سیاسی به سویه محلی با مأمورین افغان رابطه قایم کند. در مقاوله، این نکته هم تذکر رفته بود که احکام آن بعد از موافقت دولتن افغانستان و ایران نافذ

گردیده و مدار اعتبار شمرده می‌شود. در وقتی که امیر به مسافرت هند مصروف بود، انگلیس‌ها نخواستند فضای گوارایی را که در نتیجه تفریح و اعجاب او در برابر مدنیت جدید به میان آمده بود، با طرح مسأله مقابله مکرر سازند و از طرف دیگر قبلاً فیصله شده بود که در جریان مسافرت مذاکره سیاسی صورت نگیرد.

خودداری امیر از تصدیق مقابله

بعد از مراجعت امیر به کابل در ماه سپتمبر ۱۹۰۷ ویرا طی نامه‌ای از انعقاد مقابله به او خبر داد و ضمناً متن آن موادی را که مربوط به افغانستان بود، برای او ارسال نمود و خوشبینانه اظهار امید کرد که امیر بدون فوت وقت موافقت خود را با آن اعلان نماید. امیر در جواب این مکتوب به ویرا نوشت که چون عجلتاً به مسافرت در داخل کشور مصروف می‌باشد مجال اظهار نظر بر مقابله ندارد، اما امیدوار است در آینده قریب رأیش را اظهار نماید. در خلال این مدت مشاورین امیر خصوصاً نایب السلطنه که مقابله را به نظر شک و تردید می‌دید موفق شدند تا متن کامل آن را به دست آورده و در آن دقت و تأمل نمایند. مواد مربوط به ایران که چنانچه دیدیم تقسیم آن کشور را به حوزه‌های نفوذ پیش بینی کرده بود و موافقت انگلیس بر روابط غیر سیاسی مأمورین محلی افغان و روس نظر دقت آنها را جلب نموده از آن چنین نتیجه‌گیری کردند که هدف نهایی دو دولت در مورد افغانستان همان است که در مورد ایران به آن موافقه شده اعنی تقسیم کشور به منطقه‌های نفوذ و موافقت انگلیس‌ها به مناسبات غیر سیاسی بین افغانستان و روسیه که در مقابله ذکر گردیده و در واقع مقدمه این کار می‌باشد که به تدریج در محل اجرا گذاشته خواهد شد. آنها این استدلال را که پُرنامقول و دور از حقیقت نبود، در یک مشورتنامه ثبت نموده، به امیر تسلیم دادند و امیر آن را ضمیمه نامه دوستانه‌ای به ویرا ارسال نمود و بر اساس آن بطور غیر مستقیم از تصدیق مقابله استکفاف کرد.

از طرف دیگر، انتشار متن مقابله در ایران که قشر روشنفکر گسترده‌تر داشت طوفانی از اعتراض را به میان آورد و افکار عامه چنان علیه آن برانگیخته شد که حکومت آن کشور هم از تصدیق آن خودداری نمود و به این صورت با اینکه سند مذکور رسماً از طرف دولتهای عاقد لغو

نشد، زیرا هر دو در زمینه سیاست جهانی به آن ضرورت داشتند، اما نتوانست موافقت کشورهای ذیدخل را حاصل کند.

نتایج عدم تصدیق

قبل از انعقاد مقابله، امیر حبیب‌الله خان در نتیجه مسافرت در هند که طی آن مظاهر تمدن جدید را برای بار اول از نزدیک و به چشم خود مشاهده کرد، در صدد آن بود که علایقش را با دولت انگلیس گسترش دهد و توسط آن به عصری ساختن کشور همت گمارد. در این وقت، وی در مجالس و محافل از تمديد تلگراف و خط آهن به افغانستان صحبت می‌کرد و لباس و آداب اروپایی را در دربار وارد می‌نمود. این امر قسماً به تجمل پرستی شخصی او مربوط بود و قسماً از میلان طبیعی‌اش به سوی تمدن و دانش عصری نشأت می‌کرد که هر دو در نهاد او موجود بود. نصرالله خان و سایر سرداران محافظه کار با این نظر امیر مخالف بودند و سعی داشتند او را از آن منصرف سازند. امضای مقابله بین روس و انگلیس دسته خوبی برای تیر این گروه فراهم کرد. آنها به امیر حالی کردند که منفعت کشور در همان سیاست انزواجویی و حداقل رابطه با دنیای خارج می‌باشد. به این صورت از یک سو از تصدیق مقابله جلوگیری به عمل آمد و از سوی دیگر نقشه تأسیس وسایل مواصلاتی جدید به تعویق افتاد. تنها چند سرک و در آن جمله راه‌های بین کابل و پیشاور و کابل و قندهار هموار کاری گردید و یک تعداد موتور پترولی تفریحی که متعلق به شخص امیر و خانواده‌اش بود در آن به جریان افتاد. لهذا می‌توان گفت که رد شدن مقابله ۱۹۰۷ اگر از یک سو افغانستان را تا حدی از زیر نظارت تام برتانیه خارج ساخته به استقلال سیاسی نزدیک نمود. از دیگر سو، با احیای شبح تقسیم شدن کشور در بین روس و انگلیس دسته محافظه کار و طرفدار انزوا را بر عناصر تجدد طلب که می‌خواستند بعضی از مظاهر مدنیت اروپا را به کشور وارد نمایند تقویت کرد و به این صورت جریان عصری ساختن مؤسسات دولتی را که اساساً کند و بطنی بود، کندتر و بطنی‌تر ساخت.

اما در خارج هم امضای این مقابله خالی از تأثیر نبود. با اینکه در متن آن از هیچ کشور بزرگ ذکری به میان نبود، معذالک نتایج آن در پایتخت‌های بزرگ به دقت ارزیابی گردید. طبعاً

فرانسیویان که از سال ۱۹۰۴ به این سو در راه نزدیکی انگلیس و روس (علیه آلمان) صرف مساعی می کردند آن را موفقیت بزرگی شمردند، اما آلمان ها هم معنی و مفهوم صحیح آن را که یک قدم دیگر در راه محاصره شدن آن کشور از طرف متفقین بود به درستی درک نمودند. به موجب یک روایت، سفير آلمان در پایتخت روسیه در پایان گزارشی که به وزارت خارجه راجع به مقابله ارسال داشت این جمله را علاوه کرده بود:

«هر چند این پلان ها را نمی توان بالضرور ناشی از تمایلات ضد آلمانی دانست، اما در این شکی نیست که آلمان بیش از هر کشور دیگر از آن متأثر می گردد.»

قیصر ویلهلم (امپراتور آلمان) پس از قرائت گزارش مذکور در زیر آن به قلم خود نوشت:

«پس از مطالعه تمام جهات قضیه به این نتیجه می رسیم که هدف اصلی این مقابله باید ما باشیم.»

حوادث بعدی واضح ساخت که این تشخیص کاملاً بجا بود، هر چند تشخیص کننده نتوانست در عمل از آن به درستی نتیجه گیری کند.

انکشاف تجارت

هر چند امیر عبدالرحمن خان با قائم نمودن امنیت، تعمیر کاروانسراها و الغای محصولات داخلی زمینه را برای انکشاف تجارت و اقتصاد فراهم ساخت، اما سختگیری و بدگمانی او با قیود بی حد و حصری که بر هر نوع تشبث و فعالیت شخصی از طرف عمال دولت تطبیق می شد، مانع از آن بود که از اقدامات مذکور در جهت رونق تجارت و رشد اقتصاد ملی بهره برداری شود. بی اعتنائی او به امور اقتصادی به پیمانهای بود که چون انگلیسان خط آهن کراچی و کوئته را تا چمن تمديد کردند، امیر به جای آنکه بگذارد تجار افغانستان از این پیشامد برای توسعه صادرات و واردات استفاده کنند، استعمال خط آهن مذکور را با تهدید به حبس و مصادره اموال برای ایشان قدغن کرد و به این صورت تجارت یک حصه بزرگ افغانستان را فلج ساخت. در نتیجه این اقدامات در سالیان اخیر دولت او، تجارت خارجی افغانستان به پایین ترین سطح تنزل نمود. اما با تخت نشینی امیر حبیب الله خان و شیوه جدید مملکتداری، رشد بی سابقه ای در تجارت خارجی

پدیدار گردید که حد و اندازه آن را می توان از ارقام آتی استنباط کرد:

میزان تجارت افغانستان با هند (به روپیه هندی)

سال ۹۹ - ۱۸۹۸	۱،۰۶،۰۰۰
سال ۱۹۰۵ - ۱۹۰۴	۱۷،۱۸۹،۰۰۰

هرگاه قلمات مشخص را در نظر بگیریم، می بینیم که صادرات میوه در این مدت از سالانه ۳۰،۰۰۰ روپیه به ۲،۱۰۰،۰۰۰ و صادرات پشم از ۱۷،۰۰۰ روپیه به ۲،۷۰۰،۰۰۰ روپیه، واردات شکر سالانه از ۹،۰۰۰ روپیه به ۲،۷۰۰،۰۰۰ و واردات چای از ۱۶،۰۰۰ روپیه به ۱۰۷،۰۰۰ روپیه هندی بالا رفته است.^(۱۴)

اگر در ارقام فوق از طرف همیلتن که شاهد دقیقی است اشتباهی رخ نداده باشد، باید از آن چنین نتیجه گیری کرد که در عصر امیر عبدالرحمن خان یا تجارت به کلی به رکود مواجه بود یا اینکه به شکل قاچاق صورت می گرفت و از ثبت و احصایه باز می ماند که هر دو بر اختناق اقتصادی دلالت می کرد. به تأیید از این مطلب همیلتن تذکر می دهد که بعد از مرگ امیر صادرات میوه قندهار به هند از برکت استفاده از خط آهن چمن، چنان رونق گرفت که در مدت پنج سال اراضی اطراف قندهار کاملاً از باغهای میوه پوشیده شد.^(۱۵)

نهضت مشروطه و سراج الاخبار

در ضمن اصلاحاتی که امیر در اوایل پادشاهی اش به آن اقدام کرد، یکی تأسیس روزنامه دولتی بود به نام «سراج الاخبار» که فقط یک شماره آن در تحت نظر مولوی عبدالرؤف در ۱۹۰۶ انتشار یافت و بعد به دلیلی که معلوم نیست، متوقف گردید. اجازه نشر اخبار را به پیشنهاد مولوی، موصوف عبدالقدوس خان اعتمادالدوله صادر نموده و در آن مرام اخبار و برنامه کار آن را تعیین کرده بود.^(۱۶) در همین اوان از جمله افغانانی که قبلاً به خارج فرار شده بودند، اخلاف غلام محمد خان طرزی از سرداران محمدزایی قندهار پس از اقامت بیست ساله در دمشق و سایر نقاط دولت عثمانی به کابل باز گشتند.

غلام محمد خان که در سال ۱۹۰۰ در دمشق وفات یافت، شاعر زبان دری بود و دیوانی از خود به یادگار گذاشته که در کراچی به چاپ رسیده است. پسرش محمود طرزی (۱۸۶۵ - ۱۹۳۳)^(۱۷)

معروف به محمود بیک در کشور عثمانی تربیه یافته و مانند پدر شاعر و در عین حال نویسنده روشنفکر بود. مشارالیه از طریق زبان ترکی به آثار نویسندگان غرب آشنایی یافته مردی ترقی خواه و وطن دوست بار آمد. پس از مراجعت به کابل دو دخترش در حباله نکاح دو پسر امیر شهزاده عنایت الله و شهزاده امان الله درآمدند. به این صورت جای پای محکمی در دربار برای او تأمین شد. سپس به کمک دامادش عنایت الله خان که سرپرست نقشه عرفانی کشور بود، در سنه ۱۹۱۱ اجازه نشر یا تجدید نشر هفته نامه سراج الاخبار را حاصل کرد تا ۱۹۱۸ انتشار یافت. در شماره اول این اخبار علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی به صفت نگران و محمود طرزی به صفت مدیر و سرمحرر آن معرفی شده اند. در این ضمن، اولین چاپخانه حروفی به نام «مطبعه عنایت» هم در کابل تأسیس گردید. انتشار سراج الاخبار در ایجاد افکار عامه و بیداری شعور سیاسی در بین جوانان افغانستان تأثیر بس عمده داشت. مضمون اصلی جریده را به پیروی از سیاست ترکان جوان خصوصاً حزب اتحاد و ترقی که محمود طرزی از هواخواهان آن بود، ناسیونالیسم آمیخته با پاناسلامیسم و مجادله با استعمار تشکیل می داد. اما علاوه بر آن، ترویج معارف، مجادله با خرافات و تعلیم زبان پشتو هم از اهداف عمده آن به شمار می رفت. در عین حال انتقال غیر مستقیم بر سوء اداره و راحت طلبی بزرگان از جمله شخص شاه جسته جسته در آن به نظر می رسید و بر نفوذ آن در داخل و خارج می افزود، بطوری که جریده مذکور در جریان جنگ جهانی به عنوان یکی از ارگانه های مؤثر نشراتی حوزه فارسی زبانان آسیا شناخته شد.

اما پیش از آنکه به شرح مزید در این باره بپردازیم، بهتر است حادثه مهم دیگری را که پیش از تأسیس دوباره سراج الاخبار رخ داد و به نام جنبش مشروطه شهرت یافت بیان کنیم:

کانون اصلی این حرکت مکتب حبیبیه بود که در سال ۱۹۰۳ تأسیس گردیده و در سال ۱۹۰۹ ششمین سال عمر خود را طی می کرد، متعلمین آن که بیشتر مرکب از پسران اعیان و برخی از مأموران دولت و تجار و پیشه وران بودند، هنوز به سن و سالی نرسیده بودند که به مسائل سیاسی علاقه گیرند، اما معلمین مکتب که بعضی مانند دکتور عبدالغنی و برادران و همکارانش هندی و برخی ترک و عده ای افغان بودند جراید هند و ترکیه را از طریق اشتراک و جراید فارسی زبان مثل اختر استانبول، حبل المتین کلکته و مطبوعات ایرانی را از طریق دفتر خصوصی و دارالترجمه شاهی به دست آورده توسط آن از احوال جهان و کشورهای مجاور آگاهی حاصل می کردند و با

افکار جدید که عمدتاً بر دو محور مبارزه با استعمار و استبداد چرخ می خورد، آشنایی به هم می رساندند.

اعضای اصلی این حرکت که در یک تاریخ نامعلوم پیش از سال ۱۹۰۹ در کابل به شکل یک جمعیت سری، مرکب از حلقه های ده نفری به نام جمعیت سری ملی یا جان نثاران اسلام یا اخوان افغان تشکیل گردید. علاوه بر معلمان مکتب حبیبیه و یک عده از غلام بچگان دربار، شامل سرداران و مأموران و صاحب منصبان و اهل حرفه و امثال ایشان بودند و به صفت یک حلقه روشنفکر تقریباً از تمام طبقات بالا و میانه مردم کشور نمایندگی می کردند.

فعالان جنبش را که در سال ۱۹۰۹ گرفتار شدند غبار چنین معرفی می کند: (۱۸)

- ۱- لعل محمد خان کابل غلام بچه، ۲- محمد عثمان خان پروانی، ۳- جوهر شاه خان غوربندی غلام بچه، ۴- محمدایوب خان پوپلزایی، ۵- ملا محمد سرور خان واصف قندهاری معلم مکتب حبیبیه، ۶- سعدالله خان الکوزایی، ۷- عبدالقیوم خان الکوزایی، ۸- غلام محمد خان رسام میمنگی، ۹- تاج محمد خان پغمانی، ۱۰- میرزا محمد حسن خان راقم کابلی، ۱۱- میرزا عبدالرزاق خان کابلی، ۱۲- میر زمان الدین خان بدخشی، ۱۳- محمد انور خان شاعر، ۱۴- احمدقلی خان قزلباش کابلی، ۱۵- عبدالوهاب خان کرنیل مزاری، ۱۶- پاچا میر خان لوگری غلام بچه، ۱۷- نظام الدین خان ارغندیوال غلام بچه، ۱۸- قاضی عبدالحق خان ارغندیوال معلم، ۱۹- میر سید قاسم خان لغمانی، ۲۰- میرزا غیاث الدین خان کابلی، ۲۱- حافظ عبدالقیوم خان کابلی، ۲۲- محمدابراهیم خان ساعت ساز کابلی، ۲۳- عبدالمجید خان ساعت ساز کابلی، ۲۴- عبدالرحمن خان قندهاری، ۲۵- شیرعلی خان بارکزایی، ۲۶- ملا محمد اکبر اسحقزایی، ۲۷- جلال الدین خان قندهاری، ۲۸- کاکا سید احمد خان لودین قندهاری، ۲۹- سردار عبدالرحمن خان محمدزایی، ۳۰- سردار حبیب الله خان محمدزایی، ۳۱- محمد رسول خان محمدزایی، ۳۲- امرالدین خان (مهاجر هندی)، ۳۳- محمد ظفر خان بلوچی، ۳۴- داکتر عبدالغنی خان پنجابی، ۳۵- مولوی نجف علی خان، ۳۶- محمد چراغ خان، ۳۷- مولوی محمد حسین خان پنجابی، ۳۸- مولوی غلام محی الدین افغان معلم، ۳۹- سردار

حبیب‌الله خان طرزی، ۴۰- حاجی میرزا محمد اکبر خان یوسف کابلی، ۴۱- حاجی عبدالعزیز خان لنگرزمین، ۴۲- محمداسلم خان سیغانی، ۴۳- صاحب زاده عبدالله خان مجددی.

راپور دهندگان قضیه محمد عظیم خان کارگزار فنی فابریکه حربی و ملا منهاج‌الدین جلال آبادی از جمله اعضای جنبش.

عبدالحی حبیبی در کتاب جنبش مشروطیت چاپ سال ۱۳۶۴ جمعاً از ۷۷ تن یاد می‌کند که به ادعای او از آن جمله ۴ نفر (محمد ولی خان بدخشی، میر زمان‌الدین خان بدخشی، شجاع الدوله غوربندی و عبدالعزیز خان قندهاری) اتفاقاً نجات یافتند و باقی محبوس شدند. فهرست او بر اطلاعات شخصی و مقاله‌ای بنا یافته که در شماره ۱۸ سرطان سال ۱۳۵۱ جریده کاروان از زبان میر سید قاسم خان به قلم پشتونیار انتشار یافته است. از آنجا که میر موصوف از اعضای فعال جنبش بود و مدتی را در زندان سپری کرد، روایت او باید معتبر شناخته شود، اما این هم درخور توجه است که به اعتراف مؤلف مذکور میر صاحب در این وقت به علت کبر سن به ذهول حافظه گرفتار آمده و در نقل مطالب دچار اشتباه می‌شد. (جنبش مشروطیت ص ۶۶). از جمله این مطالب قابل تأمل یکی ذکر نام دو تن از عالمان معروف و جید دینی قندهار مولوی عبدالواسع و مولوی عبدالرب پسران مولوی عبدالرؤف در جمله محبوسین می‌باشد که در فهرست غبار نامشان نیامده و مؤلف این کتاب هم در تحقیقات خود از میر سید قاسم خان و عبدالعزیز خان و کیل قندهار و سایرین اسمای ایشان را در جمله اعضای جمعیت نشنیده است. بعلاوه، مولوی عبدالواسع خان به تصریح آقای حبیبی در همان کتاب (ص ۲۷) در اواخر دورهٔ امیر حبیب‌الله خان سر رشته دار مکاتب ابتدایی قندهار بود و هر چند محال عقلی نیست، اما دور از احتمال است که امیر موصوف شخصی را که به شرکت در دسیسهٔ قتل او متهم بود، دوباره به سر رشته داری معارفی منصوب کرده باشد که حرکت مشروطه از آن نشأت کرده بود.

شخص دیگری که نامش در فهرست حبیبی مذکور است، اما در فهرست غبار نیامده، ملا فیض محمد کاتب هزاره مؤلف سراج‌التواریخ می‌باشد که او هم به دربار امیر ارتباط داشت و به اغلب احتمال بعد از آن تاریخ هم در تألیف سراج‌الخبار کار کرده است. اختلاف روایات در مورد این سه تن از اجله دانشمندان عصر به کاوش و تحقیق مزید محتاج است که امید است توسط

علاقه‌مندان این موضوع صورت بگیرد.

گزارش فعالیت جمعیت و فهرست اعضای آن به اغلب احتمال توسط دو نفری که غبار معرفی نموده و حبیبی هم تأیید می‌کند به امیر که در آن وقت در جلال‌آباد بود رسانده شد. اعضای جمعیت چون از موضوع اطلاع یافتند، فوراً عریضه‌ای به نام امیر نوشته به جلال‌آباد فرستادند و در آن مطالباتشان را دایر بر اصلاحات ادارهٔ کشور از حکومت مطلقهٔ شخصی به حکومت مشروطه کتباً به او ارائه کردند. مقصد از ترتیب عریضهٔ مذکور این بود تا از یک سو امیر را از نیتشان مستحضر سازند و از سوی دیگر تهمت و بهتانی را که توسط جاسوسان به ایشان بسته شده باشد رفع نمایند.^(۱۹) اما امیر که از شنیدن این خبر و بخصوص شرکت در بار یانش به آن سخت متوحش و برآشفته بود، امر دستگیری متهمین را در کابل و جلال‌آباد صادر نمود و بدون تحقیق مزید به مجازات آنها امر داد.

از جمله گرفتار شدگان هفت نفر لعل محمد خان، محمد عثمان خان، جوهر شاه خان، محمد ایوب خان، ملا محمد سرور خان، سعدالله خان و عبدالقیوم خان اعدام شدند. بقیه به زندان ابد محکوم گردیدند. از آن جمله چند تن پیش از مرگ امیر رها گردیدند، اما عدهٔ بیشتر تا ختم پادشاهی او در زندان ارگ به سر بردند.

معلوم نیست که مشروطه خواهان در واقع در صدد قتل امیر بودند یا فقط می‌خواستند افکار جدید را دایر بر اصلاح طرز حکومت در بین مردم شایع نمایند. سرعتی که امیر در اجرای مجازات به کار برد موقع آن را باقی نگذاشت که حقیقت این موضوع روشن گردد.^(۲۰) با اینکه اعدام یک عده اشخاص که روشنفکرترین مردم عصرشان محسوب می‌شدند آن هم بدون تحقیق و محاکمه و اثبات جرم درخور نکوهش و انتقاد می‌باشد، معذالک اگر رفتار عمومی امیر در این قضیه با رفتار سایر زمامداران حکومت‌های مطلقه در افغانستان و سایر کشورها مقایسه شود، بعضی جنبه‌های بشری در آن مشاهده می‌شود که به جای خود قابل تذکار است، از آن جمله یکی اینکه تنها به اعدام سران حرکت و آنانی که در دربار صاحب مقام بودند اختصار نموده، در مورد سایر متهمین به بند و زندانی اکتفا کرد و دیگر آنکه تا جایی که معلوم شده در موقع تحقیق متهمین از زجر و شکنجه و سایر وسایل غیر انسانی خودداری به عمل آمد و جرم آنها (اگر جرمی در میان بوده باشد) امر شخصی تلقی گردیده مجازات به افراد خانواده و دوستانشان سرایت نمود که اینها همه تحولی را

نسبت به دوره‌های سابق ارائه می‌کرد. قرار روایت شاغلی غبار، امیر حتی فهرست اعضای جمعیت را که به او داده شد تا آخر نخوانده به آتش افکند و گفت اگر تمام آن را خوانده بودم عالمی برباد می‌رفت.^(۳۱)

شورشهای داخلی

در دوره امارت حبیب‌الله خان شورشهای داخلی نسبت به دوره امیر سابق کمتر بود، نمی‌توان گفت که علت این امر سرکوبی سران جاه طلب قبایل در دوره گذشته بود، یا رویه ملایمتر امیر جدید و عمال او یا هر دو، معذالک جسته جسته حوادثی رخ می‌داد که از فقدان امنیت حکایت می‌کرد. از آن جمله، در سال ۱۹۱۲ سران قبیله منگل علیه دولت قیام نموده بعضی از سایر قبایل ولایت کنونی پکتیا نیز به آنها ملحق شدند.

جانداخان فتودال بزرگ احمدزایی که از طرف دولت به مفاهمه با سران قبایل مأمور شده بود هم به آنها پیوست و شورشیان بر گردیز و دیگر نقاط دست یافتند. در اخیر جنرال محمد نادر خان از سران محمدزایی که در موقع تبعید خانواده‌اش به هند در آنجا تا حدی تعلیم عصری را فرا گرفته و اینکه در اردوی امیر مقام عالی داشت موفق شد تا با مخلوطی از زور و تهدید و مفاهمه با حداقل خونریزی به این غایله پایان بخشد.

حرکت دیگری در قندهار رخ داد که علت آن خوشگذارنیهای امیر و سودجویی سردار محمد عثمان خان نایب‌الحکومه آن ولایت بود. به این تفصیل که به مناسبت عروسی یکی از شهزادگان، امیر به حکام ولایات امر داد تا زنان نوازنده و رقاصه را از هر نقطه کشور به پایتخت بفرستند. بعضی از نایب‌الحکومگان از آن جمله نایب‌الحکومه قندهار این حکم را دستاویز قرار داده و مردمان پولدار را تحت فشار قرار دادند تا زنان و دخترانشان را به این عنوان به دربار بفرستند و یا اینکه معافی آن را با پول باز خرید نمایند. اهالی قندهار چون از این موضوع به ستوه آمدند دور هم گرد آمده به عنوان اعتراض در احاطه خرقه مبارکه بست نشستند. چون نایب‌الحکومه به منظورش اصرار ورزید و خواست توسط قاضی اهالی را از احاطه خرقه شریف بیرون نماید، جمعیت عصبانی شده، قاضی و پسرش را به قتل رسانیدند و به ارگ دولتی حمله بردند. در این ضمن عده

بزرگی به گلوله مدافعین ارگ به قتل رسیدند تا اینکه موضوع به وساطت سرداران و صاحب رسوخان به این ترتیب فیصله گردید که دولت از فرستادن زنان به کابل منصرف شود و اهالی هم بست خرقه را ترک گویند. اما با وصف آن حوادث در دوره امیر حبیب‌الله خان روی هم رفته آرامش نسبی در کشور حکمفرما بود و جنگ داخلی و خونریزی ناشی از آن نسبت به هر دوره دیگر کمتر رخ داد.

جنگ جهانی اول و ورود هیأت ترک و آلمان

پس از آنکه خبر درگیری جنگ اول جهانی بین آلمان و اتریش از یک طرف و انگلیس و فرانسه و روسیه از جانب دیگر، به کابل مواصلت کرد، امیر بی‌طرفی افغانستان را در جنگ اعلان نمود. این اعلان برای متفقین خصوصاً انگلیسان خوشگوار بود، زیرا آنها از ناحیه شمال غرب هند که نقطه ضعیف امپراتوری به حساب می‌رفت، آسوده خیال می‌ساخت. همچنین روس‌ها از بابت متصرفات دوردستان در ترکستان که ممکن بود در اثر خصومت افغانستان برای آنها دردسری تولید کند احساس راحت نمودند. پادشاه انگلیس توسط نامه‌ای که در ماه سپتمبر مأمور سرحدی هند در دهه به مأمور سرحدی افغانستان تسلیم داد، از این بابت از امیر تشکر نمود و مناسبات افغانستان با دو کشور همسایه‌اش مثل سابق ادامه یافت. اندکی بعد از آن ترکان عثمانی به طرفداری از نیروهای مرکزی (آلمان و اتریش) در جنگ شرکت نمودند و این امر شکل و رنگ قضیه را در افغانستان تغییر داد، زیرا دولت عثمانی هر چند قسمت بیشتر نفوذ و اقتدار سابقه‌اش را با مستعمرات وسیعش در بالقان و شمال افریقا از دست داده بود، اما هنوز اماکن مقدس اسلامی را در دست داشت و سلطان آن خلیفه و امیرالمؤمنین محسوب گردیده به استثنای ایران شیعه مذهب، در تمام کشورهای اسلامی به عنوان پیشوای مسلمین تجلیل و احترام می‌شد.

حکومت ترکان جوان که بعد از اعلان مشروطیت در ۱۹۰۷ در آن کشور قائم شده بود هم با تمام وسایل از این موقعیت در راه بسط نفوذ ترکیه استفاده نموده و برای این منظور نظریات پان‌اسلامیسم و پان‌تورانیسم را موازی با یکدیگر تبلیغ می‌کرد.

قبل از جنگ، دولت عثمانی سعی کرد تا با اعطای نشان مجیدی امیر حبیب‌الله خان را به خود

مایل سازد.^(۲۳) هر چند انگلیس‌ها به این امر مخالفت نمودند، اما در هنگام جنگهای طرابلس و بالقان محمود بیگ در سراج الاخبار چنان تبلیغات جدی را به طرفداری از ترکان آغاز نمود که دسته روشنفکران و حزب ضد انگلیس را در دربار کاملاً به ترکیه مایل ساخت. لذا بعد از ورود ترکیه در جنگ و اعلان جهاد آن علیه روس و انگلیس مسأله موضع گیری افغانستان در برابر دو دسته متخاصم بطور جدی مورد بحث قرار گرفته یک عده که حالا علاوه بر نصرالله خان نایب السلطنه، سردار امان الله خان پسر سوم امیر و داماد محمود بیگ هم در آن شرکت داشتند، به فکر آن افتادند که افغانستان بر ندای ترکیه جواب مثبت داده با اقدام علیه انگلیس و روس به اجرای وظیفه اسلامی خود بپردازند، اما امیر شخصاً با این نظر مخالف بود.^(۲۴) وی عقیده داشت که جنگ با دو همسایه مقتدر در آن واحد در حکم خودکشی است و اجتناب از آن لازم. معذالک نمی خواست دسته طرفدار جنگ را هم در دربار و خارج آن از خود مأیوس بسازد، لهذا همیشه شرایطی برای اقدام مطرح می ساخت که تحقق آن در آن احوال امکان پذیر نبود.

از سوی دیگر، بلافاصله بعد از اعلان جنگ انورپاشا وزیر جنگ ترکیه در صدد آن شد که هیأتی به افغانستان فرستاده امیر و بزرگان این کشور را به جهاد یعنی عملیات نظامی علیه انگلیس و روسیه تشویق نماید. وی می خواست برای افزودن وزن و اهمیت هیأت، چند نفر نماینده آلمان را هم در آن داخل نماید. چون این نقشه به حکومت آلمان رسید آن را پذیرفت، اما ترکیب آن را طوری تغییر داد که هیأت مذکور از هیأت ترکی با اعضای آلمانی به هیأت آلمانی با اعضای ترکی مبدل گردید.

در اوایل سپتمبر ۱۹۱۴ یک دسته آلمانی که در رأس آن واسموس مأمور سابقه دار آن کشور در ایران قرار داشته به قصد مسافرت به افغانستان از آلمان حرکت نموده، از طریق استانبول به بغداد آمد. در اینجا کلنل رؤوف بیگ از افسران عثمانی که قرار بود ریاست کل هیأت را به عهده بگیرد در انتظار آن بود، اما چون معلوم شد که آلمان‌ها حاضر نیستند ریاست ترک‌ها را بپذیرند، کلنل مذکور از شرکت به این مأموریت پا پس کشید و دو نفر آلمانی یکی به نام اوسکارفون ندرمایر و دیگری به نام اوتوفون هنتگ که هریک ادعای ریاست داشتند در رأس آن قرار گرفتند. در ساعت اخیر اقامت در بغداد، بالاخره یک نفر صاحب منصب ترک به نام کاظم بیگ هم از طرف دولت خود جزء هیأت گردید تا حیثیت نمایندگی آن را از امیر المؤمنین حفظ کرده باشد.

در عین حال عده‌ای از هندی‌ها که در کشورهای اروپای مرکزی در تلاش فعالیت علیه انگلیس بودند هم در هیأت داخل شدند. معروفترین آنها عبارت بودند از راجا مهندرا پرتاب از شهزادگان هند و مولانا برکت الله از آزادیخواهان مسلمان. اینها با قیصر آلمان و خلیفه عثمانی ملاقات نموده و از قیام آزادیخواهان هند علیه انگلیس به آنها اطمینان دادند. اینک هیأتی که به این صورت مجهز شده بود با ذخیره کافی از پیشکشیهای گران قیمت برای امیر و سایر بزرگان افغانستان و همچنین نامه‌ها و اوراق انقلابی خطاب به مردم هند و سرحد، از بغداد حرکت نموده علی‌رغم مساعی کارکنان انگلیس و روس که در هر قدم موانع در راه آن ایجاد می کردند، موفق شد عرض ایران را از غرب به شرق طی نموده در ۲۴ آگوست ۱۹۱۵ از طریق سرحد غربی به خاک افغانستان داخل شود.^(۲۵)

قبل از وصول هیأت، ویسرا امیر را از این پیشامد مطلع ساخته تقاضا کرده بود که در صورت رسیدن هیأت به افغانستان اعضای آن را تحت توقیف قرار دهد. در جواب، امیر بطور مجمل به ویسرا اطمینان داد که اگر هیأت به افغانستان برسد «به آن موقع داده نخواهد شد تا بیطرفی افغانستان را اخلال نماید». در اواخر آگوست قنصل انگلیس در مشهد به حکومت خود اطلاع داد که اعضای هیأت به دسته‌های جداگانه به هرات مواصلت کرده از طرف نایب الحکومه آن شهر با احترام پذیرایی شدند و در باغ شاه اقامت اختیار کردند.^(۲۶)

با وصول هیأت به هرات این نکته روشن گردید که در افغانستان ذخیره بزرگی از خوشبینی نه تنها در برابر ترکیه مسلمان، بلکه در برابر متحد عیسوی آن آلمان هم موجود است. این خوشبینی علاوه بر اتحاد آلمان با ترکیه، از خاطره تجاوزات انگلیس و بدعهدی روسیه و همچنان از قهرمان پرستی مردم که داستانهای مربوط به فیروزی آلمان را در برابر کشورهای بزرگی چون اتریش و فرانسه شنیده بودند، نشأت می کرد و چنان در اذهان عام و خاص نفوذ کرده بود که امیر نتوانست تقاضای ویسرا را در باره توقیف نمودن اعضای هیأت عملی سازد، بنابراین امر داد تا به عنوان مهمان به کابل فرستاده شوند و به این صورت هیأت در ۲۶ سپتمبر از راه هزاره‌جات به کابل مواصلت نموده به صفت مهمان در باغ بابر شاه رهایش اختیار کرد.

فون هنتگ راجع به رسیدن هیأت به کابل و پذیرایی از آن در خاطراتش چنین می نویسد:
«ترکان مقیم پایتخت افغانستان که از کلاه سرخ رومی‌شان شناخته می شدند، در

محلّی که تقریباً نیم ساعت راه از کابل فاصله داشت برای پذیرایی از هیأت اجتماع کرده بودند. چون ما به محل مذکور رسیدیم با چنان هلهله سرور و شادمانی استقبال شدیم که معلوم شد در این شهر غریب و بیگانه نمی‌باشیم... با درک این موضوع طبعاً ما قیافه رسمی و موقر اختیار کردیم، بطوری که وقار و هیمنه ما حتی در صدای پای اسپان ما منعکس گردید.» (۲۶)

در کابل بدو امیر از ملاقات با هیأت احترام نموده و حتی برگشت و گذار آن در خارج باغ بابر قیود وضع کرد تا به حدی که اعضای هیأت او را به اعتصاب گرسنگی تهدید کردند. آنگاه امیر که در عین حال از طرف مخالفین انگلیس اعم از درباری و مذهبی و روشنفکر در تحت فشار بود، حاضر شد تا اعضای هیأت را پذیرفته به گفتگوی سیاسی با ایشان بنشیند.

مذاکرات هیأت با مقامات افغانی

این ملاقاتها از اواسط ماه اکتوبر به بعد در پغمان دور از انتظار کنجکاو مردم صورت گرفت. در جریان آن اعضای هیأت نامه‌های انورپاشا و رئیس الوزرای آلمان (به روایتی نامه امپراتور آلمان) را به امیر تسلیم دادند (۲۷) که مضمون عمومی آنها تشویق امیر به شرکت در جهاد علیه انگلیس و روس بود. امیر در جواب اظهار داشت که افغان‌ها به عنوان مسلمان راسخ العقیده به جهاد مایل اند، اما وسایل اجرای این وظیفه مذهبی را در دست ندارند، اگر افغانستان مورد حمله قرار بگیرد تمام ملت از خاکشان دفاع خواهند کرد، اما جنگ تعرضی در خارج کشور کار دیگری است که بودن سلاح و مهمات کافی امکان پذیر نمی‌باشد.

اعضای هیأت در جواب اظهار داشتند که مقصد آنها هم شرکت فوری افغانستان در جنگ نمی‌باشد، اما می‌خواهند چنان قراردادی عقد نمایند که به موجب آن کشورهایشان بتوانند به افغانستان کمک کنند و هر وقتی که قوای ترکیه و متحدین آن به سرحد افغانستان برسد، افغانستان برای آغاز عملیات آماده باشد. (۲۸) امیر از دادن جواب قطعی به این پیشنهاد (امضای قرارداد) خودداری نمود و تصمیم خود را به نظر هیأت شورا موکول ساخت. در هیأت شورا دو دسته طرفدار و مخالفان آلمان در برابر هم قرار گرفتند، نایب السلطنه، شهزادگان ارشد و خسر ایشان محمود

بیگ با جنرال محمد نادر خان و محمد حسین خان مستوفی الممالک همه به دسته اول مربوط بودند. اینها می‌خواستند افغانستان از فرصت استفاده نموده از طریق اتحاد با آلمان و ترکیه استقلال سیاسی کشور و یک قطعه از خاک هند را به شمول سرحد شمال غرب به دست آورد. آنها یقین داشتند که فتح نهایی با آلمان است، لهذا اگر افغانستان در جنگ با انگلستان در مرحله اول با شکست مواجه شود، باکی نیست، زیرا در پایان کار این شکست با فتح آلمان در اروپا جبران خواهد شد.

در برابر اینها، دسته محافظه کار عبارت بود از سردار عبدالقدوس خان ملقب به اعتمادالدوله و محمد یوسف خان مصاحب (۲۹) و بالاخره هواخواهان بی‌بی حلیمه بیوه امیر عبدالرحمن خان که زن جاه طلبی بود (۳۰) و آرزو داشت تا به کمک انگلیس تاج و تخت آینده افغانستان را برای پسرش سردار محمد عمر خان تأمین نماید. امیر که مردی واقع بین بود و محتاط، قلباً به دسته دوم تمایل داشت، اما چون از نفوذ دسته اول می‌ترسید (۳۱) ظاهراً با آن ابراز همراهی می‌کرد؛ منتها شرایطی برای قبول پیشنهاد هیأت ارائه می‌کرد که حکم تعلیق به محال داشت.

در این میان انگلیس‌ها هم بیکار نبودند، پس از اطلاع از حرکت هیأت به طرف افغانستان، ویرا طی نامه‌ای از بی‌طرفی افغانستان تشکر نمود و مبلغ دو لک کلدار به وجه امدادی سالانه افزود. همچنان پادشاه انگلیس مکتوب عنوانی امیر فرستاده رویه او را مورد ستایش و تقدیر قرار داد. امیر در نامه جوابیه اش عنوانی ویرا از ناچیز بودن وجه اضافی شکایت نمود، لیکن به پادشاه انگلستان اطمینان داد که بی‌طرفی اش را تا آخر حفظ خواهد کرد.

پس از مذاکرات زیاد در مجلس مشوره و خارج آن، بالاخره در ۲۴ جنوری ۱۹۱۶ امیر مسوده یک عهدنامه مشروط دوستی و اتحاد را به هیأت ارائه نمود. به موجب این سند آلمان و متحدین آن استقلال افغانستان را تصدیق نموده آلمان تحویل دهی یکصد هزار قبضه تفنگ، سیصد توپ و سایر انواع اسلحه و مهمات را با مبلغ ده میلیون پوند استرلینگ به افغانستان متعهد می‌شد، همچنان دولت مذکور وعده می‌داد که راه ایران را برای رساندن کمک به افغانستان باز نماید.

هرچند افغانستان در مقابل بطور مشخص هیچگونه تعهدی را به ذمه نگرفته بود، اما از مضمون عهدنامه پیدا بود که پس از انجام شدن شرایط مذکور افغانستان حاضر بود با متحدین اروپای مرکزی همکاری نماید. فون ندرمایر و فون هنتگ که در این وقت به بی‌حاصلی

مأموریتشان پی برده بودند، این سند مجمل را که در حکم بینی ساختگی بود، امضا نمودند و در پیامی به دولت خود اطمینان دادند که قرار وعده شفاهی امیر هر وقت که از بیست الی صد هزار لشکر آلمان و متحدین آن در سرحد افغانستان ظاهر شود، افغانستان بدون تأخیر داخل جنگ خواهد شد،^(۳۲) در عین حال فون هتنگ به صفت اولین نماینده دولت آلمان در افغانستان شناخته شد.

فردای امضای این عهدنامه، امیر، حافظ سیف الله خان نماینده انگلیس را در کابل نزد خود خواسته توسط او به حکومت هند اطمینان داد که علی رغم امضای عهدنامه وی بی طرفی را ترک نخواهد گفت و این مطلب را بزودی در دربار اعلان خواهد نمود. به واقع به تاریخ ۲۹ جنوری ۱۹۱۶ چنین درباری در کابل دایر گردیده، در آن امیر یک بار دیگر سیاست بی طرفی کشور و دوام دوستی آن را با همسایگان تأیید نموده به این صورت نماینده های آلمان و دوستان افغانی شان را از همکاری خود مأیوس ساخت. بعد از آن هیأت تا ماه می به امید نزدیک شدن قوای آلمان در کابل توقف نمود، قرار یک روایت^(۳۳) نصر الله خان نایب السلطنه به هیأت پیشنهاد کرد که حاضر است امیر را از سلطنت برکنار نموده مردم افغانستان و سرحد را علیه برتانیه به جنگ سوق نماید، اما هیأت که از رسیدن کمک آلمان و ترکیه مأیوس بود به او جواب مثبت نداد و بالاخره در ماه می افغانستان را ترک گفت.

نتایج مأموریت هیأت: تحریکات در هند و سرحد

هر چند هیأت در اجرای مأموریتی که به آن سپرده شده بود یعنی وارد ساختن افغانستان در جنگ علیه انگلیس و روس ناکام گردید، اما از نظر جنگ روانی و جنگ اعصاب و تبلیغات مسافرت آن برای کشورهای اروپای مرکزی خالی از فایده نبود. ورود هیأت به افغانستان و امکان شامل شدن این کشور در جنگ، هر دو کشور همسایه آن را از ناحیه امنیت متصرفاتشان در این منطقه مشوش و مجبور ساخت تا حداقل ترتیبات دفاعی را در آن نقاط اتخاذ کنند. در هند و سرحد شمال مغرب آن کشور زمینه برای قیام علیه انگلیس مساعد گردید در دسر زیادی برای آن دولت فراهم کرد که چنانچه خواهیم دید تا آخر جنگ و بعد از آن ادامه یافت.

در داخل افغانستان حس آزادیخواهی تقویت گردید و حیثیت امیر که یک زمامدار محافظه کار طرفدار انگلستان و بی علاقه به آزادی کشور شناخته شد، در انظار تنزل کرد و این امر بدون شبهه در کشته شدن او چند سال بعد و تحولاتی که به تعقیب آن رخ داد بی تأثیر نبود. حالا برگردیم به جریان حوادث: ندرمایر و رفقای او در ماه می ۱۹۱۶ یک یک از افغانستان خارج گردیده با تحمل زحمات و مشقات زیاد به قوایشان در ایران و عراق ملحق شدند، اما رفقای هندی و ترکی آنها در افغانستان باقی ماندند و در تحت حمایت دسته مخالف انگلیس به تحریکاتشان در هند و سرحد دوام دادند.

نامه ابریشمین و پیام قیصر

هندی هایی که اکنون کابل را مرکز عملیاتشان قرار داده بودند، سعی کردند تا رهبر بزرگ مذهبی مسلمین هند را که مولانا محمود الحسن آمر مدرسه دیوبند بود، متقاعد سازند تا هندوستان را دارالحرب اعلان نموده و به این صورت جهاد علیه برتانیه را بر مسلمانان فرض گردانند. مباحثات فقهی زیاد در این باره در بین عالمان دینی هند صورت گرفت، اما در پایان کار مولانا از اعلان جهاد خودداری کرد و به جای آن ضرورت هجرت را از هند به خارج برای کمک به ترکیه اعلان نمود. خودش با عده ای از همراهان عازم مکه گردید و در آنجا غالب بیگ حکمران ترکیه نامه ای به نام غالب نامه ترتیب داده و توسط یک نفر از همراهان مولانا به نام مولوی سیف الرحمن نزد حاجی ترنگزایی در مخالفین انگلیس در سرحد فرستاد.

در عین حال یک نفر دیگر از عالمان مسلمان هند به نام مولانا عبید الله سندهی در کابل به سایر هندیان ملحق گردید. مشارالیه بطور سری به هند مراجعه نموده ۱۵ نفر از محصلین پنجاب را وادار ساخت تا به افغانستان مهاجرت نمایند. اینها یک چندی در سرحد با گروه مجاهدین که از بقایای سید احمد بریلوی بودند بسر برده و بعد به افغانستان آمدند و در تحریکات علیه انگلیس سهم گرفتند. هندیان مقیم کابل نقشه ای برای قیام عمومی در هند طرح نمودند که در آن یک عده از مسلمین و هندو هندوستان به حیث رهبران قیام منصوب و وظایف ایشان معین شد، به اشخاص مذکور وعده داده شده بود که به مجرد حرکت آنها مردم افغانستان و سرحد و ازبک های ترکستان

به کمک آنها شتافته ترکیه و آلمان از عقب جبهه با آنها کمک خواهند کرد. در عین حال تأسیس حکومت موقتی هند در کابل به ریاست جمهوری مهند راپرتاب، ریاست وزرایی ملا برکت الله و وزارت خارجه مولوی عبیدالله اعلان گردید و اعلامیه مربوط به آن به کشورهای مختلف ارسال شد. در جولای ۱۹۱۶ مولوی عبیدالله سه دستمال زرد ابریشمین را که در آن نامه‌هایی راجع به مطالب فوق و نقشه قیام هند تحریک شده بود به عبدالحق رئیس دسته محصلین مهاجر هندی سپرد تا آن را به یک نفر از رهبران مسلمین در حیدرآباد سند برساند. پارچه‌های مذکور به دست حکومت هند افتاد و آنها از مطالعه آن گرفتار خوف و ترس شده عده زیادی را در هند زندانی ساختند و بعضی از روحانیون را به قتل رسانیدند، در حالی که این وحشت و رد عمل با اهمیت واقعی مسأله هیچ تناسب نداشت و بیشتر از توهم خودشان نشأت می‌گرفت تا قوت و نفوذ حقیقی حکومت موقتی. پس از ناکامی این نقشه، حکومت موقتی نامه‌ای را با امضای قیصر آلمان به نام نوابان و راجگان هند ترتیب و ارسال نمود، اما آن هم به دست انگلیس‌ها افتاده بدون آنکه تأثیری وارد نماید از بین برده شد.

حقیقت این است که در آن وقت اوضاع اجتماعی و سیاسی هند برای قیام مسلح مساعد نبود، آلمان‌ها و اعضای حکومت موقتی که از توده ملت دور افتاده بودند و شرایط واقعی کشور را نمی‌دانستند، می‌خواستند نسخه‌ای را که در عربستان و سایر نقاط تطبیق گردیده بود، عیناً در هند اجرا نمایند. در حالی که درست در همین وقت «گاندی» و سایر زعمای هند به تجارب دیگری راجع به نحوه مبارزه با استعمار انگلیس مصروف بودند که نه تنها به کمک آلمان و حکومت موقت احتیاج نداشت، بلکه درست مقابل آن یعنی در سمت مقاومت منفی و عدم تشدد سیر می‌کرد و در پایان سه دهه هند را به آزادی نایل نمود.

در اواخر دوره جنگ، نایب السلطنه نصرالله خان یک بار دیگر برای اتحاد با کشورهای اروپای مرکزی اقدام نمود. برای این منظور وی شخصی را به نام سردار عبدالمحید خان که حکمران شبرغان بود برای مذاکره با افسران آلمانی و ترکی به ایران گسیل نمود. وی در آنجا با ندرمایر و سایر افسران مذاکره نموده آنها را از همکاری افغانستان در صورت نزدیک شدن قوایشان به سرحدات این کشور اطمینان داد و بعد از آنجا به قسطنطنیه رفت و از طرف باب عالی به عنوان سفیر افغانستان پذیرایی گردید. اما شکست ترکان در عراق و اشغال آن از طرف انگلستان

برودی به این اقدامات پایان بخشیده همراه با آن این صفحه از تاریخ دیپلوماسی افغانستان هم خاتمه یافت.

مطالبات امیر از انگلستان

اما امیر بعد از خروج هیأت آلمانی از افغانستان در صدد آن شد تا در بدل حفظ بی طرفی، در چنین مواقع امتیازات یا وعده امتیازاتی را از انگلستان به دست آورد. به روایت سر پرسی سایکس^(۳۴) در همان سال ۱۹۱۶ از ویسرا خواهش کرد تا در پایان جنگ به او موقع داده شود که در کنفرانس صلح شرکت نماید. واضح است که مقصد او از این مطالبه آن بود تا آزادی کشور را در مناسبات خارجی بطور غیر مستقیم تأمین نماید. در خاتمه جنگ وی در نامه مورخ ۲ فبروری ۱۹۱۹ این مطلب را تجدید نموده و همکاری حکومت برتانیه را در تصدیق آزادی کامل، آزادی عمل و استقلال ابدی افغانستان از جانب کنفرانس صلح پاریس تقاضا نمود.^(۳۵) ویسرا در جواب این مطالبه به امیر نوشت که:

«شرکت در کنفرانس مختص به کشورهای می‌باشد که در جنگ داخلی بودند.»

و به این صورت به خواهش او راجع به آزادی بیشتر برای افغانستان جواب منفی داد. اما پیش از آنکه این جواب مایوس کننده به امیر برسد واقعه کله گوش به هر گونه اقدام (یا عدم اقدام) که وی در این باره در نظر داشت، پایان بخشید.

دوام مخالفت جوانان و واقعه کله گوش

در پایان جنگ افکار جوانان و دسته ضد انگلیس به شدت بر ضد امیر برآشفته بود. اینها علاوه بر آنکه او را مسؤول عدم استفاده از فرصت مناسب برای حصول استقلال افغانستان در جریان جنگ می‌شمردند، به طرز زندگانی شخصی امیر هم جداً اعتراض داشتند، زیرا امیر حبیب الله خان که چنانچه دیدیم در اوایل پادشاهی سه زن را به نام احترام به نصاب مذهبی طلاق گفت، بعدها به قدری به این جنس علاقه پیدا کرد که حرم عربض و طولی را از زنان زیبا که از نقاط مختلف کشور برای او می‌آوردند به نام جاریه و سربیتی فراهم کرده اکثر اوقاتش را با آنها

سپری می نمود. طبیعی است که با افزایش اعضای دربار شاهی و تجمل آن مصارف دولتی نیز افزایش می یافت. وجه لازم برای این مصارف بطور مستقیم یا غیر مستقیم از عامه مردم تحصیل می شد و اینها درد جانکاه مالیات دولت و رشوه مأمورین را با سکوت آمیخته با غیظ و غضب تحمل می کردند. در این احوال سراج الاخبار یگانه جریده کشور که به دسته مخالف امیر مربوط بود با نشر مقالات و اخبار دوپهلوی و کنایه آمیز توجه جوانان را به سوی احوال زار و اسفبار کشور جلب نموده با معرفی نمودن نظامهای بهتر، آنها را به اقدام علیه تحویل اوضاع تشویق می نمودند.

در حالی که امیر روز به روز بیشتر در لذات حرم فرو می رفت، اوضاع به قدری متشنج شد که در سال ۱۹۱۸ در شب جشن ولادت شاه، هنگامی که موتر او از شور بازار کابل عبور می کرد، مورد آتش تفنگچه قرار گرفت. هرچند ضارب در آن وقت دستگیر نشد، اما بعدها شناخته شد و او عبدالرحمن خان لودین محرر سراج الاخبار بود که پدرش کاکا سید احمد در جنبش مشروطه گرفتار شده در زندان سیاسی به سر می برد.^(۳۶) عبدالرحمن خان با عده دیگری از روشنفکران مثل عبدالهادی خان داوی، دستگیر شدند اما امیر از کشتن ایشان و به کار بردن زجر و شکنجه بر آنها خودداری نمود.

با وصف این اختارها امیر نتوانست از تفریح و خوشگذرانی دست بکشد و در زمستان همان سال با خاطری آسوده تر از سابق به جلال آباد رفت و در وسط فبروری که هوا در نهایت اعتدال بود، با جمعیت کوچکی از درباریان به غرض شکار به سوی کله گوش لغمان حرکت کرد. نایب السلطنه و معین السلطنه با او همراه بودند و وظیفه نیابت سلطنت در کابل به پسر سوم امیر، سردار امان الله خان سپرده شده بود که از بطن علیا حضرت ملکه معتبر اما رنجیده خاطر امیر بود. در این وقت در اثر ضعف اداره امیر، دربار سلطنت به آشپانه دسایس مبدل گردیده و حلقه های مختلف در آن برای حفظ یا حصول قدرت با هم کشمکش داشتند. حلقه اول که غالباً پسر ارشد امیر سردار عنایت الله خان هم با آن ارتباط داشت به شخص امیر وفادار بوده دوام اوضاع را به طرز سابق با حداقل ابتکار در ساحة سیاست خارجی و پذیرش مظاهر تمدن غرب به حد اعتدال در نظر داشت. دسته دیگر در اطراف نایب السلطنه تشکیل یافته توسط مخالفت با انگلیس و خصومت با هر نوع تجدد و اصلاحات مشخص می گردید. و بالاخره حلقه سوم مرکب از جوانان روشنفکر و تجدد طلب در محور محمود بیگ و شهزاده امان الله خان حرکت می کرد. اینها در مخالفت با انگلیس با دسته دوم

همفکر بودند، اما در زمینه اصلاحات در قطب مخالف آن قرار داشتند و از مشروطه خواهان حمایت می کردند.

در حالی که امیر بی خبر از این جریانات در شکارگاه در خیمه اش آسوده غنوده بود، در ساعت ۳ بعد از نیمه شب بیم بیست و بیست و یک حوت شخصی به خیمه اش داخل شده گلوله ای را در مغزش جا داد و در ضمن پراکندگی که بعد از بلند شدن آواز تفنگچه رونما گردید، قاتل موفق شد تا خودش را مخفی نماید. هرچند راجع به هویت این شخص تاکنون سند قاطعی به دست نیامده، اما شایعات آتی در اطراف آن به ثبت رسیده است: حافظ سیف الله سفیر هندی الاصل برتانیه در دربار افغانستان که در این وقت همراه با دربار به جلال آباد رفته بود، بعد از شایع شدن خبر قتل امیر به حکومت خود نوشت که:

«هیچ کس جرأت ندارد نظریه اش را در مورد قاتل امیر اظهار کند، زیرا اشتباهات به شاه ولی خان که به خانواده مصاحبین مربوط است متوجه می شود، درحالی که هویت قاتل هنوز به طور قطع معلوم نیست.»^(۳۷)

به موجب اسناد دیگر که آن هم مربوط به حکومت برتانیه است، چند سال بعد از این واقعه هنگامی که حکومت امان الله خان برای شجاع الدوله وزیر امنیه اعتمادنامه وزارت مختاری افغانستان را در لندن مطالبه کرد، وزارت خارجه انگلستان موضوع رد نمودن این درخواست را بر اساس این شایعه که شخص مذکور قاتل امیر حبیب الله خان می باشد، مورد مطالعه قرار داد. لیکن همفری سفیر آن دولت در کابل از تأیید این شایعه خودداری نمود در پایان کار، نظر به فقدان دلیل قاطع از اقدام بر اساس محض افواه خودداری شد.^(۳۸)

اما راجع به افواها در خود محیط آقای میر غلام محمد غبار نویسنده و مورخ که در سالهای اول پادشاهی امان الله خان یعنی اندکی بعد از واقعه مورد بحث، در وزارت امنیه و بعد در ریاست تنظیمیه هرات همکار نزدیک شجاع الدوله بود، از زبان خود او روایت کرد که به کشتن امیر حبیب الله خان به دست خود اعتراف نمود. همچنان یکی از دوستان من که در دوره پادشاهی امان الله خان با غلام نبی خان چرخ می همکار بود، از قول او حکایت کرد که گفت:

«امیر حبیب الله خان به اشاره امان الله خان به دست شجاع الدوله به قتل رسید.»

وی مزیداً اظهار داشت که:

«شجاع الدوله قبلاً به انتقام گیری از امیر قسم یاد کرده بود، زیرا چون در یکی از مسافرتها امیر خیمه او کج و بی ترتیب نصب شده بود شجاع الدوله را به پنجاه ضرب چوب محکوم ساخته بود. امان الله خان چون از این حادثه اطلاع یافت او (یعنی شجاع الدوله) را به خود نزدیک ساخت و بعداً به قتل پدر مأمور نمود.» (۳۹)

این بود روایاتی که این جانب توانسته است در این باره به دست آورد. هر چند این روایات را نمی توان سند قاطع شمرد، اما مقام و منزلتی که شجاع الدوله بلافاصله بعد از آن در دستگاه دولتی امان الله خان حاصل کرد، می تواند قرینه دیگری برای تقویت آن محسوب گردد.

روایت دیگر داستان افسانه‌نمای شخصی به نام مصطفی صغیر است که در اول تأسیس جمهوریت ترکیه به جرم جاسوسی و تروریستی علیه آن جمهوریت دستگیر شده در جریان استنطاق و محاکمه به خدمت در اداره جاسوسی بین‌المللی انگلستان اعتراف نمود. نظر به گزارشهای منتشره در جریدات ترکیه، وی اظهار داشته بود که قبلاً هم عملیاتی را به هدایت اداره جاسوسی مذکور انجام داده که مهمترین آنها قتل امیر حبیب الله خان پادشاه افغانستان می‌باشد. (۴۰) قراین مختلف علیه این روایت موجود است، یکی اینکه هیچ کس در دربار و حوالی آن از وجود چنین شخصی و حتی شخص مجهولی که بعد از حادثه قتل مفقود شده باشد، اطلاع نداده است و ورود یک شخص بیگانه به اردوگاه و خیمه امیر و فرار موفقانه او پس از ارتکاب به سوء قصد اگر کاملاً محال نباشد، لا اقل دور از احتمال است. قرینه دیگر و قویتر اینکه وی مدعی است که این عمل به هدایت دستگاه جاسوسی انگلستان انجام داده، در حالی که دستگاه مذکور و حکومت برتانیه که به منزله کارفرمای آن بود، هیچگونه منفعتی در کشتن و از بین بردن امیر نداشتند، زیرا امیر حبیب الله خان طوری که دیدیم در جریان جنگ با وجود فشارهای مختلف و مشکلات زیاد، بی طرفی افغانستان را که فایده آن بیشتر از همه به انگلستان می‌رسید، حفظ نمود و بیگانه مطالبه او در برابر این خدمت بزرگ آن بود که به افغانستان موقع داده شود تا در کنفرانس صلح شرکت نماید. با در نظر گرفتن دلایل فوق، به احتمال قوی می‌توان گفت که قتل امیر در اثر توطئه دربار و به دست یک نفر از عملة آن صورت گرفته که طرح کننده آن غالباً امان الله خان و مادرش علیا حضرت و اجرا کننده آن شجاع الدوله بوده است.

سیاست خارجی و طرز اداره داخلی امیر

قبلاً راجع به روابط خارجی امیر به تفصیل صحبت نمودیم. در اینجا بطور نتیجه گیری علاوه می‌کنیم که خاصیت اصلی روش او در این ساحه مثل بعضی از ساحات دیگر اعتدال آمیخته با احتیاط بود، در مرحله اول پادشاهی وقتی که احساس کرد که انگلیسان به پیروی از سیاست جاه طلبانه کرزن می‌خواهند مطالب جدیدی را بر او تحمیل کنند، از مذاکره با آنها خودداری کرد و فقط وقتی به این مذاکره آماده گردید که در اثر گرفتاریهای روسیه در داخل و خارج اوضاع عمومی تغییر یافته و دورنمای به دست آوردن سرزمینهایی در شمال به کمک انگلستان روشن می‌نمود. چون در جریان مذاکره دریافت که آمال مذکور قابل حصول نمی‌باشد، بزودی تغییر موضع داده به امضای معاهده‌ای که همه چیز را به حال سابق گذاشت، راضی گردید. در جریان جنگ جهانی با وصف فشاری که از داخل و خارج در باره شرکت در جنگ علیه انگلستان و روسیه بر او وارد بود، جنبه ماجراجویی این نقشه را دریافته از اجرای آن طفره رفت. به این صورت وی نتوانست استقلال افغانستان را در زمینه مناسبات خارجی که در نتیجه معاهدات یک جانبه سابق از دست رفته بود، به دست آورد. اما اگر سیاست خارجی او با دقت بررسی شود، واضح می‌گردد که یک حرکت بطلی و تقریباً نامحسوس در این جهت موجود بود که علایم آن را می‌توان در خودداری از تصدیق مقاوله ۱۹۰۷ روس و انگلیس، در پذیرایی از هیأت ترک و آلمان و بالاخره در انتقادات جریده رسمی سراج الاخبار از روش کشورهای استعماری مشاهده کرد.

قبل از این تذکر داده شد که پس از سقوط شاهنشاهی سدوزایی، زمامداران افغانستان مساعیشان را به حفظ استقلال داخلی افغانستان در برابر همسایگان نیرومند متمرکز ساخته و در مذاکراتی که صورت می‌گرفت اداره سیاست خارجی کشور را تقریباً داوطلبانه به دولت برتانیه واگذار می‌شدند. این وضع که بی‌خبری از اوضاع جهان یکی از عوامل آن بود تا اواخر دوره امارت عبدالرحمن خان دوام داشت. در آن وقت امیر مذکور از برکت اطلاع بهتر از احوال گیتی و در نتیجه خستگی از مطالبات پی هم و یسراها ی هند، سعی نمود تا با قائم نمودن مناسبات مستقیم با لندن در سیاست خارجی آزادی بیشتر به دست آرد. در اثر این اقدام او یک عملیه معکوس در این زمینه آغاز گردید که در دوره پسرش با قدمهای آهسته دنبال شد، اما این حرکت کند و بطلی

نمی توانست آمال قشر روشنفکر نوپیدا را برآورده سازد و نتیجه آن تشنجات سیاسی دوره اخیر پادشاهی امیر حبیب الله خان بود که به ابتکار عنصر جوان و فعال روشنفکران چنانچه دیده خواهد شد، بزودی به تأمین استقلال کامل افغانستان منجر گردید.

از نظر داخلی طرز اداره امیر حبیب الله خان از بعضی جهات نقطه مقابل اداره پدرش امیر عبدالرحمن خان بود. هر چند پدر و پسر هر دو دارای حکومت مطلقه شخصی بودند و هدف واحد را که حفظ قدرت برای خود و دودمانشان بود تعقیب می کردند، اما وسایلی که برای نیل به این مرام به کار می بردند با هم تفاوت کلی داشت.

راجع به طرز اداره امیر عبدالرحمن خان که بر سلب مطلق آزادیهای شخصی و ایجاد خوف و ترس در قلوب و اذهان بنا یافته بود، قبلاً به تفصیل صحبت کردیم. امیر حبیب الله خان در مقابل سعی نمود تا از طریق عدم مداخله در زندگانی شخصی افراد از بدبینی مردم نسبت به دستگاه سلطنتی بکاهد و در حالی که خود و اطرافیانش در نهایت عیش و راحت زندگی داشتند، با ظاهر ملایم و عاری از خشونت مردم را به قبول این شرایط راضی ساخته و از وقوع قیامهای متوالی که ثبات و استواری دولت را با خطر مواجه می ساخت، جلوگیری کردند. به پیروی از این سیاست، امیر دستگاه عریض و طویل جاسوسی را محدود ساخته از کنجکاوای در امور شخصی مردم منصرف شد. همچنین به مأموریت عمال سنجش که به زور شکنجه و آوار از طبقه متوسط مردم اعم از مأمورین و تجار پول به دست آورده قسمتی از آن را به خزانه دولت می سپردند و حصه بزرگتر را به کیسه خودشان می ریختند، خاتمه داد.

شکی نیست که وی مانند امیران سلف دارای حسن قوم پرستی بود،^(۴۱) مأمورین بزرگ را خصوصاً در ولایات از بین سرداران وابسته به دودمان شاهی و سایر خانواده های اعیانی انتخاب می کرد، اما برای افراد غیر محمدزایی و غیر اعیانی هم تا حدی موقع پیشرفت در دستگاه دولتی می داد و نمونه آن مستوفی محمد حسین خان بود که بعد از امیر و برادرش شخص سوم در دستگاه اداری به شمار می رفت. همچنان وی اکثر هزاره هایی را که در عصر امیر سابق بطور اسیر جنگ به کابل آورده شده و با اهل و عیالشان در قصر سلطنتی و خانه های اعیان به عنوان کنیز و غلام بسر می بردند، آزاد ساخته و بعضی از دخترانشان را در حرم خود داخل کرد. به این صورت برای آنها و خانواده شان امکان اعاده حیثیت را میسر ساخت. از طرف دیگر، امیر اداره یک نفری پدرش را به

اداره دسته جمعی چند نفری مبدل نمود. نایب السلطنه برادرش در تمام امور دولتی با او شریک بود و در سالهای اخیر پادشاهی سه پسر ارشدش شهزاده عنایت الله، شهزاده امان الله و شهزاده حیات الله نیز در اداره امور سهم گرفتند و در مسائل مهم اظهار رأی می کردند. بعضی از سرداران نیز حیثیت مشاور را داشتند و محمود طرزی به عنوان سرمحرر جریده سراج الاخبار اجازه داشت تا نظرش را در مورد مسائل داخلی و خارجی اظهار نماید. تقسیم وظایف در اداره نسبت به سابق افزایش یافت و در رأس ادارات آمرین باصلاحیتی با عنوان امین مقرر شدند، مثل امین وجوهات، امین نظام، امین اطلاعات و امثال آن.

در بخش اقتصادی، هر چند هیچ کار مهم و چشمگیر در دوره امیر صورت نگرفت، اما تجارت به اثر امنیت راهها و کاهش فشار مأمورین و استفاده از خطوط راه آهن سرحدی رونق بیشتر یافت، از آن جمله تجارت بین هند و ترکستان روسی که از افغانستان عبور می کرد و یک قسمت آن در دست تجار افغانی بود، منبع مهمی از عواید تجارتی را تشکیل داد. دولت هم برای به دست آوردن اسعار خارجی به خرید و صادرات بعضی امتعه چون پوست قره قلی می پرداخت و این کار توسط تجار مورد اعتماد اجرا می نمود. در نتیجه این عوامل طبقه بورژوا در کشور ظهور نمود که هر چند هنوز بسیار کوچک و ضعیف بود، اما زمینه را برای تحویل روبنای سیاسی و فرهنگی جامعه آماده می ساخت.

امیر در اوایل پادشاهی اش خیال داشت به انگلیسان اجازه دهد تا خط تلگراف و احیاناً خط آهن را از هند به افغانستان تمدید کنند، اما بعدها بر اثر مخالفت مشاورین محافظه کار خصوصاً برادرش از این کار منصرف گردید و در مقابل راه کابل - تورخم و کابل - قندهار را به وسایل داخلی برای تردد موتر آماده ساخت. همچنان یک دستگاه کوچک برق آبی را از هند خریداری نموده برای تنویر قصر و منازل اعیان در جبل السراج نصب کرد، در عین حال در کابل و جلال آباد و پغمان عماراتی چند توسط مهندسين هند بر تانوی برای مقاصد شخصی و تشریفاتی اعمار گردید که حیثیت جزایر کوچک تفریح و خوشگذرانی را در محیط فقر و بینوایی عمومی داشتند. معذالک تعداد کارگران صنعتی در افغانستان که در آغاز پادشاهی امیر حبیب الله خان ۱۵۰۰ نفر بود، به روایت و گریگوریان، در اواخر سلطنت او به پنج هزار نفر بالا رفت.^(۴۲)

راجع به ارقام تجارت خارجی مؤلف مذکور به حواله منابع هند بر تانوی می نویسد که

صادرات افغانستان به هند که در سال ۱۹۰۸ معادل ۶۴۳،۰۰۰ پوند استرلینگ بود، در سال ۱۷-۱۹۱۶ به ۱،۱۴۴،۰۰۰ بالغ گردید. در همین مدت واردات افغانستان از هند از ۷۹،۰۰۰ پوند به ۱،۱۵۰،۰۰۰ پوند بالا رفت. اما تجارت افغانستان با روسیه از ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۳ مرتباً رو به افزایش بود، چنانچه در این مدت واردات افغانستان از کشور مذکور از ۲،۵۹۲،۰۰۰ روبل به ۵،۹۴۶،۰۰۰ روبل و صادرات آن از ۱،۱۹۷،۰۰۰ به ۶،۲۹۹،۰۰۰ روبل ترقی کرد. بعد از آن تجارت غالباً در زیر تأثیر فشار جنگ اول جهانی دستخوش تموج گردیده در ۱۹۱۷ صادرات روسیه به افغانستان به ۷۵۶،۰۰۰ روبل تنزیل یافت، در حالی که واردات آن به ۱۳،۵۵۹،۰۰۰ بالا رفت که اکثر آن را تجارت ترانزیتی تشکیل می‌داد.^(۴۳) این ارقام نشان می‌دهد که در عهد پادشاهی امیر حبیب‌الله خان تجارت افغانستان در اثر قایم شدن امنیت نسبی و فقدان مداخله دولت و عمال آن مرتباً رو به افزایش بود و این به نوبه خود در ظهور طبقه متوسط در کشور و افکار جدید آزادیخواهی مؤثر ثابت گردید.

زندگی فرهنگی

امیر حبیب‌الله خان بیشتر از سایر امرای محمدزایی به مسائل علمی و فرهنگی علاقه‌مند بود. قبلاً از تأسیس اولین مؤسسات تعلیمی عصری مکتب حبیبیه و حریه در عصر او صحبت کردیم، شاید امیر بی‌میل نبود که مؤسسات دیگری هم از همان جنس تأسیس نماید و اما ظهور جنبش مشروطه از حوزه مکتب و از بین معلمین آن غالباً او را از این فکر که به ضرر حکومت مطلق شخصی تمام می‌شد، منصرف ساخت. معذالک با تأسیس جریده سراج الاخبار موافقت نمود و جریده مذکور در زیر اداره منور و ماهرانه محمود طرزی به پیمانه قابل اعتنا از آزادی انتقاد بهره‌مند بود. در ساحة سیاست خارجی جریده صریحاً با انگلیسی و استعمار آن مخالف بود، چنانچه حکومت‌های هند و روسیه هر دو ورود آن را به کشورهایشان ممنوع قرار دادند^(۴۴) و انگلیسان نسبت به لحن ضد انگلیسی آن به امیر شکایت نمودند. معذالک امیر این آزادی را سلب ننمود و این پدیده عجیب را که در یک کشور تحت نفوذ برتانیه یگانه جریده رسمی بطور پیگیر علیه آن دولت نشرات می‌کرد، دوام داد.

علاوه بر محمود طرزی، علی احمد خان (بعدها معروف به والی) و مولوی عبدالرؤف خان

مدرس مدرسه شاهی، مؤسس سراج الاخبار قبلی در تهیه مضامین اخبار همکاری می‌کردند و در سالیان بعدی عبدالهادی خان داوی متخلص به پریشان و عبدالرحمن خان لودین و فیض محمد خان (ذکریا) از جمله محصلین و فارغ التحصیلان مکتب حبیبیه مضامینی برای نشر می‌سپردند و دو نفر اولی مدتی در آن به عنوان محرر کار کردند. همچنین یک عده از شعرا از جمله عبدالعلی مستغنی اشعارشان را در آن نشر می‌نمودند.

اما فعالیت فرهنگی محمود طرزی به نشر سراج الاخبار محدود نبود، وی در عین حال فرصت آن را پیدا کرد که یک تعداد کتاب را از ترکی به فارسی ترجمه نموده و عده دیگر را خودش تألیف نماید. مهمترین تراجم او که در معرفی نمودن علم و تخنیک جدید به جوانان آن عصر نقش عمده داشت، آثار ژول ورن نویسنده فرانسوی بود مثل جزیره پنهان، بیست هزار فرسنگ در زیر بحر، سیاحت در دورادور کره زمین به هشتاد روز، و سیاحت در جو هوا. علاوه بر آن کتاب حقوق بین‌الدول و تاریخ جنگ روس و جاپان را از تألیفات نویسندگان ترک به فارسی ترجمه نموده و کتابهای سیاحت در سه قطعه، روضه حکم و غیره را خودش تألیف نمود و تمام این کتابها را که از نظر موضوع و اسلوب در کشور بی سابقه بود در مطبعه عنایت به طبع رسانید. با نشر این آثار یک عده از جوانان با ادبیات عصری آشنایی پیدا کرده به توريد امثال آن از ایران اقدام کردند که این هم به نوبه خود در بیداری افکار مؤثر افتاد.

کار عملی مهم دیگری که در این عصر و زیر نظر شخص امیر صورت گرفت، تألیف کتاب سراج التواریخ، در تاریخ افغانستان از عصر احمدشاه به بعد توسط مورخ محقق و دانشمند «فیض محمد هزاره» بود. مؤلف این کتاب نه تنها معلومات جامع و کاملی را در مورد دوره سلطنت سدوزایی و محمدزایی برای بار اول در یک تألیف نفیس جمع آوری نموده، بلکه سعی ورزیده است تا در زیر پرده عبارات تعارفی که گریز از آن در شرایط آن عصر خارج از امکان بود یک سلسله حقایق را در مورد نواقص اداره و بیدادگری زمامداران به گونه‌ای مفصل و مستند ثبت تاریخ کند.

همزمان و موازی با کارهای فرهنگی که به اجازه و قسماً در زیر نظر امیر صورت می‌گرفت، برادر او نایب السلطنه هم حلقه کوچکی از شعرا و ادبا را به دور خود جمع نموده بود که کار عمده آن مطالعه و تفسیر و تصحیح آثار بعضی از شعاری متصوف علی‌الخصوص میرزا عبدالقادر بیدل

بود. از جمله شعرا عبدالغفور ندیم و قاری عبداللہ و محمد انور بسمل به این حلقه مربوط بودند. اینها کار تصحیح و طبع آثار میرزا را به عهده گرفتند و از آن جمله غزلیات او را از ردیف الف تا دال در مطبوعه عنایت به چاپ رسانیدند. راجع به سایر کارهای این اشخاص و آثار ایشان در باب آینده این کتاب صحبت خواهد شد. در اینجا نمونه کلام محمود طرزی را که آثار او عمدتاً به این دوره تعلق دارد ارائه می‌کنیم:

وطن عزیزم افغانستان و برادران دینی‌ام، افغانیان را خطاب!

ای وطن عزیز و ای مسکن محبت‌انگیز، از هنگامی که سوق مجبورت و ذوق غربت مرا از خاک پاک دلچسب صفاناکت برون انداخته و قسمت و اضطراب معذورت از دیدار فرحت آثار آب و هوای دلاویزت محروم ساخته، خنجر فراق جگرم را پاره پاره نموده و درد حرمانت وجودم را پامال‌الم داشته، نمی‌دانم دلم را به چه گونه از حرمانت تسلیت بخشم و نمی‌فهمم به چه حیل قلبم را از هجرانت شکیبایی دهم!

کجا تسلیت و چه سان شکیبایی، در حالتی که اجزای فردیه وجودم از خاک پاک تو تشکیل یافته باشد و ذرات بدایت و حیاتم از آب و هوای جانفزای تو جمع آمده باشد و اول خطوه مرحله زندگانی‌ام عبارت از زمین دلنشین تو باشد و گوشت و پوست و استخوانم همگی به خاک و آب و هوای تو پرورش یافته باشد، پس چسان می‌شود که خاک پاکت را فراموش نمایم و دل را به دوریات تسلی و شکیبایی بخشم!!

عشق تو در درونم و مهر تو در دلم با شیر اندرون شد و با جان بدر شود نمی‌دانم از هوای جانفزایت سخن رانم یا آنکه آبهای حیات بخشایت را به خاطر آرم. اگر از هوایت دم زنم آه جانکاهم روی هوا را تیره خواهد نمود و اگر آنها را با صفایت را به خاطر آرم، خونابه سرشکم انهار خونباری جریان خواهد داد.

ای شهر شهیر خوش تعمیر محبت تخمیر (کابل) که دایره افغانستان جنت نشان را مرکزی و امارت اسلامی آن سامان را پایتخت! قطره آب نابی که در وسط

گل چکیده‌ای و گل طراوت بخش شادابی که زینت چمنستان اسلامیت گشته! به قد ده میلیون نفوس اسلام را مرجعی و مقدار ده دوازده ولایات بنام را ملجاء، کهستان گلستانی است که از هارش گل انسان است و چاردهات بستانی است که دوازده هزارش باغبان است.

ولی هزار افسوس که ساکنانت در شور و شر و انسانهای همگی از حال و احوال عالم بی‌خبرند، قدر و حیثیت را نمی‌دانند و مزیت و اهمیت موقعیت را نمی‌شناسند. پرده غفلت و عطالت چشمهایشان را چنان پوشیده که دشمن جان و ایمانت را نمی‌بینند، قلع و قمع همدیگر دستهایشان را چنان بسته که به تربیت و ترقیت نمی‌کوشند، حرص و طمع جان و مال همدیگر افکارشان را چنان مشغول داشته که حریصان و طامعان خاک پاکت را هیچ به خاطر نمی‌آورد و عدم تعم مدنیت و عدالت و وجود جفا و اذیت در وجود و قوایشان آنقدر قوت و قدرت نمانده که گلوگاه نازنینت را در زیر فشار و تحت تضییق چنگ حریصان بی‌دینت می‌بینند، ولی چاره تخلیصت را نمی‌اندیشند و نمی‌بینند.

حالا دشمنان پر تلبیس و نیرنگت و طامعان فسادپیشه هزار آهنگت، گلوگاه نازنین بسیار معتنای خیر متینت را چنان در تحت فشار آورده که مجال حرکت برایت نگذاشته چنان منتظر فرصت و مترقب حیلت اخذ و استیلایت نشسته‌اند که لمحهای از دقت و لحظه‌ای از مفسدت فارغ نگشته‌اند، تنها گلوگاه ترانی، بلکه گذرگاه معتنابهای ولایت جسیمه پر گلزار ذی‌اثمار زربارت یعنی قندهار را نیز چند گاهی است که گذر نموده و حالا در فکر ثقب و شکافتن کمرگاهت افتاده، حال آنکه ساکنانت تا به حال گذرگاه و کمرگاهت را نمی‌شناسند. گذرگاهت دره «بولان» و کمرگاهت «کوه کوژک» عظیم‌الشان است.

حال آنکه از طرف غربی و شمالی در ایالت جسیمه قدیمه حاصلخیز زرریز معتنابهای «هرات» و «ترکستان» را نیز دشمن حریص بسیار قوی به درنگ با تانی و درنگ دیگر با دوازده میلیون جیوش منتظم پر توپ و تفنگ احاطه و انحصار نموده، که لاسمع الله! اگر این غفلت و نادانی و این عطالت و بی‌خبری در میان

ساکنان به همین صورت حکمفرما باشد، در مدت بسیار قلیلی هتک عرض و ناموس و حقارت و اسارت آن دشمن بی‌دین قوی وجودت را پامال خواهد نمود.

اخلاق و خصایل امیر حبیب‌الله خان

در خلال این مبحث، جسته جسته مطالبی را در باره خوی و خصلت امیر که اساس آن را راحت طلبی آمیخته با کنجکاوی و مدارا تشکیل می‌داد، ذکر نمودیم. این صفات در دوره اول پادشاهی او یعنی از ۱۹۰۱ تا حدود ۱۹۱۰ خوبتر ظاهر بود و از برکت آن آثار خوبی مثل رهایی محبوسین بی‌گناه، منع زجر و شکنجه، تأسیس معارف و وارد ساختن بعضی از مظاهر تمدن به کشور از او باقی ماند، اما بعد از آن رغبت او به خوشگذرانی همراه با افراط و غلو در تشریفات ظاهری صفات مذکور را تحت الشعاع قرار داد و اوقات امیر بیشتر به کارهای بیهوده مثل طرح البسه و زیورات برای زنان حرم و یونیفرم برای عمله دربار، تعیین القاب عجیب و مضحک برای اهل بیت و درباریان و بالاخره نان‌پزی و دیگچه‌پزانی صرف می‌شد.

واضح است که به همین تناسب ذوق کار در وجودش خاموش گردید و اداره امور به تدریج به افراد خانواده او خصوصاً برادر عینی اش نایب السلطنه و پسران ارشدش انتقال یافت. در عین حال امیر که از ابتدا اندک رنج و خورده گیر بود، در نتیجه افراط در خوشگذرانی و استعمال ادویه‌ای که اطبا برای این منظور به دسترس او قرار می‌دادند، کنترل اعصابش را از دست داده و هر روز کم حوصله‌تر و اندک رنج‌تر می‌شد و در آن حال به جزئی خطای واقعی یا تصویری اطرافیان، خصوصاً عمله دربارش را به ضرب و چوب و قمچین و دیگر جزای‌های اهانت آمیز محکوم می‌ساخت و از خود می‌رنجانده، تا حدی که عمله مذکور با وصف امتیازاتی که مالک بودند مرگ امیر و رهایی خود را از استبداد و مزاج بوالهوس او به دعا آرزو می‌کردند.

در سالهای اخیر عمر حتی افراد خانواده امیر از تأثیرات مزاج او فارغ نبودند، چنانچه روابط او با سرور سلطان ملقبه به علیا حضرت که در بین زنان او حیثیت ملکه را داشت و پسرش امان‌الله خان به سختی به هم خورده مادر و پسر در برابر امیر کینه گرفتند. عامل اصلی این امر گرایش روزافزون امیر به زنان جوان و دخترانی بود که در نزد علیا حضرت به صفت کنیز خدمت

می‌کردند، ملکه مذکور که زنی مغرور و جاه‌طلب و مربوط به خانواده اعیانی شاه آقاسی خیل بود، اولاً سعی کرد تا زنانی را که مورد توجه امیر قرار می‌گرفتند از بین ببرد، چنانچه قرار بعضی شایعات دو نفر از کنیزانی را که از امیر باردار شده بودند به قتل رسانیده و چهره یکی دو نفر را مسخ کرد.^(۴۶) اما این حرکت او موجب لجاجت مزید امیر گردید و در این ضمن مناسبات او نه تنها با علیا حضرت ملکه، بلکه با پسرش امان‌الله خان هم به سردی گرایید و این امر به اغلب احتمال در کشته شدن امیر بی‌تأثیر نبوده است.

با تمام اینها، از نظر دانش شخصی امیر با سوادترین و با مطالعه‌ترین پادشاه سلسله محمدزایی از عصر امیر دوست محمد خان تا به امیر امان‌الله خان به شمول خود امان‌الله خان بود. این مطلب را شاهد بی‌طرفی مثل راجا چند راپرتاب سیاستمدار هندی که خود در ادب فارسی مطالعه داشت، تأیید نموده و راجع به اولین ملاقاتش با او در پغمان در سال ۱۹۱۵ می‌نویسد که:

«امیر در ادبیات فارسی ید طولایی داشت و غالباً از آثار نویسندگان بزرگ سلف نقل قول می‌کرد.»^(۴۷)

اما افسوس که در نتیجه انهماک به خوشگذرانی، نتوانست این صفات را چنانچه لازم بود در راه بلند بردن سطح دانش عمومی در کشور به کار ببرد.

فهرست مدارک و مأخذ باب دوازدهم

- ۱- این یادداشتها را می‌توان در لابلای سراج التواریخ بعضاً به اشاره و بعضاً به تصریح مؤلف مطالعه کرد.
- ۲- افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۰۱. مؤلف مدعی است که صحنه خارج شدن ۵۴ نفر را از سیاه‌جاء بالا حصار شخصاً مشاهده کرده و منظره حزن‌آمیز آن را شرح می‌دهد.
- ۳- ۱. هملتن، ص ۳۷۰.
- ۴- افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۰۱.
- ۵- و. گریگوریان، ص ۱۹۸ - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۱۹.
- ۶- یعقوب علی خافی، ج ۲، ص ۱۹۵ - سراج الاخبار، شماره ۴، مورخ ذیحجه ۱۳۳۱ ه. ق. (۱۹۱۲ میلادی).
- ۷- افغانستان از ۱۹۰۰ الی ۱۹۲۳، تألیف لودویک ادامک، چاپ یونیورسیتی کالیفرنیا ۱۹۶۷، ص ۲۹.
- ۸- همان کتاب، ص ۳۰ - سرپرسی سایکس، ج ۲، ص ۲۱۵.
- ۹- ۱. هملتن، ص ۴۵۲.
- ۱۰- سرپرسی سایکس، ج ۲، ص ۲۰۸.
- ۱۱- همان کتاب، ج ۲، ص ۲۱۵.
- ۱۲- همان کتاب، ج ۲، ص ۲۱۹ و بعد از آن.
- ۱۳- همان کتاب، ج ۲، صفحات ۲۰۶ و ۲۰۷.
- ۱۴- ۱. هملتن، صفحات ۲۹۳ تا ۲۹۵.
- ۱۵- همان کتاب، ص ۲۹۸.
- ۱۶- سیر ژورنالیسم در افغانستان، تألیف محمد کاظم آهنگ، کابل ۱۳۴۹، صفحات ۳۱ تا ۳۵ - افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۷۳.
- ۱۷- مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه، گردآورده دکتر روان فرهادی، کابل ۱۳۵۵، صفحات ۲۸ و ۸۱۷.
- ۱۸- برای فهرست کامل اعضای جمعیت سری ملی و فعالیت ایشان رجوع شود به: افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۱۷ و بعد از آن.
- ۱۹- به حواله مصابه مؤلف با میر سید قاسم خان (معروف به میر صاحب) که از جمله اعضای جمعیت بود و تفصیل واقعه را تا جایی که به خاطر داشت در زمستان سال ۱۳۴۵ در جلال‌آباد در جواب استفسار نگارنده بیان نمود.
- ۲۰- میر سید قاسم خان در این باره اظهار داشت که شاید عده‌ای به فکر کشتن امیر بودند، اما سیاست رسمی جمعیت این بود که بر امیر فشار آورده شود تا اداره کشور را از شاهی خود کامه به شاهی مشروطه تبدیل نماید و استقلال کامل کشور را تأمین کند.
- ۲۱- افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۱۸.
- ۲۲- ل. ادامک، ص ۸۱.

- ۲۳- ل. ادامک، در همان کتاب بر اساس اسناد سیاسی آلمان مدعی شده که پس از اشتراک دولت عثمانی در جنگ، امیر از آمادگی خود برای شرکت در آن به انورپاشا وزیر حربیه دولت مذکور اطلاع داده و مشوره خواست که به روس حمله ببرد یا بر انگلیس. اما سند این روایت تاکنون دیده نشده و به هر حال مضمون آن با مال اندیشی امیر که بعد در جریان جنگ ظاهر گردید، منافات دارد.
- ۲۴- هیأت برای رسیدن به افغانستان به چند دسته تقسیم شده بود. عمال انگلیسی که در آن هنگام در ایران آزادانه عمل می‌کردند، توانستند تنها یک دسته آن را که مرکب از افراد درجه دوم بود گرفتار کنند، اما همین دسته حامل یک قسمت بارخانه هیأت به شمول رادیوی آن بود.
- ۲۵- ل. ادامک، ص ۸۷.
- ۲۶- آتش در افغانستان ۱۹۱۴ - ۱۹۲۹، تألیف رنا. تی. ستیوارت، نیویورک ۱۹۷۳، ص ۱۲.
- ۲۷- ل. ادامک می‌نویسد که فون هتنگ نامه‌ای را که به امیر تسلیم داد که مدعی بود از جانب امپراتور آلمان به او نوشته شده است، اما صحت نامه مذکور به اثبات نرسیده است. راجا مهمند راپرتاب از سوی دیگر ادعا دارد که او شخصاً نامه‌هایی از امپراتور آلمان و سلطان عثمانی را به امیر تسلیم داد (داستان پنجاه سال زندگی ام، چاپ دهره دون، ص ۵۰).
- ۲۸- ل. ادامک، ص ۹۰.
- ۲۹- ر. ستیوارت، ص ۱۸.
- ۳۰- ۱. هملتن، ص ۳۶۶ - ادامک، صفحات ۹۰ و ۹۱.
- ۳۱- به موجب گزارش یک نفر از اعضای هیأت نفوذ دول مرکزی در افغانستان چنان ریشه عمیقی داشت که اگر هیأت یک هزار مرد مسلح در اختیار خود می‌داشت ممکن بود یک کودتا را به مرام خود عملی کند (سرپرسی سایکس، ج ۲، صفحات ۲۵۴ و ۲۵۵).
- ۳۲- ل. ادامک، ص ۹۴.
- ۳۳- همان کتاب، ص ۹۵.
- ۳۴- ج ۲، ص ۲۶۵.
- ۳۵- و. گریگوریان، ص ۲۲۵.
- ۳۶- افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۲۱. مؤلف از دوستان نزدیک و همکار سیاسی عبدالرحمن خان بود.
- ۳۷- ر. ستیوارت، ص ۳۵.
- ۳۸- همان کتاب، ص ۳۱۵.
- ۳۹- غلام نبی خان و برادرش غلام جیلانی خان در سالهای اخیر پادشاهی امیر حبیب‌الله خان به جرم قتل میرزا عبدالاحمد خان غزنیچی زندانی شدند و بعد از اعلان سلطنت امان‌الله خان به مقامات عالیہ رسیدند. شخص دیگری از رجال آن عصر هم حادثه چوب خوردن شجاع الدوله را تأیید و اظهار داشت که این حادثه در دوره فرزند رخ داده بود.
- ۴۰- افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۴۶۷ و ۴۶۸. اما مؤلف این روایت را تأیید نمی‌کند.

۴۱- سراج الاخبار در شماره ۴ ذی الحجه ۱۳۳۱ در این باره چنین نوشته است: «در دوره امارت حبیب الله خان هیچ یک از ذکور اناث قوم (محمدزایی) بی تنخواه نسبی نماندند. هیچ یک را به دیگری محتاج نساختند، همه افراد عایله را جداجدا تنخواه دادند که پسر به پدر، برادر به برادر و دختر به مادر محتاج نیستند.»

۴۲- و. گریگوریان، ص ۱۹۱.

۴۳- همان کتاب، صفحات ۱۹۶ و ۱۹۷.

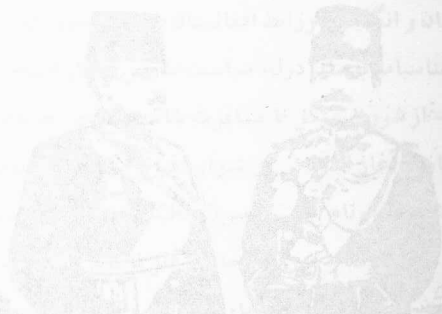
۴۴- همان کتاب، ص ۴۵۹.

۴۵- سراج التواریخ، ج اول، ص ۱۵۵.

۴۶- ا. هملتن، ص ۳۶۲.

۴۷- داستان زندگی من در پنجاه سال، ص ۵۰، چاپ هند.

باب سیزدهم



امان الله شاه

استقلال و اصلاحات



امان الله شاه



امان الله شاه با محمدولی خان وکیل

فهرست مطالب باب سیزدهم

اعلان امارت نصر الله خان در جلال آباد - اعلان شهزاده امان الله در کابل - محاکمه نایب السلطنه و پایان کار او - چهره سیاسی جهان در خاتمه جنگ اول - اعلان استقلال و آمادگی جنگ - عملیات حربی - مذاکرات صلح: مرحله اول، راولپندی؛ مرحله دوم، منصوری؛ مرحله سوم، کابل - عهدنامه افغان و انگلیس - روابط افغانستان با روسیه شوروی - انعقاد معاهده دوستی و همکاری - تأسیس مناسبات با سایر دول - سیاست خارجی بعد از استقلال - شورش منگل و صف بندی ارکان دولت - از شورش منگل تا مسافرت شاه به خارج - جریان مسافرت - بازگشت به وطن و ابتکارات تازه - آغاز اغتشاش در شنوار - قیام حبیب الله خان بچه سقاء - حمله دوم و سقوط کابل - پادشاهی کوتاه مدت معین السلطنه - اصلاحات امانی - سوابق مصلح و خصوصیات جامعه افغانی - مد و جزر اصلاحات - علل ناکامل اصلاحات - عوامل عینی و ذهنی در ناکامی اصلاحات - نقش کشورهای خارجی - قضیه لارنس - اقتصاد در عصر اصلاحات - فرهنگ و مطبوعات.

اعلان امارت نصر الله خان در جلال آباد

همچنان که قتل امیر حبیب الله خان نتیجه سازشی در داخل دربار بود، مسأله جانشینی او نیز توسط انقلابی در درون دربار انجام یافت. در هنگام کشته شدن امیر حبیب الله خان، برادر عینی او سردار نصر الله خان نایب السلطنه با دو پسر امیر، عنایت الله خان و حیات الله خان با او در شکارگاه بودند، پسر دیگرش امان الله خان چنانچه دیدیم در کابل از او وکالت می کرد. حوادثی

که بلافاصله پس از بلند شدن آواز تفنگچه در میله گاه رخ داد، مغشوش است. بنا بر روایت آقای غبار، شاه علی رضا خان کرنیل که در آن شب وظیفه پاسبانی خیمه شاهی را به عهده داشت شخصی را که از خیمه برون شده با شتاب از آن دور می شد، گرفتار ساخت، اما در همین لحظه یک نفر از صاحب منصبان مافوق او پدیدار گردیده به روی او سیلی نواخت و با ادعای اینکه قال مقال اینان خواب امیر را نا آرام می سازد، شخص گرفتار شده را رهایی بخشید.^(۱)

هرچند مؤلف، افسر عالی رتبه مذکور را معرفی نکرده، اما به موجب اسناد حکومتی هندی یک نفر افغان که پس از واقعه از کابل نزد سردار محمد کبیر خان پسر امیر به رنگون رفته بود، چنین حکایت می کرد که:

«پس از بلند شدن آواز تفنگچه افسر وظیفه دار شخصی را که پایش به طناب خیمه بند آمده و به رو خورده بود، گرفتار ساخت، اما در این وقت جنرال محمد نادر خان فرار سیده به روی افسر مذکور سیلی زد و گفت: «امیر صاحب خواب است باید او را آرام گذاشت.» شخص گرفتار شده از فرصت استفاده نموده فرار کرد.^(۲)

افسر مذکور چنانچه بعدها معلوم شد شاه علی رضا خان کرنیل پسر سید شاه خان نایب سالار از بیات های غزنی بود که به شرحی که خواهد آمد بدون اثبات جرم اعدام گردید. فردا روز نایب السلطنه و معین السلطنه جسد امیر را به جلال آباد نقل دادند و پیش از آنکه به دفن آن بپردازند به پیشنهاد علی احمد خان شاه آقاسی ملکی، اعیان دولت به اتفاق معین السلطنه و عضد الدوله پسران امیر، به نایب السلطنه بیعت کردند، سپس مراسم تدفین و فاتحه خوانی اجرا گردید.

معلوم نیست که معین السلطنه از ترس از ادعای پادشاهی صرف نظر کرد یا به احترام عمش. به هر حال روش بعدی او در زندگانی نشان داد که ذاتاً مردی قانع، درویش صفت و کم ادعا بود. اما در مورد حیات الله خان ملقب به عضد الدوله می توان گفت که هرچند وی از نظر سن پسر دوم امیر بود، اما شانس قوی برای پادشاه شدن نداشت، زیرا نه مادرش از جمله چهار زن اصلی امیر بود و نه وابسته به خانواده های اعیانی. باری امیر جدید از حادثه کشته شدن امیر ماضی و پادشاه شدن خودش به حکام ولایات و از همه پیشتر به امان الله خان که در کابل نیابت می کرد آگهی داده ایشان را به بیعت از خود دعوت نمود.

اعلان شهزاده امان الله در کابل

اگر نایب السلطنه که در بین مأمورین و عناصر محافظه کار نفوذ فراوان داشت خیال می کرد که مسئله حانشینی به این صورت پایان یافته است، یقیناً وی جاه طلبی امان الله خان و آمال حلقه جوانانی را که به او چشم دوخته بودند، به حساب نگرفته بود. با رسیدن خبر مرگ امیر به کابل، اینان به تکاپو افتاده، به اتفاق هم تصمیم گرفتند تا از پذیرش پادشاهی نایب السلطنه سر باز زده با اعلان پادشاهی امان الله خان دوره جدیدی را در تاریخ کشور آغاز کنند. شکی نیست که تصرف بر پایتخت با نیروی نظامی موجود در آن و خزینه پول و انبار و آلات و مهمات حربی، این ادعا را از نظر مادی به پیمانه کافی تقویت می کرد، اما از نظر روانی و تبلیغات نیز نکات آتی در نظر گرفته شد:

اول: متهم ساختن نایب السلطنه و همراهان او به شرکت در دسیسه قتل امیر و اعلان خونخواهی شاه سابق.

دوم: اعلان استقلال تام افغانستان به شمول استقلال در مناسبات خارجی.

سوم: افزایش تنخواه افراد اردو و به میزان پنج روپیه در ماه.

این اقدامات که با فعالیت بی سابقه توسط یک عده از جوانان از جمله شجاع الدوله سابق الذکر در بین افراد اردو در جلال آباد تبلیغ گردید، در رقابت بین کاکا و برادرزاده کفه این اخیر را سنگین ساخت، بطوری که غند نظامی موجود در جلال آباد به نام غند دار السلطنه به رهبری یک نفر از صاحب منصبان جزء به نام غلام رسول از مردم هرات به طرفداری امان الله خان قیام نموده امام جمعه را وادار ساخت که خطبه روز جمعه را به نام امان الله خان بخواند و محمد نادر خان سپهسالار را با برادرانش و محمد حسین خان مستوفی الممالک و عده دیگر از بزرگان مقید و محبوس به کابل فرستاد.^(۳) نایب السلطنه چون اوضاع را چنین دید از مقامش استعفا داد و با سایر سرداران به طرف کابل روان شده سرراست به ارگ رفت و به امان الله خان تسلیم شد. اما امان الله خان که علاوه بر جرأت و فعالیت، دارای استعداد جلب قلوب و افکار هم بود، در ۱۳ آپریل نطق باحرارتی در محضر عام ایراد نموده طی آن با اعلان استقلال کشور، مردم را به اصلاحات مبنی بر آزادی و مساوات و رفع ظلم و رشوت و سایر قبايح اداری مژده داد. در عین حال اعلانات محتوی

بر این مطلب در ولایات نیز شایع گردید و چون این مدعیات با آمال باطنی و آرمانهای قلبی مردم موافق بود، مورد استقبال گرم عامه قرار گرفت و مردم در همه جا با شاه جدید و روش او اظهار همکاری نمودند. در این کامیابی، همراهی یک تعداد از روحانیون خصوصاً حضرت صاحب شوربازار معروف به شاه آقا که در روز اعلان پادشاهی امان‌الله خان به تاریخ دوم مارچ به سر او دستار بست، نقش عمده داشته است.

محاكمه نایب السلطنه و پایان کار او

در همین جلسه موضوع قتل امیر حبیب‌الله خان و تحقیقات راجع به قاتلین او نیز مطرح گردید و در حالی که نه قواعد محاکمه اسلامی رعایت می‌شد و نه برای متهمین مجال دفاع اصولی داده شد، شاه علی رضا خان کرنیل به عنوان قاتل امیر به اعدام و نایب السلطنه به عنوان محرک او به حبس ابد محکوم ساخته شدند. تاکنون هیچ سندی که ادعای مذکور را تأیید کند، ارائه نشده است و مقصد از اعدام شاه علی رضا به اغلب احتمال پوشاندن هویت قاتل حقیقی بوده است، در حالی که نصرالله خان اگر به واقع در این کار دست داشت، شاید تنها نبود. معین السلطنه به حبس در خانه‌اش محکوم گردید و محمد نادر خان و ۲۱ تن دیگر برائت یافتند. لیکن مستوفی الممالک که قویاً از نایب السلطنه طرفداری کرده بود، بدون محاکمه به دار آویخته شد. نایب السلطنه به زندان ارگ بازگشت و پس از چندی در آنجا وفات یافت. عقیده عمومی در آن وقت و تا مدتی پس از آن این بود که سردار در زندان به امر امیر توسط بالش خفه شده بود، اما آقای غبار از قول شجاع‌الدوله وزیر امنیه وقت پاره مطالب را در این مورد روایت نموده که از آن استنباط می‌شود که امیر نه تنها به قتل او امر نداده بود، بلکه از شنیدن خبر مرگ او سخت متأثر شده اشک از چشمانش سرازیر شد. وی بدون ارائه سند، عامل مرگ سردار را زهری و انمود می‌کند که از جانب عمال انگلیس به خود او داده شده بود.^(۲) از سوی دیگر، سندی که در سالهای اخیر در جمله اسناد حکومت هند برتانوی در دهلی جدید در معرض استفاده عامه قرار گرفته، حاکی از آن است که در جریان جنگ استقلال شخصی به نام غلام محمد ستانک زی ساکن لوگر به عنوان نماینده نصرالله خان از کابل به پیشاور رفته از جانب او به حکوت هند پیام داد که اگر نیروی آن دولت به پیشروی

خود در افغانستان دوام بدهد، مردم علیه امان‌الله خان قیام کرده حکومت او را واژگون می‌کنند و وی (نایب السلطنه) زمام امور را بدست می‌گیرد. در آن وقت اگر دولت برتانیه خواسته باشد، وی حاضر است قندهار، جلال‌آباد و خوست را به آن دولت واگذار شود.^(۵) اگر این روایت درست باشد، دلیلی برای کشته شدن سردار به دست عمال برتانیه باقی نمی‌ماند و شایعه عمومی مبسوط بر قتل او به امر امان‌الله خان تقویت می‌شود.

در ایام حبس سردار نصرالله خان و متعاقب مرگ او، یک عده اشخاص در کابل به جرم توطئه به طرفداری او گرفتار شدند که از جمله دو حادثه زیر در خور تذکار است و درجه نفوذ و اعتبار سردار را در بین هواخواهان آشکار می‌سازد:

حادثه اول: چند ماه پس از زندانی شدن نایب السلطنه امیر اطلاع گرفت که یک عده از هواخواهان سردار، به رهبری محمد اختر خان پسر نایب محمد صفر خان امین اطلاعات نقشه قتل امیر را پی‌ریزی نموده و می‌خواهند آن را در راه کابل و پغمان عملی سازند. دسته مذکور توسط شجاع‌الدوله ناظر امنیه گرفتار گردیده، رهبرشان با بعضی از اعضای فعال آن به جرمشان اعتراف کردند و به اعدام محکوم شدند و عده دیگر به زندان رفتند (محمد اختر خان رئیس این دسته برادر محمدانور بسمل شاعر و نویسنده بود که در جنبش مشروطه زندانی گردیده بود و بعد در عصر پادشاهی محمد نادر خان دوباره به جرم آزادیخواهی حبس شد و سالیان متمادی را با افراد خانواده‌اش در زندان بسر برد).

حادثه دوم: مقارن همان ایام، دسته دیگر از جمله میرزا محمد یوسف خان منشی شجاع‌الدوله، میرزا افضل احمد خان، عبدالعلی خان و صوفی باز محمد خان با زهم به اتهام سازش برای کشتن امیر گرفتار و استنطاق شدند. هرچند هیچ‌یک از این اشخاص اعتراف نکردند و سندی برای اثبات جرمشان ارائه نشد، معذالک میرزا محمد یوسف خان و صوفی باز محمد خان اعدام گردیده بعضی دگر حبس و برخی تبرئه شدند. شایعه محیط این بود که این حادثه از جانب شجاع‌الدوله جعل شده و هدف آن از بین بردن میرزا محمد یوسف خان منشی‌اش بود که شاید از بعضی رازها آگاهی داشت.

با وصف این حوادث که بر بعضی از جنبه‌های منفی سنجیه امیر روشنی می‌اندازد، می‌توان گفت که با اعلان پادشاهی امان‌الله خان صحنه سیاسی در افغانستان بطور کیفی تحول نمود و برای

بار اول در تاریخ کشور آزادی سیاسی و مصونیت شخصی ولو به پیمانۀ محدود در روابط بین افراد و دولت پدیدار گردید. در آینده راجع به حدود و ماهیت این تحول به تفصیل صحبت خواهیم کرد، اما پیش از آن می‌خواهیم به شرح حوادثی که به استقلال کشور در زمینه مناسبات بین‌المللی منجر شد بپردازیم و این مبحث را هم با یک نظر تازه بر تحولات جدید در اوضاع جهان آغاز می‌کنیم.

چهره سیاسی جهان در خاتمۀ جنگ اول

چنانچه معلوم است جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۸ با غلبۀ متفقین (انگلستان، فرانسه، آمریکا و غیره) بر امپراتوریهای مرکزی (آلمان، اتریش و ترکیه) پایان یافت. در جریان جنگ و خاتمۀ آن یک رشته حوادثی رخ داد که بر سرنوشت تمام جهان من جمله افغانستان تأثیر عمیق به جا گذاشت. در مقابل برای بار اول در تاریخ عصر جدید، حوادث افغانستان هم بطور صریح و مستقیم بر اوضاع در سایر نقاط جهان مؤثر افتاد.

از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۷ یعنی از انعقاد معاهده مربوط به تعیین مناطق نفوذ در بین روس و انگلیس در آسیای مرکزی [که شرح آن گذشت] تا انقلاب روسیه و برقراری رژیم کمونیست در آنجا رقابت در بین این دو کشور که برای بیش از یک قرن دوام داشت، به یک نوع متارکه مبدل شده بود که عامل اصلی آن ترس مشترک هر دو دولت از پیشرفت سریع آلمان آن زمان بود. بعد از قیام نظام جدید در روسیه، این رقابت دوباره زنده شد، اما با اضافه عنصر جدیدی که رنگ تازه و شدت بی سابقه به آن می‌بخشید، اعنی عنصر ایدئولوژی و تحریک ضد امپریالیستی که اینکه با بوق و نقاره از مسکو در تمام جهان بخصوص در کشورهای مستعمره و نیم مستعمره اعلان می‌شد. دولت جدید افغانستان که از برکت همکاری روشنفکران نسبت به دولتهای سابق از جهانبینی بیشتر برخوردار بود، از این پیشامد استفاده نمود و آن را به عنوان سلاحی در مبارزه علیه انگلیس جهت حصول استقلال کشور به کار برد. اما این هم کار آسانی نبود، زیرا دولت جدید روسیه در حالی که مسلمانان و شرقیان را بطور عام علیه استعمار برتانیه و سایر کشورهای غربی تحریک می‌کرد، خودش هم در برابر مسلمانان زیر تسلط خود و همسایگان مسلمان روش و آمال استعماری داشت و

این طبعاً بر مناسبات آن با دولت جدید افغانستان که آزادی تمام ملل اسلامی و شرقی را شعار خود قرار داده بود، تأثیر می‌انداخت.

از دیگر سو، در پایان جنگ، جنبش آزادیخواهی در کشورهای شرقی که زیر فشار استعمار انگلستان قرار داشتند، به ویژه در نیم قاره هند که اوضاع آن نظر به شرایط جغرافیایی نسبت به سایر کشورها در افغانستان مؤثر بود، اوج گرفت و آزادیخواهان هندی که در جریان جنگ به افغانستان پناه آورده بودند، دوباره در تلاش و تکاپو افتادند تا از اوضاع جدید در منطقه به سود خود بهره‌برداری کنند. یک تعداد از ترکان عثمانی هم در جریان جنگ چنانچه دیده شده، به افغانستان آمده و بعضی از ایشان در اینجا باقی مانده بودند. اینان هم فعالیتشان را از سر گرفتند و برخی از رجال مهم سیاسی و حربی آن کشور که به ترک مملکتشان مجبور شده بودند، از جمله جمال پاشا از سران حزب اتحاد و ترقی ظاهراً برای کمک به دولت جدید افغانستان و در واقع برای به دست آوردن پایگاه جدید فعالیت علیه مخالفانشان به اینجا مسافرت کردند و به این صورت افغانستانی که سالیان متمادی در انزوا نگه داشته شده بود، دفعتاً به یکی از مراکز حساس فعالیت سیاسی بین‌المللی مبدل گردید.

در اروپا در پایان جنگ دو دولت نیرومند آلمان و اتریش نفوذشان را اولی موقتاً و دومی برای همیشه از دست دادند، زیرا آلمان که از یک ملت واحد تشکیل یافته بود پس از چندی توانست در سایه علم و تخنیک پیشرفته خود دوباره یک نیروی بزرگ اقتصادی و سیاسی شود. اما امپراتوری اتریش‌هنگری که از ملل مختلط و ناهماهنگ به وجود آمده بود، در نتیجه شکست از هم متلاشی گردیده به یک عده کشورهای کوچک منقسم شد که نقش مهمی در سیاست جهانی نداشتند. اما در سالهایی که مورد بحث کنونی ماست، هر دو از صحنۀ سیاست برکنار بودند. در مقابل آمریکا به عنوان یکی از نیرومندترین کشورهای فاتح از نفوذ فراوان در جهان برخوردار گردید، اما بر اثر یکی از شگفتیهای تاریخ، درست در چنین فرصت کنگره آن کشور با خودداری از شرکت در جامعه ملل نگذاشت تا دولت مذکور نفوذ بی سابقه خود را در صحنۀ بین‌المللی به کار برد. در نتیجه میدان برای دو کشور دیگر غربی اعنی انگلستان و فرانسه خالی ماند و اینان هم در سر تقسیم مستعمرات کشورهای مغلوب شده به جان هم افتادند، بطوری که علی‌رغم تأسیس جامعه ملل صحنۀ سیاست بین‌المللی بیش از هر وقت دیگر در دستخوش آشوب و هرج و مرج گردید. این

اوضاع برای روسیه شوروی فرصت مناسب فراهم کرد تا به جنگهای داخلی آن کشور خاتمه داده و تسلط خود را در سرتاسر امپراتوری قیصره نه تنها برقرار سازد، بلکه در بعضی نقاط مثل بخارا و خیوه گسترش دهد.

از دیگر سو، وضع روانی ملتها در کشورهایی که پس از جنگ خونین و طولانی تازه بر نعمت صلح و امنیت رسیده بودند نیز بر سیاست و روش حکومتهای آنان مؤثر بود. این تأثیر در انگلستان نسبت به سایر کشورها به گونه بارزتر احساس می شد، زیرا ملت انگلیس از نظر رشد سیاسی در سطح بالاتر از اکثر ملل دیگر قرار داشت و برای حکومت آن دشوار بود بدون پشتوانه افکار عامه به جنگهای تازه و لو کوچک و دور دست اقدام کند.

اعلان استقلال و آمادگی جنگ

اینک در چنین شرایطی امیر جدید زمام امور را به دست گرفته استقلال تام کشور را از جمله استقلال در قائم نمودن مناسبات سیاسی با کشورهای مختلف جهان با صدای رسا اعلان نمود. نماینده انگلیس که در آن وقت در کابل بود و واقعه نگار نامیده می شد، به حکومت خود اطلاع داد که امیر در بیانیه ۱۳ آپریل ۱۹۱۹ پس از آنکه مطالب فوق را اعلان نمود، به سوی او رو آورده تأکید کرد تا موضوع را به اطلاع حکومت خود برساند.^(۶)

قبل از آن به تاریخ ۳ مارچ امیر طی نامه ای خطاب به ویسرای هند از کشته شدن امیر حبیب الله خان، بر تخت نشستن خود و استعفاء و بیعت سردار نصرالله خان خبر داده و در ضمن معرفی نمودن افغانستان به عنوان یک دولت آزاد و مستقل آمادگی اش را جهت انعقاد عهدنامه جدیدی اظهار داشته بود. این نامه دولت برتانیه را در موضع دشواری قرار داد، زیرا دولت مذکور قبلاً هم در هنگام مذاکره راجع به قرارداد سال ۱۹۰۵ با امیر حبیب الله خان چنین استدلال کرده بود که عهدنامه های منعقد با امیر عبدالرحمن خان ماهیت شخصی داشت نه دولتی و با مرگ امیر موصوف از اعتبار ساقط گردیده است، علت این توجیه هم آن بود که دولت مذکور در آن وقت می خواست به پیروی از سیاست توسعه جویی لارد کرزن امتیازات تازه از افغانستان به دست آرد. اما در مدت ۱۵ سالی که از آن وقت سپری می شد، اوضاع چنان تغییر یافته بود که دولت مذکور نه

تنها خیال امتیازات اضافی را از سر به در کرده بود، بلکه به مشکل می توانست به حفظ امتیازات سابقش امیدوار باشد. بنابراین اکنون صلاح خود را در آن می دید که جهت حفظ وضع موجود بر اعتبار معاهدات سابق اصرار ورزد و آن را از جنس معاهدات دولتی بشمارد نه شخصی، اما این امر با ادعای قبلی اش منافات داشت و در هنگام مباحثه آن را در مقام تناقض گویی قرار می داد.

نظر به این ملاحظات ویسرا مصلحت در آن دید که دفع الوقت به روز گذرانی پرداخته و اتخاذ تصمیم را در این امر خطیر به آینده محول کند. همان است که در جواب مورخ ۱۵ آپریل ۱۹۱۹ خود خطاب به شاه جدید مسأله سوگواری امیر شهید را بهانه ساخته از اظهار نظر راجع به عقدنامه جدید خودداری کرد.^(۷)

این جواب برای دولت جدید افغانستان آشکار ساخت که انگلستان حاضر نیست به سهولت از امتیازاتی که در این کشور به دست آورده، صرف نظر کند. بنابراین تصمیم گرفته شد تا دولت مذکور توسط یک رشته اقدامات سیاسی در برابر عمل انجام یافته قرار داده شود. برای این منظور، محمد ولی خان از روشنفکران وابسته به دربار به عنوان سفیر افغانستان در بخارا تعیین گردیده در نظر گرفته شد که سفیری هم به تهران گسیل گردد.^(۸)

نقشه حکومت افغانستان این بود که اگر دولت برتانیه به تصدیق استقلال افغانستان راضی نشود و کار به جنگ بکشد، نخست توسط نشر اوراق تبلیغاتی که به کمک حکومت موقت هند در کابل تهیه می شد، یک سلسله شورشها را در نقاط مختلف نیم قاره بطور عام و در سرحد بطور خاص برپا کرده بلافاصله بعد از آن به عملیات نظامی در سرحد دست بزند. بطوری که نیروی نظامی انگلیس در جاهای مختلف درگیر شود و نتواند در نقاط سوق الجیشی سرحد متمرکز گردد. آنچه حکومت افغانستان را به کامیابی این نقشه امیدوار می ساخت هیجان بزرگی بود که درست در همین وقت نشر قانون امنیتی معروف به قانون رولت در سرتاسر هند تولید کرده بود و فکر می شد که با آغاز عملیات نظامی از جانب افغانستان این جنبش به قیام مسلح تبدیل گردیده نیروی نظامی انگلیس را از هر سو تحت فشار قرار بدهد. کشتار دسته جمعی تظاهر کنندگان در شهر امرتسر در ارتباط با قانون سابق الذکر که به قتل کم و بیش چهارصد نفر منجر گردید نیز نظر بالا را در کابل تقویت می کرد.

بر مبنای این نقشه، در اوایل ماه می، دفتر پسته افغانستان در پیشاور که در شهر کهنه واقع

بود، پلان قیام عمومی را در آن شهر به کمک آزادیخواهان محلی طرح نمود که قرار بود به تاریخ ۸ ماه می آغاز شود. در عین حال قوای نظامی مختصر افغانستان به سه دسته تقسیم گردیده و بخش بزرگتر آن با قوماندانی سپه سالار صالح محمد خان به دکه در دهن معبر خیبر و دو دسته دیگر به قیادت جنرال محمد نادر خان و صدراعظم عبدالقدوس خان علی الترتیب به خوست و قندهار سوق داده شد.

عملیات حربی

صالح محمد خان که پیش از سایرین به محل مأموریتش واصل شد، خواه بر اثر بی خبری از نقشه عمومی و خواه به سابقه جاه طلبی، به جای آنکه تطبیق قسمت اول نقشه را مبنی بر قیام پیشاور انتظار بکشد، در ۴ ماه می از سرحد عبور نموده قریه باغ را که بر تهانه سرحدی انگلیس در تورخم حاکم بود، در تصرف خود درآورد. این حرکت انگلیسان را در پیشاور هوشیار ساخت و در ضمن آنکه به سوق دادن نیرو به سوی مدخل دره خیبر پرداختند، با کشف نمودن نقشه شورش در پیشاور شهر مذکور را در محاصره گرفته آب را بر آن قطع کردند.^(۱۱) به این صورت نقشه قیام پیشاور ناکام گردیده و غلام حیدر خان آمر داکخانه افغانی با همکاران هندی او از جمله عبدالجلیل و گوش ملاپ سنگ به زندان رفتند.^(۱۲)

در ماه می انگلیسان پس از تقویت نیرویشان در دهنه خیبر به عملیات متقابل آغاز کردند و قوای افغانستان را از باغ به تورخم عقب زدند، در عین حال دکه را که محل اجتماع نیروی کمکی افغانستان بود، توسط نیروی هوایشان بمباران کردند. در ضمن این عملیات سپهسالار صالح محمد خان جراحت خفیف در پایش برداشت و از محاذ جنگ عقب نشست.^(۱۳) در نتیجه، با وصف مقابله مایوسانه یک دسته دیگر از نیروی افغانی در کمکی خیبر، سپاه افغانی در حال شکست به سوی جلال آباد عقب نشست و اردوی انگلیس دکه را به دست آورده راه خود راه به سوی جلال آباد باز نمود.

در محاذ خوست جنرال محمد نادر خان که یک تعداد از افراد قبایلی با او همراه بودند، در ۲۳ ماه می از سرحد عبور نموده پس از فتح سپین و ام به سوی شهر و مرکز نظامی انگلیسان در تل

حرکت نمود و سعی کرد تا با تصرف بر نقطه سوق الجیشی مذکور خط آهن کُرم را قطع کند. نیروی نظامی و قبایلی که توسط افراد خانواده حضرات مجددی و سایر روحانیون و عالمان دینی به جنگ تشویق می شدند، شش عراده توپ را از کوههای دشوار گذار سرحدی عبور داده در ۲۶ ماه می در برابر تل ظاهر گردیدند و ساخلوی انگلیس را در آنجا غافلگیر کردند. قوای انگلیسی در قلعه تل حصاری شدند و افغانها بر قصبه و بازار دست یافته قلعه را زیر آتش توپ گرفتند. وضع نیروی محاصره شده دشوار بود و پس از آنکه ذخیره مواد خوراکی و مواد سوخت آن به اثر بمباران توپخانه افغانی حریق گردید، دشوارتر شد. اما آنان پافشاری کردند و قوماندانی عمومی بر تانیه یک دسته کمکی به قیادت جنرال دایر عامل کشتار امرتسر بامداد ایشان حرکت داد. جنرال مذکور با سرعت تام خود را به تال رساند و با رسیدن او قوای افغانی پس از برخورد مختصر به سوی متون عقب نشست.^(۱۴) درست در همین وقت خبر رسید که متار که جنگ اعلان شده است و قوای جانبین در بین تل و خط سرحد توقف نمودند.

در محاذ قندهار انگلیسان در ۲۹ ماه می بر قلعه جدید که توسط ساخلوی سرحدی افغانی حفاظت می شد، حمله برده علی رغم مقاومت جدی، نیروی مذکور به رهبری محمدیوسف خان کرنیل پس از تخریب دیوار قلعه به ضرب توپ در آن داخل شده بقیه افراد افغانی را با افسرشان که مجروح شده بودند، اسیر گرفتند. در این وقت هنوز عبدالقدوس خان صدراعظم و قوماندان این محاذ در راه بود. با شنیدن خبر سقوط قلعه جدید وی خود را به قندهار رسانده شاه آقاسی، خوشدل خان والی قندهار را معزول نمود و خود در حالی که کفن به تن کرده بودندای جهاد در داد. هزاران نفر از شهر و اطراف قندهار به دور او جمع شده اردوگاه نامنظمی در بین شهر و قلعه جدید برپا نمودند و برای مقابله با انگلیسان آماده شدند. اندکی قبل از آن بر اثر پیدا شدن جسد یک طفل مقتول از مردم سنی در محله قزلباشان قندهار جنگی بین مردم شیعه و سنی در آن شهر رخ داده بود، اما آتش این جنگ که به اغلب احتمال به تحریک انگلیسان مشتعل شده بود، پیش از آنکه خرابی زیاد وارد کند، خاموش ساخته شد.^(۱۵)

به این صورت در روزهای آخر ماه می نیروی انگلیس در محاذ جلال آباد و قندهار پایگاههای سرحدی افغانستان را به دست آورده بود، اما دستجات مردم که دولت از ایشان برای شرکت در جهاد دعوت کرده بود هم در داخل افغانستان و هم در سرحد اجتماع نموده جنگ غیر منظم را علیه

ایشان آغاز نموده جهت عملیات گسترده تر آمادگی می گرفتند. در پيشاور با وجود اعلان حکومت نظامی از جانب انگلیسان کمیته انقلابی مرکب از فرقه های مختلف تشکیل گردید. در چترال حکمران محلی که به نام مهتر در زیر حمایت انگلیس بسر می برد، به فکر تحصیل آزادی افتاد. در مناطق قبایلی مومند، تیرا، وزیرستان و ژوب مردم اسلحه برداشته خطوط مواصلات انگلیسان را قطع کردند و از همه مهتر و از نگاه انگلیسان وخیمتر اینکه یک عده از افرادی که دولت مذکور در مناطق قبایلی جهت حفظ امنیت محلی مسلح ساخته بود، از اطاعت افسران سر باز زده و با اسلحه شان به مخالفان پیوستند.^(۱۴) در نتیجه انگستان مجبور شد بعضی از اردوگاههای خود را از سرحد تخلیه کند، از آن جمله یکی وانه در وزیرستان بود که قوای جنرال شاه ولی خان بدون مقابله بر آن تصرف کرد.

نظر به این پیشامدها، در حالی که صاحب منصبان محلی برتانیه آرزو داشتند تا به سوی جلال آباد و قندهار پیشروی کنند، حکومت مرکز می خواست هر چه زودتر به خصومت با دولت جدید افغانستان پایان بخشد. برای این منظور، حکومت مذکور در هنگامی که حافظ سیف الله واقع نگار آن در کابل هنوز نظربند بود، به سردار عبدالرحمن سفیر افغانستان مقیم هند اجازه داد تا به افغانستان باز گردد. تا جایی که معلوم شده، وی حامل پیام یا نامه رسمی نبود، اما احتمال دارد مقامات دولتی هند پیامی شفاهی توسط او عنوان امیر یا وزیر خارجه اش محمود طرزی ارسال کرده باشند. قدر مسلم این است که با رسیدن سفیر مذکور به سرحد، حافظ سیف الله اجازه بازگشت به هند حاصل کرد و دو سفیر در جلال آباد با هم ملاقات نموده متفقاً به مقامات برتانیه اطلاع دادند که افغانستان برای مذاکره صلح آماده می باشد و به آنها وظیفه داده تا در این باره با قوماندان قوای برتانیه در دکه مذاکره نمایند.^(۱۵)

هر چند کمشنر پيشاور از این پیشامد راضی نبود و آن را خدعه ای از جانب افغان ها جهت کمایی کردن وقت می شمرد، اما ویرا که اوضاع عمومی سرحد هند را در نظر داشت از آن استفاده نموده به قوماندان محلی در دکه اجازه داد تا با مقامات افغانی داخل مذاکره شود. بالاخره نامه مورخ ۲۴ ماه می امیر امان الله خان عنوانی ویرا راه را برای متارکه جنگ باز نمود. در این نامه که با مهارت زیاد انشاء شده بود از یک سو مسؤولیت آغاز عملیات حربی به سوء تفاهم و تخطی قوای انگلیس حواله گردیده از دیگر سو آرزوی افغانستان جهت ادامه دوستی بین دو کشور

و برقراری صلح آبرومند که منافع جانبین را تأمین نماید، ابراز شده بود.^(۱۶) لاردرچلمسفورد، در جواب مورخ ۲ جون خود پیشنهاد متارکه را به شرایط آتی قبول نمود: اول: عقب رفتن قوای افغانستان به قدر بیست میل از خط سرحد با باقی ماندن نیروی برتانیه در مواضع آن.

دوم: اجازه پرواز اکتشافی جهت طیارات انگلیس در بالای خاک افغانستان و عدم مقابله با آن.

سوم: اعاده سالمانه عمده چنین طیارات در صورت سقوط ایشان در خاک افغانستان. چهارم: اداره نمودن حرکات قبایلیان در هر دو طرف خط سرحد و اخطار دادن به ایشان، که در صورت اقدام علیه انگلیس از امداد افغانستان محروم خواهند بود.

پنجم: آغاز مذاکرات صلح در راولپندی بین نمایندگان دو کشور.^(۱۷) عجب این نیست که حکومت افغانستان این شرایط را که به شکل غیر مستقیم به مغلوب شدن آن در جنگ دلالت می کرد، پذیرفت. اما عجب آن است که با وصف این پذیرش موفق شد تا متارکه را به مردم خود و تا حدی به مردم جهان به منزله پیروزی ارائه نموده در پایان کار منظور اصلی خود را که استقلال تام افغانستان بود از سیاستمداران کهنه کار انگلیس انتزاع کند.

مذاکرات صلح - مرحله اول: راولپندی

حقیقت امر این است که هر دو طرف از دوام جنگ می ترسیدند و در جستجوی بهانه ای بودند که با حفظ حیثیت و اعتبار راه صلح را در برابر ایشان باز کند. حکومت هند علاوه بر شورش سرحد که خطوط مواصلات اردوی آن را در افغانستان تهدید می کرد از رد عمل مسلمانان در هند و سایر نقاط جهان نیز اندیشمند بود، زیرا در این وقت حرکات آن علیه دولت عثمانی که هنوز مقام خلافت اسلام را در دست داشت، احساس مسلمانان را در همه جا علیه آن برآشفته بود، هرگاه در همین وقت در یک کشور دیگر اسلامی هم زمامدار جوان و محبوبی چون امان الله خان در زیر ضربات قوای انگلیس از بین می رفت و نیروی مذکور سرزمینهای تازه را در خاک اسلام اشغال می کرد، این عصبانیت به اغلب احتمال تا به درجه عصیان و بلوا اوج می گرفت. از دیگر سو،

خاطره دو جنگ گذشته در افغانستان این درس را به انگلیس‌ها آموخته بود که اگر هم فتح افغانستان برای اردوی مهاجم کار آسان باشد، نگهداری آن دشوار است و اگر حکومت افغانستان روحیه خود را باخته تسلیم شود، مردم اسلحه را به زمین نمی‌گذارند و به مقاومت دوام می‌دهند. بنابراین دلایل و سیرا پس از طرح نمود شرایط مذکور در فوق بودن آنکه به جواب طرف مقابل انتظار بکشد به قوای انگلیس فرمان متارکه صادر نمود و پیش از آنکه افغانستان رسماً شرایط مذکور را بپذیرد، جنگ پایان یافت.

در ۲۵ جولای هیأت افغانی به رهبری علی احمد خان ناظر امور داخله به راولپندی وارد شد. در این هیأت سردار محمد یونس خان، سردار عبدالعزیز خان، غلام محمد خان ناظر تجارت، دکتر عبدالغنی خان هندی از رهبران جنبش مشروطه، نرنجن داس از هندوان افغانستان و یک تعداد دیگر شرکت داشتند. شرکت این اخیر در هیأت طبعاً دولت هند را ناآرام ساخت، زیرا علاقه‌مندی هندوان را که اکثریت نفوس هند را تشکیل می‌داد، به سوی افغانستان جلب کرد.

هیأت انگلیسی به ریاست سرهملتن گرانت، سکرتر امور خارجه، در ۲۶ جولای به مذاکره با هیأت افغانستان شروع کرد و در حالی که مسؤولیت آغاز جنگ و درخواست متارکه را هر دو به افغانستان محول می‌نمود، سعی کرد تا شرایط سنگینی را جهت صلح و اعاده وضع قبل از جنگ بر طرف افغانی بقبولاند. اما طرف افغانی که معلوم می‌شد هدایات صریح و روشن با خود داشت از آغاز کار بر دو نکته بطور خاص اصرار ورزید:

نخست، تصدیق استقلال کامل افغانستان از جمله آزادی مناسبات با کشورهای خارجی.
دوم، تعدیل خط دیورند، به نحوی که سرحد آزاد کلاً و منطقه وزیرستان خصوصاً به افغانستان سپرده شود.

این تقاضاها طرف انگلیسی را در مذاکرات در موقعیت دفاعی قرار داد، اما با اینکه حکومت مرکزی در انگلستان به قبول هیچ‌یک از آنان راضی نبود،^(۸) حکومت هند دریافت بود که در باره فقره اول (یعنی استقلال افغانستان) هیچ وسیله‌ای بجز عملیات حربی برای منصرف ساختن دولت جدید افغانستان در دست ندارد و آن هم وسیله‌ای بود که خود را برای استعمال آن آماده نمی‌دید. از دیگر سو، حکومت مذکور که هنوز از قوت و شدت جنبشهای ضد استعماری در افغانستان و سایر نقاط شرق اندازه‌گیری صحیح نداشت، امیدوار بود که با قبول تقاضای

افغانستان در این زمینه بطور دفع الوقت در آینده بتواند حق نظارت خود را بر سیاست خارجی افغانستان دوباره بدون جنگ از طریق خدعه و نیرنگ و ارتشاء به دست آورد.^(۹)

مذاکرات تا ۶ آگوست طول کشید و در آخر به امضای معاهده صلح مورخ ۸ آگوست ۱۹۱۹ منجر گردید که هرچند از نظر شکل و ظاهر به سود انگلستان بود و حیثیت فاتح را برای دولت مذکور تأیید می‌کرد، اما با تصدیق استقلال افغانستان در امور داخلی و خارجی توسط نامه ضمیمه منظور اصلی دولت جدید افغانستان را برآورده می‌ساخت. سایر مطالب عهدنامه مذکور از این قرار بود:

اول: برقراری مجدد صلح بین دو کشور.

دوم: منع توريد اسلحه به افغانستان از طریق هند.

سوم: قطع شدن امداد پولی هند به افغانستان.

چهارم: تصدیق مجدد خط دیورند از جانب افغانستان و تعیین خط سرحد در حصه تورخم به میل انگلیس.

هرگاه احکام این عهدنامه را که اساس و مبنای تمام مذاکرات و موافقتنامه‌های بعدی بین افغانستان و انگلیس گردید با دقت بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که در زمینه سیاست هم مانند حرب سوم افغان و انگلیس به مصالحه و گذشت متقابل منجر گردید، به این معنی که افغانستان از ادعای خود بر منطقه سرحد آزاد صرف نظر کرد و در مقابل انگلستان استقلال خارجی آن را تصدیق کرد. یا به عبارت دیگر، هر یک از دو طرف در برابر حصول یکی از مقاصد عمده خود از مقصد عمده دیگر صرف نظر نمودند، زیرا واقعیت سیاسی و حربی چنین گذشت را بر ایشان تحمیل می‌کرد.

هیأت افغانی پس از امضای عهدنامه به کابل برگشت و نیروی انگلیس در ۱۴ آگوست قلعه جدید و یک ماه پس از آن در ۱۳ سپتمبر ده که را تخلیه نمود. در خلال این مدت علامتگذاری قسمت باقیمانده خط دیورند در دهنه خیبر، بر مبنای یکی از احکام عهدنامه راولپندی توسط جان مفی افسر سیاسی انگلیس صورت گرفت، در حالی که جنرال غلام نبی خان به عنوان مشاهد با او همراه بود.

اگر انگلیس‌ها در هنگام امضای عهدنامه صلح تصور می‌کردند که وقت به سود ایشان کار

می‌کند، بزودی به اشتباه خود در این باره پی بردند. مدت شش ماهی که آنها جهت ضعیف شدن دولت جدید افغانستان پیش خود تعیین کرده بودند، بزودی سپری شد. اما در این مدت دولت مذکور نه تنها ضعیف نشد، بلکه بازنده نگهداشتن روحیه جهاد و جنگ ناتمام در داخل افغانستان و در سرحد موضع سیاسی خود را استوارتر ساخت. در مقابل، عواقب کنفرانس بولونی در ماه جون ۱۹۱۹ که در آن عملیات یونان علیه ترکیه از جانب متحدین از جمله انگلستان تأیید شد، همراه با مداخله آن کشور در اماکن مقدسه اسلامی موجی از نفرت و انزجار را در بین مسلمانان تولید کرد. جنبش خلافت که مسلمانان و هندوان هند را موقتاً با هم متحد ساخت، به جنبش هجرت مبدل گردید و در ضمن آن در حدود هیجده هزار نفر هندی به افغانستان آمده از جانب حکومت با آغوش باز استقبال شدند.^(۲۰)

هرچند اینان از هجرتشان به افغانستان بهره نبرده پس از چندی بی‌نتیجه به وطنشان بازگشتند، اما مسافرتشان به افغانستان و استقبال گرمی که از حکومت و مردم دیدند اعتبار افغانستان را در هند به حد اعظمی بالا برد و امیر جوان آن حیثیت قهرمان جهان اسلام را پیدا کرد. بیت زیر جزء منظومه‌ای است که در این وقت بر مبنای این احساسات در کشور مذکور سروده شد:

چو مسلم علم دین ورزید امام فخری رازی شد
ولی چون در عمل کوشید امان‌الله غازی شد
حکومت افغانستان با استفاده از این اوضاع سعی نمود تا هرچه زودتر مناسبات خود را با کشورهای خارجی قائم نموده دولت برتانیه را در برابر عمل انجام شده قرار دهد. برای این منظور، محمد ولی خان که بدو به عنوان سفیر بخارا تعیین شده بود، اکنون موظف گردید تا در رأسی هیأتی به روسیه و سایر کشورها مسافرت کند و تصدیق استقلال افغانستان را از آنان به دست آورد. وی از تاشکند به مسکو رفته با لنین و سایر رجال روس ملاقات نمود و مذاکرات را در باره انعقاد عهدنامه دوستی با ایشان آغاز کرد. اندکی پس از آن، کی. براوین به عنوان سفیر شوروی به افغانستان آمد و او هم با وزارت خارجه افغانستان در همین زمینه داخل مذاکره شد، اما بزودی مناسبات او با دولت مرکزی برهم خورد و به جای او، ز. سوریتز مأمور گردید. براوین که با غریبان رابطه قائم کرده بود، از طریق قندهار عازم هند شد، اما در حدود غزنی در شرایط مرموز به قتل رسید.^(۲۱)

این بود عواملی که نقشه حکومت برتانیه را در مورد ضعیف ساختن حکومت جدید افغانستان با ناکامی دوچار ساخت و پس از آنکه مأمورین دولت مذکور در هند این حقیقت را درک کردند، در صدد تجدید مذاکره برآمده به حکومت افغانستان پیشنهاد کردند تا هیأتی را جهت این منظور به هند بفرستد.

مرحله دوم: منصوری

هیأت افغانی به ریاست محمود طرزی وزیر خارجه در ماه آپریل سال ۱۹۲۰ به منصوری از صیفیه‌های واقع در دامنه کوه‌های هیمالیا وارد گردید. علاوه بر غلام محمد خان وزیر تجارت و نرنجنداس که در مذاکرات راولپندی هم شرکت داشتند، غلام صدیق خان چرخ‌منشی اول سفارت افغانستان در دهلی و عبدالهادی خان داوی از جوانان روشن فکر که مدتی را در عصر امیر حبیب‌الله خان به جرم آزادیخواهی در زندان سپری کرده بود هم از جمله اعضای هیأت بودند. ریاست هیأت انگلیس را سر هنری دابس، سکرتر امور خارجه هند به عهده داشت و صاحب‌زاده عبدالقیوم مرد سیاسی سرحد که از هواخواهان انگلیس در این منطقه به شمار می‌رفت، از اعضای برجسته آن بود. گویا طوری که افغانستان می‌خواست با داخل ساختن نرنجنداس در هیأت، توجه هندوان نیم‌قاره را به سوی خود جلب کند، انگلیس‌ها در صدد شدند تا توسط صاحب‌زاده بر ذهن پشتون‌ها اثر بگذارند.

مقصد از تشکیل این کنفرانس که در موافقتنامه صلح راولپندی پیش بینی شده بود، عادی ساختن روابط دو کشور در پایان جنگ و امضای معاهده دوستی بین ایشان بود. سیاستمداران هند برتانوی که مغزهایشان بر مبنای معیارهای پیش از جنگ از درک تحولات تازه در افغانستان و جهان عاجز بود، فکر می‌کردند که امیر جدید موضوع استقلال افغانستان را محض برای مقاصد خصوصی و شخصی خود طرح نموده پس از آنکه از استقرار خود اطمینان حاصل کرد، مانند امیران سابق به حفظ اوضاع گذشته راضی می‌شود. با آغاز مذاکرات آنها دریافتند که نظرشان در این باره به خطا رفته امیر جدید نمی‌خواهد - و نمی‌تواند - از درخواست اصلی‌اش که استقلال کامل است، صرف نظر کند. معذالک یک بار دیگر سعی کردند تا به لطایف الحیل هیأت افغانی را

از این مطلب منصرف سازند.

به علت این تضاد در موضع گیری دو طرف قسمت بزرگ جلسات کنفرانس که از ۱۷ آپریل تا ۱۸ جولای دوام یافت، به صحنه های خارج موضوع و شکایتهای متقابل مصروف گردید. هیأت انگلیس اقدامات قبایل را علیه قوای برتانیه در نقاط مختلف سرحد مثل چمن، چترال و وزیرستان ناشی از تحریکات افغانستان و منافی عهدنامه راولپندی شمرده بی طرفی کامل افغانستان را در امور سرحد مطالبه داشت. در مقابل، هیأت افغانستان از دورویی دولت برتانیه در مسئله آزادی این کشور تذکر داده این سؤال را مطرح نمود که انگلیس ها به چه دلیل از نشر نامه ضمیمه عهدنامه که در آن استقلال کامل افغانستان از جانب ایشان تصدیق شده بود، خودداری می کنند و مأموران آن دولت در پایتختهای کشورهای اروپایی در برابر مساعی دیپلماتیک افغانستان مشکلات تولید می کنند و آن را جزء منطقه نفوذ خود قلمداد می نمایند. علاوه بر آن، هیأت افغانستان آزرده گی دولتش را نسبت به عملیات اردوی برتانیه در سرحد خصوصاً در منطقه مسعود و همچنان راجع به سیاست انگلیس در برابر خلافت عثمانی تکرار نمود و با اصرار و ابرام تبدیل سیاست مذکور را تقاضا نمود. در نتیجه، پس از چهار جلسه مملو از گله و شکایت، کنفرانس موقتاً معوق گردید. ظاهراً مقصد انگلیس از تعویق کنفرانس، مأیوس ساختن اعضای هیأت افغانی از حصول مرامشان و بهره برداری از بدگمانی بین افغانستان و روسیه بود، زیرا بطوری که بعداً خواهیم دید درست در همین وقت مسئله بخارا و سیاست پیشقدمی روسیه در ماوراءالنهر بر روابط افغانستان و آن کشور اثر منفی وارد کرده بود.

اما در منصوری هیأت افغانی هم بیکار نبود. پس از تعطیل مذاکرات رسمی غلام محمد خان عضو هیأت بطور غیر رسمی با صاحبزاده عبدالقیوم عضو هیأت برتانیه ملاقات کرده به او اظهار داشت که اگر انگلستان خواست افغانستان را در باره واگذاری وزیرستان قبول کند، افغانستان حاضر است از دوستی با روس ها صرف نظر نموده اعضای حکومت موقتی هند را از خاک خود اخراج کند.^(۳۲) چون صاحبزاده در جواب، عدم آمادگی دولتش را برای قبول مطالبه افغانستان اظهار داشت، نماینده افغانی پیشنهادش را واپس گرفت و این تماس ظاهراً بدون نتیجه پایان یافت. معذالک این مفاهمه که بطور صریح و محرمانه صورت گرفته بود، راه را بار دیگر برای مذاکرات رسمی باز کرد، زیرا در نتیجه آن طرفین موضع یکدیگر را بهتر درک کردند. طرف

افغانی دریافت که اصرار آن بر مسئله سرحد بی فایده است و انگلیس حاضر نیستند هیچگونه تغییری را در خط دیورند بپذیرند. از دیگر سو، انگلیس در یافتند که افغانستان حاضر نیست از استقلالی که تازه به دست آورده عملاً از آن استفاده می کند، صرف نظر کند و مخالفت آن به این موضوع نتیجه ای جز نزدیکی مزید افغانستان با روسیه نخواهد داشت.

در ۷ جون مذاکرات رسمی از سر گرفته شد، اما اکنون هر دو طرف به این نتیجه رسیده بودند که حصول توافق بین آنها، تجدید نظر دولتهایشان را بر بعضی از اهداف اساسیشان ایجاب می کند و چون آنها چنین صلاحیتی نداشتند در ۲۴ جولای مذاکرات را بدون نتیجه، اما بدون برخورد پایان دادند. در آخرین جلسه، طرف انگلیسی یادداشتی به طرف افغانی تسلیم داد که در آن اصل استقلال کامل سیاسی افغانستان تأیید شده بود به شرط آنکه افغانستان از هرگونه مداخله در امور ماورای سرحد خودداری و به تحریکات ضد انگلیسی در داخل خاک خود خاتمه بخشد. هیأت افغانستان پس از تصدیق این نکته که بر مطالب یادداشت مذکور در آینده بحث خواهد شد، به کابل بازگشت.

دوره سوم: کابل

در اکتوبر ۱۹۲۰ امیر امان الله خان توسط نامه ای خطاب به ویسرا پیشنهاد کرد تا هیأتی را جهت اداء مذاکرات به کابل بفرستد. دولت هند که از فعالیت ترک ها و هندی ها در کابل و مذاکرات افغانستان با روسیه شوروی در اندیشه بود، این پیشنهاد را با خوشی پذیرفت و هیأت انگلیس به رهبری سر هنری دابس سابق الذکر سکرتر امور خارجی حکومت هند در ماه جنوری ۱۹۲۱ به کابل وارد شد. در ضمن مذاکرات طولانی که با جزر و مد و نشیب و فراز برای چند ماه دوام یافت. طرف انگلیس در مرحله نخست سعی نمود تا از انعقاد معاهده بین افغانستان و شوروی جلوگیری نماید و چون به این کار توفیق نیافت، هم خود را به آن متوجه ساخت که از تطبیق برخی از مواد آن خصوصاً احکام مربوط به تأسیس قنسولگریهای روسیه در قندهار و جلال آباد ممانعت کند. همچنان ایشان کوشیدند تا افغانستان را وادار سازند که به فعالیت ترکان و هندیان در افغانستان و سرحد خاتمه بدهد. در مقابل حاضر شدند تا علاوه بر تصدیق استقلال کامل افغانستان

امداد مالی و تخنیکي بیشتر از سابق به افغانستان بدهند. طرف افغانی که محمود بیگ وزیر خارجه در رأس آن قرار داشت، در مرحله اول این پیشنهاد را رد نموده باز موضوع سرحد و روابط انگلستان را با ترکیه و سایر کشورهای اسلامی را پیش کشید. اما پس از چندی در زیر تأثیر حوادث بخارا و تسلط روس‌ها بر آن سرزمین و سایر نقاط ترکستان، به انعقاد معاهده اتحاد با انگلستان راضی گردید و فهرستی از انواع اسلحه و مهمات و تجهیزات تخنیکي را که بایستی از جانب حکومت برتانیه به افغانستان تحویل داده می‌شد، ارائه کرد. طرف انگلیسی از این پیشنهاد با خوشی استقبال کرد و تنها در مسأله سرحد بر موضع سابقش اصرار ورزید. ولی پیش از آنکه این دوره مذاکرات به نتیجه برسد، ظهور یک سلسله حوادث تازه فضای مناسبات را دوباره مکرر ساخت، زیرا هیأت دیپلماتیک افغانستان به ریاست محمد ولی خان اکنون پس از قائم نمودن مناسبات با روسیه، ترکیه و ایران، به اروپا رسیده سعی داشت تا با انعقاد معاهدات با کشورهای مختلف تصدیق صریح یا ضمنی آنها را از استقلال افغانستان به دست آورد. در این ضمن هنگامی که حکومت ایتالیا حاضر شد معاهده تجارتي و قنسولی با افغانستان امضاء نماید، حکومت انگلستان در قضیه مداخله نموده مدعی شد که چون افغانستان جزء منطقه نفوذ آن کشور است، صلاحیت امضای چنین عهدنامه را ندارد. بعد هنگامی که هیأت در آگوست سال ۱۹۲۱ به لندن رسید، لارد کرزن وزیر خارجه انگلستان از مذاکره در مسائل سیاسی ابا ورزیده و آن را با وضع درشت و اهانت آمیز به وزارت امور هند راجع ساخت که این خود با مضمون نامه‌هایی که نمایندگان حکومت هند در راولپندی و منصوری به نمایندگان افغانستان داده بودند، منافات داشت.

رسیدن این اخبار به کابل هیجان بزرگی تولید نمود. شاه و همکاران او از اتحاد با انگلیس که هنوز حاضر نبود استقلال افغانستان را به رسمیت بشناسد، منصرف شدند و در مقابل معاهده با روسیه را تصدیق نمودند. در این حالت در برابر هیأت انگلیس در کابل فقط دو راه باز بود که باید یکی را اختیار می‌کرد. یا پایان بخشیدن به مذاکرات و بازگشت به هند، یا راضی شدن به یک معاهده عادی همجواری بدون صحبت از دوستی و همکاری. طرف انگلیس راه دوم را انتخاب نمود و مذاکرات بر آن اساس از سر گرفته شد. اما این هم کار آسانی نبود، زیرا نظریات جانبین در هر موضوع با هم اختلاف داشت، در حالی که هیچ‌یک به ناکامی مذاکرات هم راضی نبود.

بنابر آن پس از آنکه در خزان سال ۱۹۲۱ پایان کنفرانس اعلان شد و هیأت برای بازگشت به هند باربندی کرد، امیر شخصاً در موضوع مداخله نموده در جریان یک دعوت چای در پغمان آمادگی‌اش را جهت انعقاد معاهده بسیط همجواری اظهار داشت. چون لندن هم قبلاً به این موضوع موافقت نموده بود، مذاکرات از سر گرفته شود و سرانجام در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ به امضای عهدنامه‌ای منجر گردید که هر چند عنوان آن عهدنامه دوستی و مناسبات تجارتي است، اما در واقع فقط معاهدۀ تصدیق استقلال افغانستان و برقراری مناسبات از جمله روابط تجارتي می‌باشد.

عهدنامه افغان و انگلیس

به موجب احکام این معاهده که در آن مواد مربوط به مناسبات سیاسی دو کشور با نهایت دقت و احتیاط به شکل متوازن ترتیب یافته حکومت انگلستان سرانجام استقلال افغانستان را در امور داخلی و خارجی به الفاظ صریح و واضح تصدیق نموده موافقت کرد که وزارت مختاری‌های دو کشور در پایتخت‌های یکدیگر تأسیس گردد. در مقابل حکومت افغانستان هم به الفاظ واضح و صریح خط دیورند را به عنوان سرحد دو کشور تأیید نمود و به این صورت از تمام مدعیات خود در ماورای خط مذکور منصرف گردید. در این قسمت، هیأت انگلیسی از کوشش هیأت افغانستان برای حفظ مساوات و تقابل در احکام عهدنامه ماهرانه به سود خود کار گرفت، به این معنی که در ماده یازدهم طرفین متعهد شدند تا در صورت اقدام به عملیات حربی علیه قبایل داخل حوزه‌شان قبلاً از موضوع به طرف مقابل اطلاع بدهند و این چیزی بود که هر نوع ادعای افغانستان را در باره داشتن روابط خاص با قبایل ماورای خط دیورند نقض می‌کرد. در قسمت تجارتي دولت برتانیه حق عبور مال‌التجاره مربوط به افغانستان را از خاک هند تصدیق نمود، اما در مورد اسلحه و مهمات حربی این حق را به حصول اطمینان از حسن نیت افغانستان و عدم استعمال سلاح و مهمات علیه هند مربوط ساخت و چنانچه بعداً خواهیم دید از این قید بعدها به زبان افغانستان بهره‌برداری نمود. حتی در قسمت عبور اموال تجارتي افغانستان از خاک هند هم افغانستان را به تأدیۀ محصول گمرکی با اعاده آن پس از خارج شدن مال از هند مجبور ساخت که وجوه هنگفتی از دارایی این کشور را همواره در اختیار مقامات هندی قرار می‌داد.

اندکی پس از امضای این عهدنامه نمایندگیهای سیاسی دو کشور به رتبه وزیر مختار در پایتختهای دو جانب تأسیس گردید. همفریز یکی از مأمورین سابقه دار حکومت هند به عنوان وزیر مختار دولت برتانیه به کابل آمد و عبدالهادی خان داوی به عنوان وزیر مختار افغانستان به لندن رفت، اما با وصف برقراری مناسبات عادی روابط بین دو کشور برای مدت طولانی سرد و آمیخته با بدگمانی و تشنج باقی ماند.

مناسبات افغانستان با روسیه شوروی

اولین تماس بین افغانستان و دولت شوروی توسط پیام امان الله شاه خطاب به لنین و رهبر آن کشور در ۷ آوریل ۱۹۱۹ برقرار شد. پیامهای مماثلی در همان روز به رؤسای کشورهای جاپان، امریکا، فرانسه، ایران و ترکیه هم ارسال شده بود،^(۲۳) اما در حالی که کشورهای مذکور اهمیتی به این پیامها ندادند، روسها آن را نعمت غیر مترقبه شمرده به آن جواب گرم و مثبت دادند.

هرچند در این وقت بیش از یک سال از برقراری نظام جدید در روسیه سپری می شد، اما دولت بلشویک هنوز بر سرزمین امپراتوری تزارها تسلط کامل نداشت و یک تعداد از افسران وابسته به رژیم گذشته با آن در پیکار بودند. اینان از کشورهای غربی خصوصاً انگلیس و فرانسه کمک دریافت می کردند و در بعضی نقاط ساحلی کشورهای غربی پایگاههای نظامی برای حفظ منافع خود و وارد نمودن فشار بر دولت جدید، تأسیس کرده بودند. اما این اقدامات که دولت شوروی از آن به عنوان مداخله خارجی استفاده تبلیغاتی می کرد، به آن پیمانهای نبود که به سقوط دولت مذکور بینجامد و می توان گفت که در آخرین تحلیل به سود بلشویکها تمام شد، نه به زیان ایشان.

دولت جدید روسیه هم در مقابل کامیابی خود را در داخل منوط به کامیابی در خارج و به عبارت واضحتر به گسترش انقلاب کمونیستی در سایر کشورهای می شمرد. برای این منظور رهبران آن در مرحله اول آلمان را در نظر داشتند، اما چون قیام کارگری در آن کشور به مقصد نرسید کشورهای زیر استعمار بخصوص کشورهای اسلامی را مورد توجه قرار دادند و تبلیغات گسترده ای در بین ایشان علیه دول استعمار کننده غرب روی دست گرفتند. چون افغانستان در

جنگ استقلال برتانیه درگیر شد، روسها فوراً به دادن امداد به آن حاضر شدند و براوین و سوریتز در کابل و کارکنان وزارت خارجه روسیه در مسکو به هیأت افغانستان وعده هر گونه امداد دادند.

راجع به مسافرت براوین و سوریتز به کابل قبلاً صحبت نمودیم، اما هیأت افغانستان به ریاست محمد ولی خان و عضویت فیض محمد خان و ادیب افندی و بعداً غلام صدیق خان چرخي در ماه جون سال ۱۹۱۹ به تاشکند رسید و پس از آنکه توسط تلگرافی عنوانی و درو ولسن رئیس جمهور امریکا همکاری او را در تصدیق استقلال افغانستان از جانب کنفرانس صلح ورسای تقاضا کرد،^(۲۴) به مسکو رفت با گرمجوشی زاید الوصفی پذیرایی و با لنین ملاقات کرد. به موجب روایتی در همین هنگام کاروان حامل مهمات نظامی روسیه مرکب از دوصد اشتر به افغانستان واصل شد.^(۲۵) لیکن بعد از آن مناسبات دو کشور در زیر تأثیر حوادث بخارا و سایر نقاط ترکستان معروف به روسی دستخوش تحولات شد. در مرحله نخست افغانستان از فقدان اداره مرکزی در آن سامان استفاده نموده، نفوذ خود را در مرو و پنجه و بعضی نقاط دیگر گسترش داد و وزارت خارجه در مذاکراتش با وزیر مختار روسیه در کابل اعاده پنجه و سرزمینهای دیگر را که قبلاً متعلق به افغانستان بود تقاضا کرد.^(۲۶) در عین حال نماینده افغانستان در بخارا به امیر آن کشور از کمک افغانستان اطمینان داد و بر اثر آن یک تعداد محدود از افراد قوای نظامی افغانستان و داوطلبان به بخارا فرستاده شدند.^(۲۷) اما در حالی که این اقدامات جریان داشت، اردوی شوروی به نام کمک به حزب جدید که علیه امیر بخارا قیام کرده بود به آن کشور تعرض کرد و علی رغم مقاومت شدید افغانها، قوای نظامی بخارا که از فنون حربی بی خبر و از سلاح عصر محروم بود، در هم شکسته و روسها بر پایتخت آن مسلط شدند و نظام جدیدی را به نام جمهوریت ملی شوروی بخارا به رهبری فیض الله خواجه رئیس حزب جدید در آنجا تأسیس کردند. اما امیر بخارا که ذاتاً مردی کاهل و تن پرور بود، بدو به قسمت شرقی بخارا پناه برد و چون در آنجا هم یارای مقاومت در خود ندید، در اوایل سال ۱۹۲۱ از آب آمو گذشته و به افغانستان وارد شد و پناهندگی سیاسی یافت. پس از دستیابی اردوی سرخ بر شهر بخارا، رئیس حکومت جدید آن به افغانستان پیشنهاد کرد تا روابط سیاسی بین دو دولت تأسیس شود و پیش از آنکه افغانستان به این پیشنهاد جواب بدهد، حکومت جدید بخارا از طریق وزارت مختاری روسیه در کابل هفت فقره شکایت در باره

«اعمال خصمانه» عمال افغانستان در برابر دولت بخارا بخصوص در مورد موجود بودن افراد نیروی نظامی افغانستان و «رفتار تحریک آمیز» عبدالشکور خان نماینده افغانستان در آن کشور به وزارت خارجه افغانستان ارائه کرد. وزارت خارجه افغانستان در جواب آمادگی اش را برای قائم نمودن مناسبات سیاسی با «بخارای آزاد، مستقل و اسلامی» ابراز داشت و عبدالهادی خان داوی را به عنوان سفیر افغانستان در نزد رژیم جدید تعیین کرد.^(۲۸)

عبدالهادی خان به بخارا رفت و پس از تأمین رهایی یک تعداد از افراد ملکی و نظامی افغانستان که در جنگ مدافعه از بخارا به اسارت اردوی سرخ رفته بودند، به کابل بازگشت و عبدالرسول خان به جای او مأمور بخارا گردید.

هرچند با خارج شدن سید عالم خان امیر بخارا از آن کشور مقام منظم در برابر اردوی شوروی پایان یافت، اما مردم بخارا و سایر مناطق آسیای مرکزی از مقابله با تسلط روسیه دست نکشیدند و به جنگ غیر منظم چریکی که روس‌ها آن را به نام باسجی‌ها یعنی رهنان شهرت داده‌اند و در واقع یک جنگ کامل العیار آزادی ملی بود، دوام دادند. معروفترین رهبران این پیکار ابراهیم بیگ لقی مدتها به جنگ و گریز با اردوی سرخ مصروف بود تا اینکه در سال ۱۹۲۶ به افغانستان پناهنده شد و پنج سال بعد به شرحی که خواهد آمد، به دست قوای شوروی افتاده و اعدام گردید.

انعقاد معاهد دوستی و همکاری

پس از خروج سید عالم شاه از بخارا، حکومت افغانستان که انگلیس‌ها هنوز استقلال آن را در سطح جهانی تصدیق نکرده بودند، معاهده دوستی و همکاری با دولت شوروی را در ۲۸ فبروری ۱۹۲۱ امضاء کرد. به موجب این معاهده طرفین تعهد نمودند تا با هیچ دولت ثالثی به زبان یکدیگر موافقت سیاسی و حربی عقد نکنند. روسیه تعهد کرد که برای مال التجاره افغانستان اجازه عبور از خاک خود بدهد و با افغانستان از نظر مالی و تخیکی کمک کند. همچنان دولت مذکور متعهد شد تا آزادی بخارا و خیره را با هر طرز حکومتی که مردم آن بخواهند احترام کند و سرزمینهای سرحدی را که در سده پیشتر به افغانستان مربوط بود، توسط انعقاد موافقتنامه‌های جداگانه به

افغانستان باز گرداند. افغانستان هم با تأسیس قنسولگریهای روسیه در جلال‌آباد و قندهار موافقت کرد. اما چون دولت برتانیه بشدت بر این ماده عهدنامه اعتراض نمود، وزارت مختاری روسیه در کابل توسط نامه‌ای وعده داد که دولت مذکور در حال حاضر از حق مذکور استفاده نخواهد کرد.^(۲۹)

با امضای این عهدنامه، مسأله بخارا و خیره همچنان بین دو کشور به عنوان یک موضوع مورد اختلاف باقی ماند و چون روسیه هیچگونه اقدامی را در عمل درباره خروج قوایش از آنجا صورت نداد، وزارت خارجه افغانستان به وزارت مختاری آن از این بابت اعتراض نمود. راسکولینکوف سفیر شوروی که در سال ۱۹۲۱ به جای سوریتز به کابل آمده بود، در جواب این اعتراض توسط یادداشت مورخ ۱۹ فبروری ۱۹۲۲ خود اطمینان داد که وجود قطعات محدود اردوی شوروی در بخارا فقط ناشی از درخواست حکومت بخارا می‌باشد و هر وقت که حکومت مذکور بخواهد، قطعات مذکور خاک بخارا را ترک می‌گویند. اما در واقع نه تنها قطعات مذکور هرگز از بخارا خارج نشد، بلکه حکومتی که از آن دعوت کرده بود نیز منحل گردیده زمامداران آن اعدام شدند و سرزمین بخارا در جمهوریتهای آسیای مرکزی اتحاد جماهیر شوروی مدغم گردید. پیش از آنکه این نقشه عملی گردد یک اقدام دیگر به کمک ترکان جوان و همکاری افغانستان برای نجات بخارا و سایر نقاط ماوراءالنهر صورت گرفت که آن هم در اثر بدعهدی شوروی و بی‌اعتنایی دولت انگلیس به ناکامی منجر گردید.

در جریان جنگ اول جهانی به شرحی که گذشت، هیأت مشترک ترکی و آلمانی به افغانستان آمده امیر حبیب‌الله خان را به داخل شدن در جنگ علیه روس و انگلیس تشویق کردند. چون امیر پیشنهاد ایشان را نپذیرفت، اعضای آلمانی هیأت از هر راهی که توانستند، از افغانستان خارج شدند. اما یک تعداد از اعضای ترکی آن در افغانستان ماندند و به اتفاق آزادیخواهان هندی به تحریکات علیه انگلستان دوام دادند. در پایان جنگ چنانچه دیده شد، جمال پاشا از رهبران ترک هم به افغانستان آمده در ضمن کمک در عصری ساختن اردوی افغانستان در این تحریکات سهم گرفت. در سال ۱۹۲۱ انور بیگ رهبر دیگر ترکیه عثمانی به مسکو رفت و به دولت روسیه وعده داد که در کار تحریک کشورهای اسلامی علیه انگلستان با آن دولت همکاری کند. شوروی‌ها او را برای این مقصد جهت شرکت در کنفرانس «ملت ستمدیده مسلمان» به باکو در قفقاز فرستادند، اما

او خود را از آنجا به آسیای مرکزی رساند و رهبری چریکهای آزادیخواه آن نواحی را به دست گرفت. حکومت افغانستان هم بر اثر این پیشامد به کمکهای خود با چریکهای مذکور افزایش داد و محمد نادر خان وزیر حربیه را برای این منظور به عنوان رئیس تنظیمیه به قطن، غلام نبی خان چرخنی را به مزار شریف و شجاع الدوله را به هرات فرستاد. در ساحه دیپلوماسی، وزارت خارجه افغانستان در ماه مارچ سال ۱۹۲۲ به همفریز وزیر مختار برتانیه پیشنهاد کرد تا دولت مذکور استقلال بخارا و خیوه را به رسمیت شناخته توسط افغانستان برای آزادی خواهان آن مناطق اسلحه و مهمات بفرستد، اما دولت انگلیس به هر دلیلی که بود این پیشنهاد را رد کرد و در مقابل روسها که اکنون موضعشان را در این منطقه تقویت کرده بودند، در ماه جون ۱۹۲۲ توسط یک احتجاج اتمام حجت مانند، حکومت افغانستان را از عواقب مداخله در کار بخارا بر حذر ساخته و تقاضا کردند تا از کمک به آزادیخواهان آن سامان دست بکشد و سردار عبدالرسول خان نماینده افغانستان را به اتهام داشتن مناسبات با چریکهای آزادیخواه از بخارا اخراج کردند.^(۳) چندی بعد از آن انور بیگ بر اثر گلوله باران توپخانه شوروی که از محل اقامت او آگهی حاصل کرده بود، به قتل رسید و با اینکه آزادیخواهان تا اوایل دهه آینده به مقاومت ادامه دادند، اما یک یک از بین رفتند و روسها بر سرزمینهایی که جمهوریتهای آسیای میانه شوروی نامیده شد، مسلط گردیدند.

تسلط روسیه شوروی بر بخارا و خیوه در واقع ادامه همان سیاست توسعه جویی بود که در قرن پیش از آن توسط پتر اول معروف به پتر کبیر امپراتور آن کشور بنیانگذاری شده با وصف وقفه های کوتاه و درازی که در اثر مقتضیات سیاست جهانی در آن رخ داد عنصر ثابت سیاست خارجی آن گردید. یکی از اهداف این سیاست رسیدن به آبهای گرم یعنی دریاهایی بود که بر خلاف دریاهای محیط بر روسیه در چهار فصل سال از یخبندی فارغ بوده کشتیهای جنگی و تجارتی می توانستند به آزادی در آن حرکت کنند. در جریان سده نوزدهم روسها موفق شدند تا به پیروی از این سیاست در شرق دور خود را به بحیره زرد برسانند و بر بندر پورت آرتر در منچوریا دست یابند. اما جنگ روس و جاپان در اوایل قرن بیستم دستشان را از دریای مذکور کوتاه ساخت. در بخش مدیترانه دولت عثمانی و بعداً ترکیه کمالی موفق شدند تا با دفاع از تنگه های بوسفور و دره دانیال راه را بر ایشان مسدود سازند. در قسمت جنوب در استقامت خلیج فارس و

بحر هند برعکس پیشرفتهای بزرگی در قفقاز و ترکستان نصیب ایشان گردید، اما پیش از آنکه به مطلوبشان برسند دولت زارها در اثر انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ از پا در افتاد. هر چند دولت جدید بلشویکها در گفتار، مخالفت خود را با سیاست توسعه جویی اعلان نموده وعده داد که حتی به ملت هایی که پیش از آن جانب دولت زارها به اسارت کشیده شده بودند، آزادی بدهد، اما در کردار از همان سیاست سابق پیروی نموده و بخارا و خیوه را زیر تسلط خود کشید و هدف سابق را که همان توصل به آبهای گرم بحر هند و خلیج فارس باشد، به طرز و شیوه تازه که در جایش بیان خواهد شد، دنبال نمود.

تأسیس مناسبات با سایر دول

هیأت دیپلماتیک افغانستان وظیفه داشت تا علاوه بر روسیه شوروی با سایر کشورهای همسایه افغانستان و دول بزرگ نیز تماس گرفته حتی المقدور تصدیق استقلال افغانستان را از آنها حاصل کند. دولت می خواست به این ترتیب دولت انگلیس را در برابر عمل انجام یافته قرار داده از این پیشامد در مذاکرات به سود خود بهره برداری کند. هر چند در آن وقت مسکو مرکز فعال دیپلماتیک جهان نبود، زیرا اکثر کشورها هنوز با روسیه شوروی مناسبات سیاسی نداشتند. معذالک محمد ولی خان موفق شد در مدت اقامت خود در پایتخت روسیه با نمایندگان گاهی ایران و ترکیه تماس قائم نموده معاهدات مورد نظر را جهت تصدیق استقلال افغانستان و برقراری مناسبات سیاسی و سایر مسائل با ایشان امضا نماید. بعد از آن، هیأت به اروپا و از آنجا به امریکا رفت و تلاش کرد تا تصدیق استقلال افغانستان را از سایر کشورها هم به دست آورد و بر اثر مساعی آن علی رغم سنگ اندازی دیپلوماسی نیرومند بریتانیا، دولتهای ایتالیا و فرانسه حاضر شدند تا با انعقاد معاهدات ۳ جون ۱۹۲۱ و ۲۸ آپریل ۱۹۲۲، با تصدیق استقلال افغانستان مناسبات سیاسی با این کشور قائم کنند. در سایر کشورها هر چند هیأت به انعقاد معاهده توفیق نیافت، اما توانست آواز استقلال افغانستان را به جهان برساند و نقشه دولت برتانیه را درباره خفه ساختن آن به غرض تحمیل شرایط یک جانبه بر افغانستان ناکام سازد. در امریکا هیأت با رئیس جمهور ملاقات نمود و پیام شاه افغانستان را به او رساند. اما در لندن مساعی آن با سیاست دور از واقع بینی لارد کرزن

وزیر خارجه برخورد نمود و این امر یکی از عواملی بود که مساعی دو طرف را در کابل جهت امضای عهدنامه اتحاد به ناکامی سوق داد.

سیاست خارجی بعد از استقلال

اولین نتیجه عملی استقلال این بود که افغانستان توانست با کشورهای مختلف جهان مناسبات سیاسی، بازرگانی و فرهنگی قائم نموده دروازه‌های کشور را به روی افکار، اندیشه‌ها، فرهنگ و تخنیک جدید باز نماید. معارف محدود کشور گسترش یافت و در قدم اول، لیسه جدیدی به نام امانیه به کمک فرانسه در کابل تأسیس گردید و کار حفريات آثار باستانی افغانستان در زیر نظر شرق شناس معروف فرانسوی فوشه روی دست گرفته شد. همچنان کارشناسان آلمانی، ایتالوی و ترکی برای مهندسی، زراعت و امور حربی به کابل وارد شدند و لیسه امانی به کمک آلمان به میان آمد.

علاوه بر سفارتخانه‌های روس و انگلیس، نمایندگان گهگاهی سیاسی کشورهای ترکیه، ایران، فرانسه، آلمان و ایتالیا در کابل و سفارتخانه‌ها و وزارت مختاریهای افغانستان در کشورهای مذکور تأسیس گردید. در اثر این اقدامات، انزوای قبلی در هم شکسته مسافرت افغانان به خارج و مسافرت خارجیان به افغانستان جریان یافت. در این ضمن یک عده از متعلمین مکاتب برای تکمیل تعلیم و کارشناسی در شقوق مختلف از جمله امور حربی به آلمان، روسیه، ترکیه و ایتالیا فرستاده شدند. هر چند عده اندکی از اینان موفق شدند به درجه تخصص و کارشناسی برسند، اما اقامتشان در کشورهای خارجی و بازگشتشان به کشور تحولی را در اذهان افراد مربوط به قشر حاکم (که متعلمین مذکور بیشتر به آن منسوب بودند) در مورد مظاهر تمدن عصری تولید کرد که نتیجه آن بعضاً سودمند و بعضاً به علت سطحی بودن این انتباه زیان آور بود. در جون ۱۹۲۲ محمد ولی خان از مسافرت دوساله اش به خارج، به کابل بازگشت و به جای محمود طرزی به عنوان وزیر خارجه مقرر گردید و این اخیر به صفت وزیر مختار به پاریس رفت. محمد ولی خان به تعقیب از روش محمود طرزی سعی کرد در سیاست خارجی افغانستان توازن لازم را در بین دو همسایه نیرومند آن انگلستان و روسیه حفظ کند. این سیاست از جانب دولت شوروی که در آن هنگام در

برابر حریفان غربی اش ضعیف و ناتوان بود، با خوشی تأیید گردید، چنانچه دولت مذکور راضی شد که به درخواست افغانستان از تأسیس قنسولگریهایش در قندهار و جلال آباد که انگلستان بر آن اعتراض داشت، صرف نظر کند و از نظر مالی، تخنیک و حربی با افغانستان کمک کرد. در سال ۱۹۲۵ وقتی که نیروی روس جزیره در قد را در دریای آمو اشغال کرد و دولت افغانستان بر این عمل احتجاج نمود، روسیه با تخلیه جزیره مذکور یک بار دیگر آرزویش را جهت حفظ مناسبات دوستانه به این کشور ظاهر ساخت و برای جلوگیری از تکرار چنین حوادث معاهده بی طرفی و عدم تعرض ۳۱ آگوست ۱۹۲۶ در بین دو کشور عقد شد. معذالک نمی توان گفت که ذهن حکومت افغانستان از ناحیه شوروی و نیات آن به کلی آسوده بود. این مطلب را شخص شاه در ملاقات محرمانه با همفریز وزیر مختار برتانیه اندکی پس از امضای معاهده فوق ابراز داشته چنین نتیجه گیری کرد که:

«مقصد من به هر نحوی که در ظاهر تعبیر گردد، در واقع این است که اگر انگلستان موقع بدهد قدم به قدم به آن نزدیک شوم و تنها مناسبات حسن همجواری را با روسیه حفظ نمایم.» (۳۱)

بر مبنای همین سیاست، حکومت افغانستان از اصرار بر مسئله اعاده پنجاه که در معاهده سال ۱۹۲۱ پیش بینی شده بود خودداری نمود و برای دولت شوروی اجازه داد تا اولین خط هوایی را بین تاشکند و کابل تأسیس نماید.

اما دولت انگلیس و مقامات هند برتانوی از مساعی افغانستان برای حفظ توازن بطور شایسته استقبال نکردند. هر چند پس از امضای معاهده دوستی بین دو کشور، افغانستان به فعالیت انقلابیون هندی چون مولوی عبیدالله، راجا مهند راپرتاب و قاضی عبدالولی خاتمه داده آنها را از کشور خارج ساخت، اما دوام اقدامات حکومت هند در سرحد و دسایس مأمورین آن با مخالفان دولت در افغانستان که تماماً پنهان نمی ماند، مانع از آن شد که سیاست نزدیکی قدم به قدم با انگلستان که شاه به همفریز اظهار داشته و وزیر خارجه جدید به تطبیق آن می کوشید، عملی گردد.

اگر این ادعای نویسندگان رسمی انگلیس که دولت مذکور می خواست بعد از تصدیق استقلال افغانستان روابط عادی و دوستانه با این کشور داشته باشد مقرون به حقیقت باشد، باید گفت که کارکنان آن دولت در انتخاب اولین وزیر مختارشان در کابل اشتباه بزرگی را مرتکب

شدند، زیرا با وصف تأسیس وزارت مختاری افغانستان در لندن، واضح بود که به علت تمرکز اداره و صلاحیت در افغانستان مسائل مهم سیاسی در کابل بین وزارت خارجه افغانستان و وزارت مختاری برتانیه حل و فصل می‌شد. بنابراین حفظ مناسبات نیکو بین دو کشور ایجاب می‌کرد تا چنان شخصی به عنوان وزیر مختار در کابل تعیین می‌شد که می‌توانست این مناسبات را بطور مستقل و مجزی از روحیه استعماری عمال آن دولت در هند بررسی نموده بهبود و تقویت آن را وظیفه اولی و اصلی خود بشمارد. متأسفانه فرانسس همفریز اولین وزیر مختار برتانیه در کابل از نظر طرز فکر و سوابق خود برای اجرای این کار آمادگی مناسب نداشت، وی سالیان دراز را در هند سپری نموده قبل از مقررری به کابل در اجنسی خیر به صفت پولتیکل اجنت یا مأمور سیاسی اجرای وظیفه می‌کرد و به حکم اعتیاد ذهنی، مسائل مربوط به افغانستان را از نظر سیاست استعماری حکومت هند که چنانچه بارها در همین تألیف دیدیم، بر اعمال نفوذ در افغانستان از طریق زور و زربنا یافته بود، بررسی می‌کرد. بنابراین چون به کابل آمد به جای آنکه به جلب اعتماد شخص شاه که اداره کننده اصلی سیاست خارجی بود و همکاران نزدیک او چون محمود طرزی و محمد ولی خان بیردازد، محرم راز یک تعداد از درباریان محافظه کار که در باطن با سیاست اصلاحات شاه مخالف بودند، قرار گرفت و طبیعی است که این وضع نمی‌توانست به اعاده اعتماد بین دو کشور کمک کند.

معدالک در مدتی که محمد ولی خان در رأس وزارت خارجه قرار داشت، یعنی از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴، مساعی جدی صورت گرفت تا مسائل سرحدی که اسباب اصطکاک را بین دو کشور فراهم می‌کرد از طریق مفاهمه حل شود. چنانچه مسأله بمباردمان قوای هوایی انگلیس بر افراد قبیله تازی خیل در داخل افغانستان در اوایل سال ۱۹۲۳ و مسأله برادران آفریدی عجب گل و شهزاده که پس از ربودن میس ایللیس دختر یک نفر از صاحب منصب برتانوی در کوهات به افغانستان پناه آوردند، با روحیه تفاهم و داد و ستد که در مناسبات بین همسایگان معمول است حل گردید. اما به طوری که بعداً خواهیم دید، عده‌ای از رجال سیاسی در دو طرف که همفریز هم به ظن غالب از آن جمله بود، به بهبود روابط میان دو کشور راضی نبودند و مساعی ایشان فضای مناسبات را دوباره مکدر ساخت.

در این ضمن، در سال ۱۹۲۳ حکومت هند اسلحه‌ای را که افغانستان در کشورهای اروپای

غربی خریداری کرده بود در بندر بمبئی معطل نمود و با اینکه هیچ دلیلی وجود نداشت که افغانستان سلاح مذکور را علیه آن دولت استعمال کند، احکام معاهده سال ۱۹۲۱ را طوری تطبیق نمود که نتیجه آن افزایش بدگمانی در افغانستان نسبت به نیت آن دولت و تقویه مخالفان شاه بود که از عادی شدن مناسبات با انگلستان جلوگیری می‌کردند. همفریز وزیر مختار انگلستان در هنگامی که کشیدگی در مناسبات دو کشور اوج گرفته بود، نه تنها خانم خودش را به خارج فرستاد، بلکه به سایر اتباع برتانیه نیز سفارش نمود تا این کشور را ترک بگویند و عمداً فضای خوف و دهشت را بین اعضای کور دیپلوماتیک در کابل ایجاد نمود.^(۲۳) اندکی پس از این پشامدها، حادثه شورش افراد قبیله منگل و سایر قبایل در منطقه مجاور خط دیورند رخ داد و برای مدت تقریباً یک سال حکومت افغانستان را زیر فشار گرفت. با اینکه در این وقت انگلیس‌ها قیود سابق را بر عبور اسلحه افغانستان از خاک هند برداشتند و توسط فروش دو طیاره جنگی به افغانستان کمک کردند، اما ورود یک تن از شهزادگان منسوب به خانواده امیر شیرعلی خان به نام عبدالکریم از هند به افغانستان در هنگامی که آتش فتنه تقریباً خاموش گردیده بود، بدگمانی امیر و همراهان او را دوباره قوت بخشید و چنین نتیجه گیری شد که دولت انگلیس در عین حالی که در ظاهر با حکومت بطور غیر مؤثر کمک می‌کند در خفا به شکل مؤثر در تخریب آن می‌کوشد.

شورش منگل و دسته بندی ارکان دولت

این شورش که در آن علاوه بر افراد قبیله منگل، بعضی از سایر قبایل سمت جنوبی، مثل احمدزایی، جاجی و سلیمان خیل هم شرکت داشتند، در اوایل سال ۱۹۲۴ رخ داده تا اواخر سال مذکور ادامه یافت. بنیانگزاران محلی آن ملا عبدالله معروف به ملای لنگ و همکار او ملا عبدالرشید بودند که برای تحریک مردم علیه شاه موضوع مذهبی بخصوص قانون جزاء را که تازه در محاکم در محل تطبیق قرار گرفته بود، بهانه ساخته در حالی که در یک دست قرآن کریم و در دست دیگر قانون مذکور را گرفته بودند از مردم سؤال می‌کردند که کدام یک را قبول دارند. طبعاً مردم وابستگی‌شان را به قرآن مجید اظهار می‌داشتند و آنگاه ملایان مذکور آنان را به قیام علیه امان‌الله خان و برنامه اصلاحات او دعوت می‌کردند.

در مرحله نخست دولت از در مصالحه پیش آمده عده‌ای از روحانیون از جمله فضل عمر مجددی حضرت شوروبازار برای مباحثه با ملایان و قناعت دادن شورشیان به خوست فرستاد. اما نورالمشایخ که در باطن با شورشیان همراه بود، ایشان را در خفا تشویق نمود^(۳۲) و چندی به عنوان حج بیت‌الله از کشور خارج شده در هند برتانوی اقامت اختیار کرد و مخالفت خود را با دولت علنی ساخت.

در عین حال محمد نادر خان وزیر حربیه از قیادت قوا علیه شورشیان استنکاف نمود و از وظیفه‌اش به عنوان سپهسالار و وزیر حربیه استعفاء داد (یا برطرف شد). معروف است که چون امان‌الله خان در مجلس وزرا رهبری اردو را در جنگ علیه شورشیان به او تفویض کرد، سپهسالار در جواب گفت این وظیفه را به شرطی می‌پذیرم که دولت از تطبیق قانون جزا و قانون خدمت نظامی معروف به هشت نفری در سمت جنوبی صرف‌نظر نموده به او اجازه بدهد که با دادن این امتیازات با شورشیان صلح نماید. شاه در جواب گفت که نمی‌تواند در یک کشور دو قانون را جاری سازد و اگر او حاضر نیست برای تطبیق نمودن قوانین نافذ در کشور به سمت جنوبی برود، باید وظیفه‌اش را ترک بگوید و وی چنین کرد. اندکی پس از آن، در صحبتی که بین محمد نادر خان و همفریز وزیر مختار انگلستان در وزارت مختاری رخ داد، سپهسالار از اصلاحات امان‌الله خان و روش سیاسی او بطور عام انتقاد نمود و در ضمن اظهار مخالفت با امیر و همکاران نزدیک او، چون محمد طرزی، تمایل خودش را به اتکای افغانستان به دوستی برتانیه ابراز داشت^(۳۳). چندی پس از آن محمد نادر خان با عنوان وزیر مختار به فرانسه رفت و محمد ولی خان که به جای او به وزارت حربیه تعیین شده بود، در رأس نیروی دولتی علیه شورشیان قرار گرفت.

استنکاف محمد نادر خان از رهبری عملیات نظامی علیه شورشیان، نه تنها موجب تشویق مخالفان در داخل کشور گردید، بلکه هسته‌ای از مخالفت را در خارج تأسیس کرد که بعدها دو برادر دیگر محمد نادر خان، محمد هاشم خان و شاه ولی خان نیز به آن پیوستند. در حالی که حضرت نورالمشایخ هسته فعال دیگری را در نقطه نزدیکتر به افغانستان، یعنی در هند برتانوی به وجود آورد. عناصر محافظه‌کاری که در داخل با اصلاحات امان‌الله خان مخالف بودند، به شمول یک عده از اشخاصی که در دولت جاه و مقام داشتند، به این دو مرکز ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم برقرار نموده به کارشکنی در داخل دستگاه مبادرت ورزیدند.

در ولایت جنوبی محمد ولی خان موفق شد قوای دولتی را از طریق التمرور به خوست سوق داده قشله نظامی آنجا را از محاصره رها سازد. اما شورشیان از کشتش و کوشش دست نکشیدند و پس از آنکه قبایل دیگر مثل احمدزایی و سلیمان خیل به منگل‌ها ملحق شدند یک بار از طریق لوگر و بار دیگر از راه غزنی و وردک کابل را مورد تهدید قرار دادند. امیر در زیر فشار این حوادث لویه جرگه را در پغمان دایر نموده در آن موضوع مطابقت یا عدم مطابقت اصلاحات خصوصاً نظامنامه اساسی را با احکام شرع مطرح ساخت. علی‌رغم مقاومت شاه و روشنفکران، لویه جرگه احکام مواد دوم، نهم، بیست و چهارم، بیست و پنجم و چهل و دوم نظامنامه را به شکلی تعدیل نمود که نقش فقه حنفی را در امور دولتی تقویت نمود و آزادیهای شخصی را محدود ساخت. امیر برای اثبات همراهی‌اش با این روحیه، امر اعدام دعوات مذهبی قادیانی را که جهت تبلیغ مذهب مذکور از هند به افغانستان آمده بودند، صادر کرد. هرچند مطبوعات هند بر این عمل که با سیاست اعلان شده امیر مخالف بود اعتراض کردند، اما عناصر محافظه‌کار در داخل از آن به عنوان نشانه برگشت شاه به سوی فقه حنفی استقبال نیک نمودند و در پایان لویه جرگه شرکت کنندگان که در بین ایشان یک تعداد زیاد از عالمان دینی موجود بود، سیاست حکومت را تأیید نمود. در نتیجه، دولت موفق شد تا دستجات اضافی را از افراد اردو و لشکرهای قومی به قیادت غلام نبی خان چرخ و علی احمد خان بارکزی علیه شورشیان سوق داده و آنها را در همه جا مغلوب نماید. عبدالکریم پسر امیر محمد یعقوب خان که ادعای پادشاهی کرده بود، به هند فرار نموده از جانب حکومت به برما تبعید شد و چندی بعد به روایتی به انتحار پرداخت و به روایت دیگر، توسط یک نفر از عمال امان‌الله خان به قتل رسید^(۳۵).

از شورش منگل تا مسافرت به اروپا

پس از جنگ منگل که دولت را دوبار در آستانه سقوط قرار داد، امان‌الله خان به اهمیت اداره ولایات متوجه گردیده برای جلوگیری از فساد اداره و رشوت خواری که به تناسب تغییر در طرز معیشت مامورین عالی رتبه و گسترش نیازمندیهای قشر بالایی جامعه رو به افزایش بود، به مسافرت‌هایی در داخل کشور اقدام نمود. وی در این ضمن به قندهار و مزارشریف و خوست رفته

شخصاً از امور ولایات مذکور رسیدگی نمود و مجالس مجازات و مکافات برای مأمورین دایر ساخت. اما از این اقدامات نتیجه مطلوب در جهت پایان بخشیدن به فساد اداره و فعال ساختن آن در تطبیق اطلاعات به دست نیامد، زیرا اقدامات مذکور رنگ تفتنی داشت و هرچند با جدیت و طمطراق آغاز می شد، پس از چندی بدون نتیجه خاتمه می یافت. این موضوع بخصوص در قسمت مجازات مأمورین عالی رتبه که معمولاً خانواده های اعیانی و در بسا احوال وابسته به مادر او علیاحضرت بودند، صدق می کرد. اگر شاه از بعضی از این اشخاص در محافل عمومی انتقاد می کرد، در آخر کار به وساطت اشخاص متنفذ دوباره ایشان را به وظیفه سابقشان یا به وظیفه مماثل آن می گماشت. در نتیجه، این اشخاص که نکوهش شاه در محضر عام به حیثیتشان برخورد بود قلباً با او مخالف می شدند، اما از دیگر سو باز هم به یک عهده مهم باقی می ماندند و ای بسا که از مقامشان برای انتقامگیری از شاه استفاده می کردند. حقیقت این است که شاه قلباً آرزومند اصلاحات بود، اما نمی توانست در بین ایجابات یک اداره سالم و عصری و مناسب سنتی و خانوادگی و قومی اش یک طرف را بطور قطعی و نهایی الزام کند.

مسافرت به اروپا

در اواخر سال ۱۹۲۷ امیر امان الله خان که اکنون عنوان شاه را اختیار کرده بود به مسافرتی در کشورهای خارجی اقدام نمود. در جریان این مسافرت، وی به اتفاق ملکه ثریا، غلام صدیق خان وزیر خارجه، والی علی احمد خان، شیر احمد خان رئیس شوری و عده دیگر از رجال دولت پس از عبور از هند برتانوی به مصر، ایتالیا، فرانسه، آلمان، پولند، انگلستان، روسیه، ترکیه و ایران رفته در همه جا با پذیرایی گرم مردم و مقامات دولتی مواجه شد. در هند بیانیهای پر جوش او که توسط آن مسلمانان را به اتحاد با هندوان و مبارزه علیه استعمار برتانیه تشویق می نمود^(۳۶) احساسات عامه مردم را به شور آورد. در کشورهای مصر، آلمان و ترکیه که سابقه مخالفت با انگلستان داشتند، مسافرت زمامدار جوان افغانستان که تازه با آن دولت دست و پنجه نرم کرده از این آزمون کامیاب برآمده بود، عامل پرستیژ محسوب گردیده حسن استقبال شد. در کشورهای دیگر چون انگلستان، روسیه و ایران که از نظر همسایگی به افغانستان علاقه مند بودند، مسافرت شاه زمینه

مساعدی را برای شناخت و ارزیابی از او فراهم نمود و به این حساب با او گرم گرفته شد. باید گفت که علی رغم نابلدی شاه و همراهان او با طرز معیشت و آداب اروپایی، آنها توانستند حیثیت کشور و وقار خود را طی مسافرت بخوبی حفظ کنند و در این کامیابی متانت اخلاقی و استعداد ذاتی ملکه ثریا بخصوص نقش مهم داشت. شاه هم در همه جا با مظاهر تمدن و تخنیک عصری هوشیارانه علاقه گرفت و مذاکرات مفیدی را در زمینه های مختلف بویژه در قسمت همکاری اقتصادی و فرهنگی با کشورهای پیشرفته انجام داد. در اثر آن کشورهای فرانسه و آلمان حاضر شدند دیپلوم لیسه های امانیه و امانی را در دارالعلوم هایشان به رسمیت بشناسند و دولت آلمان اعتبار بالغ بر پنج میلیون مارک بدون ربح برای افغانستان منظور کرد که توسط آن دو طیاره یونکرس و انواع مختلف ماشینها و تجهیزات صنعتی از فابریکه های آن کشور خریداری شد. در عین حال، شاه راجع به مطالعه و برآورد ساختمان خط آهن در افغانستان با یک شرکت مختلط آلمانی و فرانسوی به موافقت رسید. هنگام اقامت در لندن، شاه سعی کرد تا باز یک بار مسأله سرحدی را با حکومت برتانیه مطرح سازد، اما آستن چمبرلین وزیر خارجه برتانیه از مذاکره در آن موضوع استنکاف نمود و این امر علی رغم پذیرایی گرم زمامداران آن کشور بدینی طرفین را نسبت به یکدیگر تقویت نمود.

در روسیه شوروی شاه با زمامداران آن کشور (به استثنای استالین) در مورد توسعه مناسبات تجارتي مذاکره نمود و کمک آن دولت را در ساختمان سرک موتررو از دریای آموتا کابل تقاضا کرد. همچنان وی با الفاظ مجمل از انعقاد یک معاهده بین شوروی و سه کشور آزاد اسلامی افغانستان، ایران و ترکیه صحبت نمود، اما شوروی ها این پیشنهاد را که شاه در آن باره با دو کشور دیگر نیز مذاکره نکرده بود، رد کردند و غلام صدیق خان وزیر خارجه آن را واپس گرفت.

از روسیه، شاه به ترکیه رفت و با مصطفی کمال رئیس جمهور آن کشور که قهرمان خود می شمرد، در باره عصری ساختن افغانستان به گفتگو نشست. آتاتورک که در این زمینه تجربه بیشتر داشت به او توصیه کرد که از شتابزدگی خودداری نموده، اولتر به تقویت اردوی افغانستان بپردازد و ارسال یک هیأت نظامی ترکی را برای این منظور وعده داد.

در ایران که هنوز برنامه رفع حجاب نسوان روی دست نبود، ظاهر شدن ملکه افغانستان بدون حجاب رد عمل منفی تولید کرد و ملاقات شاه امان الله با رضاشاه رسمی و عاری از صمیمیت و

گر می احساسات بود.

راجع به این مسافرت طولانی که تقریباً هفت ماه طول کشید، در آن وقت و بعد از آن تبصره‌هایی مختلف صورت گرفته بعضی آن را برای شاه و کشورش مفید و برخی زیان‌آور شمرده‌اند. اما اکنون که مدت کافی از آن سپری شده می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که اقدام مذکور در عین حال متضمن سود و زیان بود. در سمت مثبت می‌توان از معرفی کشور صحبت نمود و اظهار داشت که این مسافرت به واقع طوری که گفته شده است جای افغانستان را در نقشه بین‌المللی تعیین نمود، اما در سمت منفی آن باید گفت که این مسافرت شاه را که ذاتاً مردی عجول و شتابزده بود، در کار تطبیق اصلاحات عجولتر و شتابزده‌تر ساخت و بدون آنکه به او فرصت مطالعه و بررسی عمیق تمدن صنعتی عصر حاضر را بدهد، او را به تقلید سطحی از پدیده‌های ظاهری آن تشویق نمود و از این راه شورش را که در افغانستان در حال ظهور بود، پیش انداخت. (۳۷)

ابتکارات تازه در زمینه اصلاحات

در ماه جون ۱۹۲۸ شاه و همراهانش پس از ختم بازدیدشان از ایران، از طریق هرات و قندهار به کابل بازگشتند و مملکت را که اداره آن در غیاب به محمد ولی خان به عنوان وکیل سپرده شده بود، در امن و آرامش یافتند. (۳۸) اما شاه پس از وصول به پایتخت، در حالی که اداره امور روزمره را از هم به وکیل واگذار شد، نقشه‌اش را جهت دوره جدید اصلاحات طرح نمود. اساساً وی از عقب‌نشینی که چهار سال پیش در لویه جرگه پغمان در برابر ملایان و سایر عناصر محافظه‌کار به عمل آورده بود، پشیمان بود و اکنون می‌خواست آن را توسط اقدامات تازه جبران کند. راجع به چگونگی این دوره اصلاحات، در آینده به تفصیل صحبت خواهیم کرد. در اینجا فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که برخلاف اصلاحات دوره اول پادشاهی او که محصول اندیشه و تجربه یک تعداد از شخصیت‌های متفکر افغانستانی و خارجی بود، اصلاحات تازه بیشتر از مغز شخص شاه نشأت می‌کرد و همکاران نزدیک او چون محمود بیگ و محمد ولی خان نه تنها در طرح نقشه آن شرکت نداشتند، بلکه در بسا موارد با محتوا و طرز اجرای آن مخالف بودند. آنها حتی دلایل مخالفتشان

را به شاه اظهار می‌نمودند، اما او به آن اعتنا نکرد و مانند شخصی که در حالت خلسه و نشئه به اجرای کاری می‌پردازد، نقشه‌هایش را بدون توجه به عواقب آن تطبیق کرد. در مرحله اول به کار آزاد ساختن زنان مشغول شد. در ماه جولای ملکه ثریا در مقاله‌ای در امان‌افغان ضرورت رفع حجاب را بیان کرد. متعاقب آن، شاه، زنان مأمورین ارشد و معاریف شهر را در قصر شاهی دعوت نموده با آنان از آزادی زنان در سایر کشورها صحبت نمود و در ضمن آن اظهار داشت که اگر شوهرانشان به آنها آزادی نمی‌دهند، حق دارند ایشان را هدف گلوله قرار دهند و وی شخصاً سلاح لازم را برای اجرای این کار به ایشان خواهد داد! (۱) در عین حال امر شد تا مردان هم لباس سنتیشان را ترک گفته لباس اروپایی به تن کنند و کلاه اروپایی به سر بگذارند و این فرمان نامعقول که منافی تمام موازین آزادی و دموکراسی بود با تهدید به جریمه نقدی برای مردم بیچاره‌ای که نه توان تهیه لباس مذکور را داشتند و نه با طرز پوشیدن آن آشنا بودند، تطبیق گردید و طبیعی است که موجی از بدبینی را در برابر شاه و اصلاحات او برانگیخت.

سپس شاه لویه جرگه را برای بررسی و تصویب اصلاحات تازه به کابل دعوت کرد و وکلای را مجبور ساخت تا برای شرکت در آن عمامه و لباس محلی را کنار گذاشته لباس سیاه اروپایی به تن کنند و کلاه شاپو به سر بگذارند. آنها که از این تحمیلات سخت ناراحت شده بودند، از مرحله نخست در برابر اصلاحات جدید موضع مخالف اختیار کردند. جرگه از تاریخ ۲۸ آگوست تا ۵ سپتمبر ۱۹۲۸ (۶ سنبله تا ۱۴ سنبله ۱۳۰۷) در پغمان انعقاد یافت. شاه در آن چند خطابه راجع به مزایای تمدن جدید و حقوق نسوان ایراد کرد و تأسیس پارلمانی را مرکب از ۱۵۰ عضو با تمدید مدت خدمت نظامی از دو سال به سه سال و جمع‌آوری یک اعانه عمومی بر اساس پنج افغانی از هر نفر و یک ماه معاش از هر مأمور به مقصد خریداری اسلحه از خارج پیشنهاد کرد. همچنین تقاضا کرد که ملکه ثریا به عنوان ملکه رسمی و پسر او سردار رحمت‌الله به عنوان ولیعهد افغانستان قبول شوند. این پیشنهادها با بی‌میلی از جانب لویه جرگه تصویب شد، اما پیشنهادهای دیگر او در باره محدود شدن تعداد زوجات و تعیین حداقل سن ازدواج از جانب مجلس رد شد و در پایان کار، وکلا با ذهن مخالف و برآشفته مجلس را ترک گفتند و در بازگشت به محل سکونتشان، شاه را برخی به بی‌دینی و بعضی به بدعت و نوآوری در دین متهم ساختند. (۳۹)

پس از آن امان‌الله خان بازی دیگری را به راه انداخت، به این معنی که اعلان کرد می‌خواهد

شخصی را به عنوان صدراعظم یا رئیس الوزرا تعیین کند. اساساً او به این کار راضی نبود و نظر به جاه طلبی مفرطی که داشت ترجیح می داد تا خودش این وظیفه را اجرا نماید. اما دسته های روشنفکری که قبلاً به وجود آن اشاره نمودیم، جدایی حکومت را از سلطنت تقاضا داشتند. شاه در ظاهر با خواسته ایشان موافقت کرد و سردار شیر احمد خان رئیس شوری را به تشکیل کابینه مأمور ساخت.^(۴۰) سردار مذکور چون در بین هیچ یک از دو دسته سیاسی روشنفکر (دست چپ) و محافظه کار (دست راست) نفوذ و منزلتی خاص نداشت، سعی کرد تا کابینه اش را باز هم از وزراء موجود تشکیل نماید، اما آنان یا از روی خودخواهی که هر یک خود را به احراز این مقام مستحق تر می شمرد یا به موجب بعضی شایعات به اشاره نهانی شاه از همکاری با او معذرت خواستند و شیر احمد خان مجبور شد از ناکامی اش به شاه گزارش بدهد و شاه هم بدون تشبث دیگر از تعیین صدراعظم منصرف شد.

اقدام بدون نتیجه (و غالباً بدون عقیده) جهت تعیین صدراعظم که شاید شاه پیش خودش آن را شاهکار سیاست می شمرد، در واقع اشتباه بزرگ سیاسی بود، زیرا که در نتیجه آن نه تنها روشنفکران از او مأیوس شدند، بلکه اعضای خانواده های متنفذی که از روی سوابق یا وابستگی خانوادگی به او ارتباط نزدیک داشتند هم از این بابت از او رنجیدند و می توان گفت که با وصف حفظ ظواهر در واقع تجرید سیاسی شاه از همین وقت آغاز نهاد.

تعیین صدراعظم یا رئیس الوزرا به ذات خود فکر معقول و با برنامه مشروطیت که شاه ادعای تطبیق آن را داشت موافق بود، اما چون در آن هنگام دو جریان سیاسی مشخص تحول طلب و محافظه کار در کشور وجود داشت که رهبری غیر رسمی دسته اول با محمد ولی خان و قیادت باز هم غیر رسمی دسته دوم با محمد نادر خان بود، بایستی مقام صدرات به یکی از این دو تن تفویض می شد تا کابینه را از بین همکاران خود تشکیل می کرد و یا اینکه کار تعیین صدراعظم که برای مدت نه سال به تعویق افتاده بود باز هم تا تأسیس اولین پارلمان ملتوی می ماند. در ضمن سعی به عمل می آمد که جریانهای مذکور به شکل حزب درآمده زمینه را جهت تشکیل حکومت حزبی مساعد می ساخت، اما شاه به هیچ یک از این اقدامات نپرداخت و در عوض با تشبث به کاری که عدم صمیمیت از وجنات آن هویدا بود، خود را در معرض تهمت نفاق و دورویی و بالاخره تجرید سیاسی که نتیجه حتمی آن است، قرار داد. از دیگر سو، شاه که نتوانسته بود خواسته هایش را از

طریق لویه جرگه تأمین نماید، دوباره به تبلیغ مستقیم رجوع نموده نظریاتش را طی گزارش طولانی پنج روزه در باغ وزارت خارجه در برابر مأمورین و روشناسان پایتخت بیان نمود. در ضمن این بیانیه وی مشاهداتش را در سفر اروپا شرح داد و در حالی که خودش را پادشاه انقلابی خواند، پروگرام اصلاحات جدید را اعلان کرد. در این هنگام وی باز مسأله ریاست وزرا را مطرح نمود و از حاضرین که هیچگونه نمایندگی از جانب مردم نداشتند تقاضا کرد تا نظریه او را مبنی بر اجرای وظیفه مذکور از جانب خودش تصدیق کنند، همه نظر شاه را تأیید کردند، مگر عبدالرحمن خان لودی بهر دسته تندرو جوانان افغان که دست به مخالفت بلند نموده و گفت:

«چون شاه غیر مسؤول می باشد، رئیس الوزرایی مسؤول لازم است تا از اعمال خود به ملت جواب بگوید.»

شاه به این گفتار اعتنا نکرد و فردای آن عبدالرحمن خان از وظیفه اش به صفت مدیر گمرک کابل استعفا داد و این شکافی را که اخیراً بین شاه و روشنفکران پیدا شده بود عمیقتر ساخت. اما مقاومت روحانیون و رؤسای قبایل در برابر شاه و اصلاحات او همزمان با انعقاد لویه جرگه آغاز نهاد. در مرحله اول حضرت محمد صادق مجددی که در غیاب برادرش فضل عمر مجددی، وظیفه رهبری با نفوذترین خانواده روحانی را در کشور به عهده داشت، به اتفاق برادرزاده اش میان محمد معصوم مجددی و یک عده از ملایان، در حالی که فتوای کفر شاه را با امضای چهارصد تن از علمای دینی با خود داشتند، از کابل به منطقه قبایلی سمت جنوبی رفته سعی کردند آتش بغاوت را در منطقه مذکور که قبلاً شورش منگل از آن آغاز کرده بود، مشتعل سازند.^(۴۱) این اقدام به ناکامی انجامید و محرکین که توسط اهالی گرفتار و به حکومت سپرده شدند و از جانب محکمه نظامی به اعدام محکوم گردیدند. یک تعداد از سایر روحانیون و سرداران از جمله سردار محمد عثمان خان نایب الحکومه اسبق قندهار و پسرش غلام فاروق خان هم به اتهام شرکت در توطئه دستگیر شدند. شاه حکم اعدام را در مورد افراد خاندان مجددی به حبس دوام تبدیل نمود، اما چهار نفر دیگر از عالمان دینی گلوله باران شدند. با وصف آن مخالفت ملایان و تحریک ایشان علیه دولت رو به افزایش بود و گسیل نمودن یک تعداد از دختران برای تحصیل به ترکیه که در همین وقت صورت گرفت، موضوع تازه ای را برای تبلیغات ضد دولت فراهم کرد. ضمناً عکسهای ملکه ثریا با لباس نیمه برهنه شب به تعداد زیاد در بین قبایل انتشار یافته

از جانب روحانیون و خوانین که اکنون بطور دسته جمعی در صف مخالف دولت قرار گرفته بودند، به عنوان سندی دینی و بی ناموسی شاه به عوام ارائه گردید.

در چنین احوال که تحریکات علیه شاه به نقطه عروج رسیده بود، آخرین افراد دسته روشنفکر که یگانه طرفدار برنامه اصلاحات بودند هم کابینه را ترک گفتند. محمد ولی خان وظیفه وزارت حربیه را به عبدالعزیز خان بارکزی سپرد و خود اجازه مسافرت به خارج گرفت، اما شاه تاریخ مسافرت او را به تعویق انداخت و وی با عنوان وکیل که هنوز ترک نکرده بود در وضع مشکوکی باقی ماند. عبدالاحد خان و علی محمد خان، اولی به عنوان وزیر داخله و دومی به صفت وزیر تجارت داخل کابینه شدند. در عین حال فساد اداره و رشوت خواری که همواره در افغانستان موجود بود و تنها انضباط و باخبری مرکز قدرت می توانست آن را محدود سازد، اکنون به علت مصروف بودن شاه به کارهای نمایی و فقدان رئیس حکومت اوج گرفته، هیچ محل و مرجعی برای رسیدگی به آن و شکایات مردم وجود نداشت.

وزیران و مأموران بزرگ که آینده را مشکوک می دیدند، در صدد آن بودند که یک آن اولتر کیسه شان را از سیم و زر مملو سازند و برای این کار حتی اصلاحاتی را که هدف آن رفاه و بهبود عامه بود، مثل ساختن کودکان در مکاتب و رفع حجاب و استعمال پارچه وطنی و امثال آن وسیله اخذ و جر ساخته نقشه های شاه را از نظر مردم بی اعتبار می نمودند. شاه که توسط درباریان متملق از مردم تجرید شده بود، می خواست که رشته اصلاحات یا تغییرات تازه را که بعضی از آنان مثل تبدیل روز رخصتی هفته از جمعه به پنجشنبه و پوشیدن لباس اروپایی بی محتوا و برخی مانند رفع حجاب و تعلیم نسوان سودمند اما وسیله تطبیق آن مفقود بود، به قوه نطق و بیان عملی گردانند. وی به زنان توصیه می کرد که اگر شوهرانشان مرتکب بی عدالتی شدند آنها را به گلوله بزنند، اما در عمل قدرت آن را نداشت که از صدها فقره ازدواج اجباری و ازدواج اطفال که هر روز در عرض و طول کشور بر ملاء عام صورت می گرفت، از یک فقره جلوگیری کند. درباریان متملق او را به این کارها تشویق نموده امان الله کبیر می نامیدند، در حالی که دوستان واقعی او را از نتایج آن بر حذر می ساختند، لیکن سخنان مصلحت آمیز ایشان در برابر مدهانه و متملق دسته مخالف و حالت روانی خود شاه، جایی را نمی گرفت و وی هر روز به سرعت اقداماتش می افزود.

آغاز اغتشاش در شنوار

در چنین شرایطی که زمینه از هر جهت برای به هم خوردن اوضاع آماده بود، یک تصادم مختصر بین کوچیان رهگذر و افراد شاخه سنگوخیل قبیله شنوار با عدم رسیدگی حاکم محلی به آن آتش بغاوت را مشتعل ساخت. در ماه عقرب سال ۱۳۰۷ شنواری ها به دلیل اینکه حکومت محلی به عریضه شان رسیدگی نکرده است، مرکز حکومتی اچین را غارت نموده، خزانه و اسلحه افراد محافظ آن را تاراج کردند و چندی بعد از آن بر دکه دست یافته، راه کابل - پیشاور را قطع نمودند و به سوی جلال آباد رو آوردند.

شاه، شیر احمد خان رئیس تفتیش عمومی را به عنوان رئیس تنظیمیه به جلال آباد فرستاد و وی با سران قبایل خوگیانی و غلجایی حصارک و غیره به مذاکره پرداخته مقداری تفنگ و مهمات به ایشان داد تا با شورشیان مقابله کنند. اما این سیاست نادرست باز یک بار نتیجه منفی داد و اشخاصی که اسلحه گرفته بودند بعضی به خانه هایشان رفتند و بعضی به شورشیان پیوسته به اتفاق هم رئیس تنظیمیه را در جلال آباد محاصره نمودند. به دنبال آن، غلام صدیق خان وزیر خارجه توسط طیاره به جلال آباد رفت. وی موفق شد مومنها را به طرفداری از دولت آماده سازد و ضمناً به تنهایی در بین افراد قبیله شنوار رفت و با سران آن راجع به ترک بغاوت مذاکره کرد. اما اقدامات او بی نتیجه ماند، زیرا دسته نظامی دیگری که از کابل به قیادت محمود خان یاور به جلال آباد فرستاده شده بود، در نمله مورد حمله افراد قبیله خوگیانی قرار گرفت و اسلحه اش را بدون مقاومت جدی تسلیم داد و یاور شخصاً به اسارت رفت. بر اثر یاور علی احمد خان والی که خویش نزدیک یاور اما رقیب و دشمن او بود و با شاه هم میانه خوب نداشت، مأمور دفع فتنه گردید. او که مدت ها به این سو هوای پادشاهی در سر داشت، به جای آرام ساختن اوضاع در صدد بهره برداری از آن به سود خود برآمد و به این صورت اوضاع بیش از پیش متشنج گردید، تا به حدی که معلوم نبود کدام شخص برای دولت و که علیه آن فعالیت دارد.

در هنگامی که این حوادث در سمت مشرقی جریان داشت، مخالف آخوندزاده تگاب که به پایتخت نزدیکتر واقع بود، خطر دیگری را متوجه دولت ساخت. این شخص روحانی هم از کسانی بود که در مرحله نخست با امان الله خان همکاری کرده از او لقب فخرالمشایخ گرفته بود، اما بعد

مثل سایر روحانیون بزرگ در برابر اصلاحات امانی از در مخالفت پیش آمد و در این وقت که ضعف دستگاه دولتی را احساس کرد، تبلیغات خود را علیه آن علنی ساخت. وی از قبول امر شاه برای آمدن به کابل ابا ورزید و دسته نظامی را که جهت آوردن او گسیل شده بود با شیخون از بین برد. این شیخون توسط دسته‌ای از رهنان جسور کوهدامن و کوهستان صورت گرفت که توسط حبیب‌الله معروف به بچه سقاء رهبری می‌شد. (۴۳)

قیام حبیب‌الله بچه سقاء

حبیب‌الله قبلاً در قطعۀ نمونه که بهترین دستۀ نظام تعلیم یافته امان‌الله شاه بود، شرکت داشت. بعد وی در شرایطی که روشن نشده به هند برتانوی فرار نموده و در بازگشت به اتفاق رهن معروف دیگر به نام سید حسین از اهل چاریکار در رأس دسته‌ای از رهنان قرار گرفت که کار آن تاراج مسافران و کاروانها در شمال کابل بود.

چون در بازگشت شاه از سفر اروپا، به علت آزرده‌گی مردم از او امنیت مختل گردید، کار حبیب‌الله مانند سایر مخالفان دولت بالا گرفت و چنانچه دیده شد، آخوندزاده نگاب از او برای مقابله با نیروی دولتی کمک خواست. در این وقت او از جانب بعضی از فتودالان کمپایه محلی مثل ملک محسن ملک قریه کلکان و خواجه بابو و خواجه میرعلم که مانند سایر فتودالان در صف مقابل دولت قرار داشتند، حمایت می‌شد.

از زبان حبیب‌الله در دوره پادشاهی او روایت شده است که در سال ۱۳۰۷ یکی دوبار در صدد کشتن امان‌الله شاه برآمد و برای این منظور به پغمان رفت، اما به دلایل مختلف به این کار موفق نشد یا از اجرای آن خودداری کرد. اگر این روایت صحیح باشد، باید قبول کرد که حبیب‌الله از جانب شخص یا مقام معینی استعمال می‌شد، زیرا برای شخصی در مقام او که شغلش رهنی بود، دلیلی وجود نداشت که به ترور سیاسی اقدام کند. به هر حال در خزان سال مذکور، احمد علی خان سابق رئیس بلدیۀ کابل به ریاست تنظیمیۀ سمت شمال یعنی کوهدامن و کوهستان مقرر شد و دستور یافت تا کار حبیب‌الله را یک طرفه نماید. رئیس مذکور به هدایت شاه یا در اثر خوف و ترسی که در این وقت بر روحیۀ رجال دولت طاری شده بود، به جای استعمال قوه با حبیب‌الله از در مصالحه

پیش آمد و به او پیشنهاد کرد که از دزدی و کوه‌گریزی دست کشیده با افرادش در اردوی دولتی شرکت نماید. حبیب‌الله این پیشنهاد را پذیرفت و رئیس تنظیمیۀ بدون اندیشه از عواقب کاری که مقدار تفنگ و کارتوس به او تسلیم داد. حبیب‌الله پس از آنکه خود را به این صورت تقویه کرد، در ۲۲ قوس ناگهان بر مرکز حکومتی کوهدامن در سرای خواجه حمله برد و خزانه و اسلحه موجود را به تاراج برده در رأس یک دستۀ سیصد نفری به سوی کابل رو نهاد. طرفداران او مدعی اند که وی صادقانه با شاه همکار شده بود، اما تصادفاً گفتگوی تلفونی شاه را با رئیس تنظیمیۀ استماع کرد و دریافت که امان‌الله شاه در وعده خود با او صادق نیست و بنابراین به قلع و قمع او تصمیم گرفت. (۴۴) اما این توجیه با ادعای دیگرشان که انگیزه اصلی مخالفت او را با شاه، تخلف این اخیر از اصول دین اسلام می‌شمارد، مطابقت ندارد.

به هر حال، با رسیدن خبر حمله به پایتخت هرج و مرج زاید الوصفی حکومت و دربار را فرا گرفت. شاه که قبلاً در اثر حوادث مشرقی و سایر نقاط روحیه اش را باخته بود، نمی‌توانست در این دقایق پرخطر تصمیم لازم اختیار کند. معذالک در هنگامی که حبیب‌الله و لشکرش در آستانه شهر رسیده بودند یک دستۀ کوچک از طلاب تعلیم گاه سواری جلو او را گرفتند. متعاقب آن محمد ولی خان و کیل و حبیب‌الله خان، معین وزارت حربیه در رأس افراد رساله شاهی و پولیس به میدان جنگ رسیده شورشیان را در قصر شهر آرا متوقف ساختند. فردای آن حبیب‌الله مجبور شد شهر آرا را در زیر ضربات گلوله توپ ترک نموده به باغ بالا و ده کپک عقب نشینی کند. پس از یک سلسله برخوردهای دیگری که در اطراف وزارت مختاری بر تانیه صورت گرفت و در ضمن آن حبیب‌الله جراحت خفیف برداشت در ۳ جدی شورشیان هزیمت نموده به کوهدامن برگشتند و نیروی دولتی در کوتل خیرخانه که راه مستقیم کوهدامن و کابل از آن می‌گذرد، سنگر گیری نمودند. (۴۵)

در این وقت دولت که با رسیدن دستجات نظامی و افراد قومی از ولایات تقویه شده بود، وسایل لازم را در اختیار داشت تا با یک هجوم عمومی به کوهدامن شورشیان را متفرق و منهزم سازد، اما نیروی معنوی اداره و اتحاد که اجرای چنین کار ایجاب می‌کرد در شاه و اطرافیان او مفقود بود. معذالک به اصرار علیاحضرت در ۲۶ قوس شاه در باغ عمومی کابل نطقی در برابر شهریان ایراد نموده سعی کرد همکاری عامه را به دفاع از دولت جلب نماید. اما کلام او حال آن تأثیری را که در دوره اول پادشاهی اش داشت و توده‌ها را به حرکت می‌آورد از دست داده بود.

مردم گفتار او را با سکوت آمیخته به شک و تردید استماع کردند و در پایان جلسه یکی دو نفر از حاضرین از همکاران او بخصوص از وزیر دربار که به قول ایشان بین او و ملت حایل شده بود، شکایت نمودند. شاه با اوقات تلخی به ارگ بازگشته متعاقب آن توسط یک اعلامیه هیجده فقره‌ای خطاب به مردم افغانستان بخش عمده تحولاتی را که در دوره پادشاهی اش اراده و تطبیق کرده بود، مثل رفع حجاب، جلوگیری از تعداد زوجات، تبدیل روز تعطیل هفته، منع مریدی در اردو، ممانعت تحصیل ملایان در مدرسه دیوبند، توزیع تذکره نفوس و غیر آن ملغی ساخت و روی هم رفته وعده داد که به طرز اداره قبل از اصلاحات بازگشت نماید.^(۴۶) اما به این هم اکتفاء ننموده برای اینکه ندامتش را از اصلاحات عملاً ثابت کرده باشد، بدون اعتنا به حیثیت خودش و احساسات خانمی که همین چند روز پیش از جانب لویه جرگه به عنوان ملکه افغانستان شناخته شده بود، با عالیه بیگم دختر عمش نصرالله خان ازدواج نمود. اما این کار هم جایی را نگرفت و معلوم شد که او در برداشت خود از خواسته‌های مردم از حقیقت به دور افتاده است، زیرا هیچ کس نمی‌گفت که شاه دو یا سه زن بگیرد، بلکه بر این اعتراض داشتند که چرا دیگران را از گرفتن زن دوم و سوم و چهارم که عده‌ای خود را از نظر شرع و مقام اجتماعی مستحق آن می‌شمردند، ممانعت می‌کند.

حمله دوم و سقوط کابل

عقب نشینی شاه روحیه مخالفین را بیشتر تقویه نمود. در شب بین ۲۳ و ۲۴ جدی ۱۳۰۷ (۱۳ و ۱۴ جنوری ۱۹۲۹) حبیب‌الله که جراحتش به کلی التیام یافته بود، با استفاده از تاریکی شب و دمه و غبار در کوتل خیرخانه باز یک بار دیگر بر قوای مدافع دولت حمله آورد.

معروف است که مقارن این هجوم صدای آتش تفنگ از عقب جبهه نیز بلند گردید و هم این شایعه بین افراد اردو پهن شد که افراد قبایل باغی سمت مشرقی و سمت جنوبی بر کابل دست یافته به چور و چپاول شهر مصروفند.^(۴۷) در اثر این افواها اما در واقع نظر به ضعف اداره و اراده صاحب منصبان و افراد اردو نیروی مدافع موقعیت استوارش را در کوتل خیرخانه ترک گفته بعضی از افراد آن سرراست به خانه‌هایشان رفتند و عده‌ای زیر کوتل در قریه ده کپک اخذ موقع کردند. چون این خبر در ارگ به شاه رسید، بدون توقف تصمیمی را که شاید قبلاً به آن رسیده بود

در محل اجرا گذاشت. قبلاً پس از حمله اول حبیب‌الله وی زنان خانواده‌اش را با مبلغی پول طلا و نقره به قندهار فرستاده بود، پس از شنیدن خبر حمله جدید در حالی که توسط استعفاء نامه‌ای برادرش عنایت‌الله خان را به صفت شاه آینده تعیین کرد، خود به اتفاق یک عده از همکارانش چون محمود طرزی، غلام صدیق خان و محمد یعقوب خان وزیر دربار، توسط موتر عازم قندهار شد و با تحمل مشکلات از ناحیه سرما و خرابی راه شب در میان به شهر مذکور مواصلت نمود.

پادشاهی کوتاه مدت معین السلطنه

تقریباً یک ساعت پس از حرکت شاه، اعیان دولت به دعوت سرمنشی در قصر دلگشا جمع شدند. پس از اندک انتظار عنایت‌الله خان معین السلطنه (پسر ارشد امیر حبیب‌الله خان) به مجلس حاضر آمد و سرمنشی استعفاء نامه امان‌الله شاه را قرائت کرد. شاه مستعفی متذکر شده بود که چون عامل جنگ و خونریزی مخالفت مردم با او بود، تصمیم گرفته است تا خود را از پادشاهی خلع کند و توصیه می‌کند تا مردم با برادرش عنایت‌الله خان بیعت نمایند. اهل دربار فی المجلس توصیه را اجراء نمودند و محمد صادق خان مجددی که از زندان رها شده بود، عمامه پادشاهی بر سر او بست. سپس شاه جدید حضرت موصوف و سردار محمد عثمان خان را موظف ساخت تا به اتفاق محمد اکبر خان قاضی مرافعه کابل نزد حبیب‌الله رفته از استعفای امان‌الله شاه به او آگهی بدهند و تقاضا کنند که او هم به پادشاه جدید بیعت نموده به خونریزی پایان بخشد. این وفد در همان روز به سوی اردوگاه حبیب‌الله در باغ بالا روانه شد، اما چون به او رسید پس از تبریک گفتن از سقوط امان‌الله شاه با تذکار مثل «سگ زرد برادر شغال» موضوع انتخاب پادشاه دیگری را مطرح نمود.

به روایت معروف محمد صادق خان مجددی که زمام صحبت را به دست داشت، چنین تلقین کرد که شاه جدید یا باید شخصی از روحانیون مورد اعتماد عامه یا یک نفر از دودمان محمدزایی معروف به زهد و تقوا باشد و مقصد از این گفتار خودش و سردار محمد عثمان خان بود که با خانواده حضرات قرابت داشت. حبیب‌الله ظاهراً مردد بود، اما از جمله همراهان او شیرجان خان صاحبزاده با فراست مطلب را دریافته برای جلوگیری از آن در جواب پیشدستی نمود گفت:

«اکنون که مسأله انتخاب شاه جدید در میان است، چرا به خود حبیب‌الله خان که چنین خدمت بزرگی را انجام داده بیعت نکنیم؟»

و بدون آنکه مجالی برای مباحثه مزید باقی بگذرد نخست خودش دست بیعت پیش نموده سپس از حاضران مجلس از جمله اعضای وفد برای او بیعت گرفت. یگانه شخصی که نه در مجلس چیزی گفت و نه بیعت کرد، محمد اکبر خان قاضی بود که بعدها در دوره پادشاهی حبیب‌الله اعدام شد.

به این صورت پادشاهی عنایت‌الله خان از همان قدم اول با بن‌بست مواجه گردید و چون خود او هم از جاه‌طلبی سیاسی فارغ و آسوده بود، در بازگشت وفد موافقت کرد که از پادشاهی صرف نظر نماید، به شرط آنکه برای او و عایله‌اش اجازه بیرون شدن از افغانستان توسط طیارهای مربوط به دولت برتانیه داده شود. این کار نیز به وساطت محمد صادق خان مجددی که شخصاً با وزیرمختار انگلیس ملاقات نمود، روبراه شد^(۴۸) و معین‌السلطنه پس از سه روز پادشاهی در ۱۷ جنوری ۱۹۲۹ با عایله‌اش و عده‌ای معدود از رجال دولت به پیشاور پرواز نمود و از آنجا نزد امان‌الله شاه به قندهار رفت.

اصلاحات امانی

روشنفکران و ملی‌گرایان که به امان‌الله شاه در رسیدن به پادشاهی کمک کردند، اساساً دو منظور عمده داشتند. یکی حصول استقلال کامل کشور و دیگر وارد نمودن اصلاحات در طرز اداره آن در جهت مشروطیت، ترقی و تمدن. امیر هم تأمین هر دو مرام را به ایشان و مردم وعده داده بود.

با امضاء معاهده ۱۹۲۱ با دولت برتانیه وعده اول ایفاء گردید و استقلال افغانستان نه تنها از جانب انگلستان، بلکه از طرف تمام کشورهای مهم جهان تصدیق شد. اما امیر که مردی فعال و با انرژی بود از همان آغاز پادشاهی در حالی که هنوز موضوع استقلال حل نشده بود به یک سلسله اصلاحات و تحولات در اداره کشور دست برد که تقریباً بر تمام شؤون سیاسی و اجتماعی آن احتوا می‌کرد و ما ذیلاً رؤوس مطالب آن را بیان می‌کنیم. اما پیش از آن یک چند کلمه راجع به سوابق پادشاه جدید و جامعه‌ای که وی اصلاحات را در آن تطبیق می‌نمود، توضیح می‌دهیم.

سوابق مصلح و خصوصیات جامعه افغانی

امان‌الله شاه که در سال ۱۸۹۲ ولادت یافته بود، در هنگام جلوس بر تخت سلطنت ۲۷ سال داشت و شش سال پیش با ثریا دختر محمود طرزی ازدواج نموده تربیه سیاسی خود را در دبستان ایدئولوژیک سراج الاخبار تکمیل کرده بود، در حالی که جاه‌طلبی و ذوق پادشاهی را از مادرش علیا حضرت سراج‌الخوانین به میراث می‌برد. وی یگانه پسر امیر حبیب‌الله خان بود که در مکتب حربیه درس خوانده با اردو از نزدیک در تماس آمد. در جریان جنگ اول بین‌الملل با هیأت مختلط ترک و ژرمن رابطه قائم نموده احساسات ضد انگلیسی را که نزد هر افغان موجود بود از طریق تبلیغات ایشان به درجه اعلی رساند و در گروه سیاسی «هواخواهان جنگ» یعنی جنگ با انگلیس به طرفداری از ترک و آلمان داخل شد.^(۴۹) در این گروه علاوه بر جوانان باحرارت اصلاح طلب، یک تعداد از روحانیون و محافظه‌کاران مخالف انگلیس هم شرکت داشتند که در رأس آنان نایب‌السلطنه برادر امیر واقع بود. با اینکه اتحاد امان‌الله خان با اینان موقتی بود و با قتل امیر به پایان رسید، اما وی موفق شد به کمک مادر و عمش در بین رؤسای قبایل و روحانیون نیز نفوذ و روشناسی به دست آورد.

اما جامعه‌ای که امان‌الله خان در آن به پادشاهی رسید، اساساً همان جامعه‌ای بود که تقریباً یکصد و هفتاد سال پیش از آن احمدشاه ابدالی دولت افغانی را در آن پی‌ریزی نموده بود، یعنی جامعه قبیله‌ای و خانجانی، مرکب از اقوام و قبایل مختلف با زبانهای جداگانه که دین اسلام در دو شعبه سنی و شیعه زیربنای فرهنگی و دولت مرکزی حلقه ارتباط را بین ایشان تشکیل می‌داد.

شکی نیست که در مدت بیش از یک قرن و نیم از عصر احمدشاه تا عهد امان‌الله شاه تحول زیادی در ماحول افغانستان رخ داده بود که بعضی از آنان ماهیت کیفی و بنیادی داشت و برخی دیگر فقط جنبه کمی و مقداری، اما سیاست‌نبروهای استعماری انگلیس و روس از یک سو و روش همسان زمانداران خود کشور از دیگر سو مملکت را در چنان حالت تجرید و انزوا حفظ کرده بود که تأثیر تحولات خارج در آن به حد اقل محدود و بیرون از قشر کوچک روشن فکر نامحسوس بود. علاوه بر اختلافات قومی و لسانی و مذهبی، تضاد مهم دیگری هم در بین نظام فئودال از سویی و ایجابات دولت مرکزی از سوی دیگر وجود داشت که به جای خود مانع بزرگی را در برابر هرگونه تغییر و تحول تشکیل می‌داد. به این معنی که دولت برای نگهداشت خود به پول و سپاه ضرورت

داشت، اما چون منابع محدود مردمان شهرنشین و دهنشین برای رفع این نیازمندی کفایت نمی کرد، مجبور بود برای رفع نقیصه به منابعی رجوع کند که از جانب سران قبایل چون خانان و ملاکان و روحانیون بزرگ اداره می شد. اصطکاک منافع در چنین موارد گاه گاه به برخوردهای نظامی منجر می شد و شورشهای خورد و بزرگ را به وجود می آورد که حس بدگمانی و بدبینی را در بین حکومت مرکزی و قبایل باز هم تقویت نموده مانع دیگری در راه پیدایش و انکشاف دولت ملی تولید می کرد.

احمدشاه، تیمورشاه، امیر دوست محمد خان، امیر شیرعلی خان و امیر عبدالرحمن خان هر یک به نوبه و به شیوه خاص خود در راه استحکام دولت مرکزی در برابر خودمختاری قبیلوی و امتیازات اقوام مبارزه نمودند، اما چون در عین حال خود هم بر قوم و قبیله اتکا داشتند، توانستند این نظام را از بین ببرند یا بطور قابل ملاحظه ضعیف سازند. گویا هنگامی که امان الله شاه به اصلاحات آغاز کرد، وظیفه اول او اجرای کاری بود که اسلاف او به آن توفیق نیافته بودند.

مد و جزر اصلاحات

دوره اول از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۴: این دوره که با اعلان پادشاهی امیر آغاز گردید، پرثمرترین دوره های اصلاحات او می باشد. شاه جوان که در حصول استقلال کامیابی درخشانی به دست آورده بود و به محبوب بودن در بین مردم اطمینان داشت به کمک جوانان تحول طلب داخلی و کارشناسان ترک و سایر ملل برای تنظیم امور دولت مثل ماشین قانون وضع می کرد و با عشق و علاقه و پشتکار جوانی می کوشید تا بر خرابه نظام کهنه قبایلی و خانخانی، شالوده دولت و اداره عصری را پی ریزی کند. از جمله علایم بارز این کار، تشکیل کابینه یا هیأت وزرا بود که در همان سال ۱۹۱۹ اجرا شد و اشخاص آتی در دوره امانی در آن شرکت داشتند:

صدر اعظم	سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله (اما این رتبه جنبه اعزازی و موقتی داشت و شاه وظیفه ریاست وزرا را شخصاً انجام می داد)
وزیر حربیه	سپهسالار صالح محمد خان، سپس سردار محمدنادر خان، سپس محمدولی خان، و در آخر عبدالعزیز خان

وزیر خارجه	وزیر خارجه محمود طرزی، سپس محمد ولی خان، و در آخر غلام صدیق خان
وزیر داخله	علی احمد خان، بعد عبدالعزیز خان، و در آخر عبدالاحد خان
وزیر امنیه	شجاع الدوله خان (این وزارت بزودی لغو شد و کار آن به وزارت داخله تعلق گرفت)

وزیر مالیه	میرزا محمودخان، سپس میرهاشم خان
وزیر تجارت	غلام محمد خان، سپس عبدالهادی خان داوی و در آخر علی محمد خان
وزیر معارف	سردار عبدالحبیب خان، سپس سردار عبدالرحمن خان، محمد سلیمان خان، سردار حیات الله خان، و در آخر سردار فیض محمد خان

وزیر عدلیه	محمدابراهیم خان، سردار حیات الله خان
وزیر زراعت	علی جان خان
وزیر نقلیات	{ این دو وزارت بزودی منحل شد غلام قادر خان
مدیر مستقل طبیه	سردار محمد کبیر خان
وزیر دربار	محمد یعقوب خان
رئیس شورای دولت	شیر احمدخان و بعد محمد یعقوب خان

علاوه بر اینان، مشروطه خواهانی که از زندان خارج شدند، خصوصاً دو نفر محرر سراج الاخبار، عبدالهادی خان و عبدالرحمن خان نیز با امیر همکاری نزدیک داشتند. در اطراف هر یک از این دو شخص به تدریج حلقه ای از جوانان تشکیل گردید که اولی به مشروطه خواهی اعتدالی و دومی به ناسیونالیسم افراطی همراه با تمایلات چپی شهرت یافت. در دسته اول اشخاص چون میرسید قاسم خان، فقیر محمد خان، غلام احمد خان رحمانی، عبدالحسین خان عزیز، سید غلام حیدر پاچا، فیض محمد خان ناصری، عبدالجبار خان و محمد رضا خان، و در دسته دومی تاج محمد خان پغمانی، میر غلام محمد خان غبار، فیض محمد خان برگد، غلام محی الدین خان آرتی،

محمد انور خان بسمل، سعدالدین خان بها، با تعداد دیگری شرکت داشتند.^(۵۰)

هرچند هیچ‌یک از اینان به تشکیل حزب اصولی و پایدار موفق نشدند، اما روح انتقاد و قضاوت آزاد را در برابر اعمال دولت و مأمورین که در افغانستان سابقه نداشت در بین جوانان پرورش دادند و از این طریق هریک به سهم خود در بیداری افکار خدمت کردند. شاه هم با تحمل و مدارا در برابر فعالیت سیاسی این حلقه‌ها پابندی خود را به احکام قانون اساسی، دموکراسی و آزادی در عمل ثابت ساخت و می‌توان گفت که در این امر نسبت به اکثر همکارانش پیشقدم بود. اما مهمترین کاری که در این دوره صورت گرفت، بدون شبهه تصویب اولین قانون اساسی دولت بود که در ۲۰ حمل ۱۳۰۲ (۱۹ آپریل ۱۹۲۳) با عنوان «نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان» از جانب هشتصد نفر از ارکان دولت و سران قبایل که شاه در جلال آباد به نام لویه جرگه دعوت نموده بود به تصویب رسید. به موجب این قانون که مرکب از ۷۳ ماده بود، برای بار اول در تاریخ افغانستان قدرت شاهی توسط قانون و مؤسسات سیاسی مثل هیأت وزراء، شورای دولت و محاکم محدود گردید و یک تعداد معین از حقوق سیاسی افراد مثل آزادی بیان و نشرات با مصونیت مسکن و محرومیت مکاتبات تأمین شد.

در این جرگه، امیر این مطلب را هم اعلان کرد که می‌خواهد زبان پشتو را در کشور تعمیم نماید و بعد انجمنی را به نام «مرکه پشتو» برای انکشاف زبان مذکور تأسیس نمود، اما به تحمل زبان مذکور بر مردم غیر پشتو زبان اقدام ننمود. تشکیل لویه جرگه هم ابتکار جالبی بود، چون در آن هنگام نه کدام مؤسسه انتخابی در کشور وجود داشت و نه وسایل و تجربه لازم برای اجرای انتخابات اصولی، می‌توان گفت مجلس مذکور نقش مثبتی را به عنوان مجلس مؤسسان اجرا کرد. اما بعدها در عصر خود امان‌الله شاه و جانشینهایش این مؤسسه به افزار پیشبرد برنامه‌های دولت تبدیل شد که هر وقت می‌خواست به نقشه‌هایش شکل قانونی بدهد مجلسی را با این عنوان بدون رعایت آزادی رأی‌دهی، بدون توجه به تناسب تعداد نمایندگان با نفوس مناطق و اقوام مختلف کشور تشکیل داده به دلخواه خود از آن تصویب می‌گرفت.

علاوه بر قانون اساسی، در این دوره در حدود پنجاه قانون‌نامه دیگر به نام نظامنامه وضع و نافذ گردید که موضوعات متنوع را با درجه اهمیت مختلف از تشکیلات دولتی و نظام اجباری گرفته تا امور مربوط به خانه‌های بیلاقی پغمان، در بر می‌گرفت. مهمترین قوانین مذکور عبارت

بود از «نظامنامه تذکره نفوس و حصول پاسپورت» مورخ ۵ جوزای ۱۳۰۲، «نظامنامه فروش املاک سرکاری» ۱۷ ثور ۱۳۰۲، «نظامنامه محصول مواشی» ۱۷ میزان ۱۳۰۲، «نظامنامه جزای عمومی» اول میزان ۱۳۰۳، «نظامنامه تقسیمات ملکیه افغانستان»، «نظامنامه مطبوعات» ۱۰ جدی ۱۳۰۳، «نظامنامه داکخانه» مورخ ۱۳۰۰، «نظامنامه اجراءات تصفیه محاسبه ماضیه» ۵ جدی ۱۳۰۲، «نظامنامه بودجه عمومی» ۲۵ جدی ۱۳۰۲، «نظامنامه خدمات داخله عسکریه» ۱۳۰۵، که هریک تحولی را در زندگانی عمومی وارد کرد یا یکی از شقوق مهم کار و فعالیت دولت را تنظیم نمود.^(۵۱)

واضح است که تهیه و تصویب این همه قانون در مدت اندک، در حالی که در تمام کشوری که نفر کارشناس در شق قانون و حقوق وجود نداشت، کار سهل و آسانی نبود. در مرحله نخست جمال‌پاشا رهبر حزب اتحاد و ترقی ترکیه با همراهانش در این راه کمک کرد، اما قسمت عمده کار توسط یک نفر کارشناس دیگر ترک به نام بدری بیگ که وقتی آمرپولیس استانبول بود، انجام یافت. مشارالیه که معلوم می‌شود مجموعه‌ای از قوانین دولت عثمانی را با خود داشت، در اغلب موارد قانون مذکور را برای اداره امور بسیط‌تر و ابتدایی تر افغانستان خلاصه کرده به شکل قانون ملی درمی‌آورد و یک عده از روشنفکرانی که در بالا به آنها اشاره کردیم با او همکاری می‌کردند. در بدو امر این اصلاحات موجب خرسندی طبقات مختلف مردم گردیده، بویژه اصلاحات مربوط به امور مالی و مناسبات بین مردم و دولت، مثل تبدیل مالیه زمین از جنس به نقد که به تسعیر نازل یک سیر گندم معادل یک رویه کابلی صورت گرفت و الغای اصول حواله مالیات در وجه افسران و افراد اردو که فشار بزرگی را از دوش مالیه دهندگان برداشت. قانون مربوط به تصفیه ماضیه و بخشش باقیات گذشته که در اثر آن دفاتر کهنه در پیش چشم مردم حریق گردید و دهها نفر از ادای باقیاتی که از اجدادشان به آنها به میراث رسیده بود، فارغ البال شدند، تأثیر مثبتی بر ذهاب قشر مالیه دهنده و معامله داران حکومت وارد کرد. در مقابل، تطبیق برخی از قوانین، مثل نظامنامه جزای عمومی، محصول مواشی، خدمات عسکری و همچنان تأسیس مکاتب در والایات و اطراف و اصرار بر داخل نمودن پسران در آن، مخالفت قشرهای صاحب امتیاز را برانگیخت. از آن جمله ملایان که وظیفه قضا را در انحصار خود داشتند، وضع قانون جزا را به منزله تخطی بر حقوق و امتیازات خود شمرده به تبلیغ علیه آن آغاز کردند. همچنان رؤسای قبایلی که در ادای مالیه از

امتیازات و معافیتها مستفید بودند، از وضع قوانینی که به امتیازات مذکور پایان می بخشید آزرده خاطر شدند و به مخالفت در برابر آن برخاستند.

دوره دوم ۱۹۲۴ - ۱۹۲۸: در جریان جنگ منگل، امیر ملتفت شد که برنامه اصلاحات به شکلی که در آن وقت تطبیق می شد، تاج و تخت او را با خطر جدی مواجه ساخته است. بنابراین به عقب نشینی تکتیکی دست زد و بطوری که دیدیم در لویه جرگه سال ۱۹۲۴ از یک قسمت از اصلاحات به نفع طبقات ممتاز صرف نظر کرد. بعد از جنگ، وی برای چندی به اصلاح امور اداری مصروف شد، اما باز هم به تقویت اردو که شرط اول تطبیق برنامه اصلاحات بود، توجه لازم مبذول نداشت. هرچند یک مقدار سلاح جدید به شمول طیاره از خارج وارد گردید، اما اقدام ضروری جهت تربیه افرادی که سلاح مذکور را به کار ببرد، صورت نگرفت. معذالک کار قانونگزاری و گسترش معارف مثل سابق با جدیت تعقیب شد و نظامنامه های «مقیاسات» مورخ ۱۳۰۴، «بودجه عمومی ۱۳۰۵» و «عبارات و القاب» مورخ ۱۳۰۵، در محل تطبیق گذاشته شد. همچنین جراید آزاد در این دوره تأسیس شد و آزادی بیان که در نظامنامه اساسی ذکر شده بود، از قوه به فعل آمد.

دوره سوم ۱۹۲۸: این دوره با بازگشت شاه در جون ۱۹۲۸ آغاز یافته تا جنوری ۱۹۲۹ که تاریخ برگشت او از اصلاحات می باشد، ادامه یافت. شاه که مشاهده تمدن اروپا چشمانش را خیره ساخته بود، در صدد آن شد تا بزرگترین تغییرات را در کمترین مدت در زندگانی ملی وارد کند. شکی نیست که در یک جامعه عقب مانده چون افغانستان، موضوع قابل تغییر زیاد بود، اما شاه از آن جمله چیزهایی را انتخاب کرد که زودتر به چشم می خورد، مثل تغییر دادن لباس سنتی مردم به لباس اروپایی، انتخاب بیرق جدید، تعلیم یکجایی پسران و دختران، تغییر دادن روز تعطیل هفته و بالاخره اعلان رفع حجاب با یک حرکت دراماتیک ملکه که به تاریخ ۲ اکتوبر در یک مجلس عام برقع از رویش به دور انداخت.

البته اصلاحات این دوره تنها به این مسائل محدود نبود و علاوه بر آن در لویه جرگه ۱۳۰۷ مطالب مهم دیگری مثل تأسیس پارلمان انتخابی، امتحان گیری از ملایان و امثال آن هم تصویب شد، اما آنچه فی الفور عملی گردید و جلب نظر کرد همان اصلاحات یا ابتکارات جنس اول بود

که تصادفاً یا عمدتاً قسمت بزرگ آن را موضوعات مربوط به حقوق زنان و رفع حجاب تشکیل می داد. اما از این که بگذریم، از نظر قانونگزاری این دوره امتیاز بخصوصی ندارد و در نظامنامه هایی که طی آن به تصویب رسیده نیز همان ذوق نمایش و تظاهر که در بالا ذکر شد، به نظر می رسد، مثل «نظامنامه کلوب سیاه، سرخ و سبز»، «نظامنامه جمعیت طیاره» و «نظامنامه تعمیرات دولت» که همه در سال ۱۳۰۷ به تصویب رسیده است.

پایان اصلاحات، جدی ۱۳۰۷ (جنوری ۱۹۲۸): از قراین چنین برمی آید که پیش از آنکه حبیب الله کابل را مورد تهدید قرار بدهد، امان الله شاه به ترک بخش بزرگ اصلاحات تصمیم گرفته بود. قبلاً دیدیم که در جریان شورش شنوار، غلام صدیق خان وزیر خارجه، نزد قبیله مذکور رفت. وی در آنجا با محمد علم خان و محمد افضل خان رؤسای شورشیان مذاکره کرد. آنها فهرست طولانی مطالبشان را به او سپردند. در این مطالبات علاوه بر الغای تمام اصلاحات مهم دوره امانی در امور شخصی شاه هم به شکل اهانت آمیزی مداخله صورت گرفته از آن جمله طلاق ملکه ثریا و حبس پدرش محمود طرزی تقاضا شده بود. طبعاً امان الله شاه این اتمام حجت را نپذیرفت، اما در همان هنگام به همفریز وزیر مختار برتانیه گفت که در نظر دارد تعلیم نسوان را برای مدت بیست سال به تعویق اندازد و تعلیمات ابتدایی را به ملاها تقویض کند. با حمله حبیب الله به کابل، شاه روحیه اش را به کلی باخته به ترک اصلاحات تصمیم گرفت و توسط اعلامیه هیجده فقره ای مورخ جدی ۱۳۰۷ قسمت بزرگ تحولاتی را که در دوره پادشاهی ده ساله اش اجرا یا وعده داده بود به یک اشاره قلم فسخ نموده کان لم یکن ساخت.^(۵۲)

علل ناکامی اصلاحات

ناکامی اصلاحات امانی، مانند هر پدیده مهم سیاسی مولود عوامل پیچیده و گوناگون بود که پاره ای از آنها ماهیت عینی و آفاقی داشت و پاره دیگر عنندی و انفسی بود.

عوامل عینی: در جمله این عوامل باید در قدم اول تضاد موجود را در بین اصلاحات و منافع قشر حاکمه جامعه از جمله روحانیون بزرگ، فئودالها، ملاکان و اعیان و درباریان در نظر گرفت. در این میانه مخالفت رجال دربار و سازشهای آنها بطور خاص در ضعیف ساختن دولت و ناکامی

آن تأثیر داشت و شاه که خودش در تضاد شخصی در بین قوم دوستی و وطن دوستی درگیر بود، نمی‌توانست آن را حل نماید. راجع به این مخالفتها در منابع داخلی افغانستان مدارک زیادی موجود نیست و تنها یک سلسله شایعات از آن وقت به بعد در افواه سائر بوده است. لیکن اسناد مربوط به دولت برتانیه و هند برتانوی که از چند سال به این طرف در لندن و دهلی نو در محل استفاده عامه قرار گرفته، این خلاء را پر می‌کند و تفصیلات مورد نیاز را در اختیار جویندگان قرار می‌دهد. از اسناد مذکور برمی‌آید که در همان روزهای اول پادشاهی امان‌الله شاه یک نفر از درباریان که بعدها به مقام ریاست شورای دولت رسید، با حافظ سیف‌الله واقعه نگار حکومت برتانیه که به دهلی باز می‌گشت در خفاء ملاقات نموده از جانب خود و یک عده‌ای از «بزرگان افغان» به حکومت هند پیام فرستاد تا به کابل لشکر فرستاده حکومت معتدلی را به جای امان‌الله شاه برقرار نماید.^(۵۳) سند دیگری می‌رساند که سفیر افغانستان در مسکو در سال ۱۹۲۶ با سفیر انگلستان در آن شهر از امان‌الله شاه شکایت نموده او را خائن خواند و در سال بعد والی کابل ضمن ملاقات با یکی از کارکنان وزارت مختاری برتانیه آمادگی خود را برای اجرای یک کودتا اظهار داشت و همکاری دولت مذکور را تقاضا نمود.^(۵۴) عامل شکایت این اشخاص از شاه عموماً دو چیز بود، یکی نزدیکی او با روسیه شوروی و دیگری موقع دادن در کابینه به اشخاص غیر اعیانی وابسته به عوام الناس.

اما از همه مهمتر مخالفت خانواده مجددی خصوصاً حضرت فضل عمر بود که در دیره اسمعیل خان در نزدیکی سرحد افغانستان جایگزین شده بین کوچی‌های افغانستان علیه امان‌الله شاه تبلیغات می‌کرد. به موجب گزارش مأمورین هندی، وی به پیروانش اطمینان می‌داد که در داخل دستگاه دولت هم طرفدارانی دارد و در آن ضمن از کفیل وزارت حریبه و نایب‌الحکومه سابق سمت مشرقی که هر دو با شاه قرابت داشتند، نام می‌برد.

به این صورت در سالهای اخیر پادشاهی امان‌الله شاه رخنه بین او و عناصر محافظه‌کار و متنفذ در کشور عمیق‌تر شده و انصراف شاه از اصلاحات هم نتوانست آن را مرتفع سازد. در این حال یگانه راهی که هنوز در برابر او باز بود، این بود که از اصلاحات فرعی و تقنینی صرف نظر نموده تنها اصلاحات بنیادی را که فایده آن برای همگان روشن و واضح بود، حفظ کند و به همکاری کسانی که قلباً به برنامه او معتقد بودند در محل تطبیق بگذارد و سعی کند تا از طریق نشان

دادن نتایج عملی آن حمایت عامه را دوباره جلب نماید. اما بطوری که خواهیم دید، عوامل ذهنی از جمله خوی و خصلت شخصی شاه در برابر اجرای چنین نقشه موانع ایجاد می‌کرد.

نقش کشورهای خارجی

شایعۀ عام نه تنها در افغانستان، بلکه در اکثر کشورهای علاقه‌مند به موضوع این بود که در سقوط دولت امانی و ناکامی برنامه او نقش درجه اول را حکومت برتانیه و هند برتانوی که به عنوان نماینده آن در این منطقه کار می‌کرد، به عهده داشتند.^(۵۵) مطبوعات بین‌المللی هم در حالی که این شایعه را به دلیل مخالفت امان‌الله شاه با سیاست استعماری برتانیه قبول می‌کردند، حضور تی. ای. لارنس، مأمور سیاسی معروف انگلیسی را که در جریان جنگ اول جهانی در قیام اعراب علیه دولت عثمانی دست داشت، به مثابه دلیل تردید ناپذیر آن ارائه می‌کردند.

در این شکی نیست که اعلان استقلال افغانستان به طرزی که شرح داده شد و ادعای آن در مورد مناطق قبایلی با سیاست دولت برتانیه که مناطق مذکور را خط اول دفاعی هند می‌شمرد، در تضاد بود. همچنان تبلیغات شاه در کشورهای اسلامی و شرقی علیه استعمار و همکاری و نزدیکی او با روسیه شوروی در لندن با بدگمانی تلقی می‌شد، معذالک در جمله اسنادی که تاکنون در لندن و دهلی نوانتشار یافته، چنان سندی که به سهمگیری فعال آن دولت در تخریب دولت امانی دلالت نماید به نظر نرسیده یا این بخش از اسناد محرمانه هنوز انتشار نیافته است. از دیگر سو، این مطلب را هم باید در نظر داشت که دولت برتانیه در معنی عام آن تنها به پارلمان و کابینه آن کشور و مأمورین عالی‌رتبه آن در انگلستان و هند منحصر نبود، بلکه در عمل، مقامات دیگری در سطح پایین‌تر و از همه اولتر کارکنان ولایت سرحد شمال مغرب هند و وزیر مختار و مأمورین سفارت انگلیس در کابل در آن نقش فعال و مؤثر داشتند. اینها که عموماً در دبستان استعماری تربیه یافته و با تمام آزادیخواهان مشرق زمین و از جمله با امان‌الله شاه دشمنی آشتی ناپذیر بودند، بدون شبهه در تحریک علیه شاه مذکور دست داشتند و مقامات بالاتر را هم در این راه سوق می‌دادند. مهمترین اینان بدون شک کلنل فرانسیس همفریز وزیر مختار برتانیه در کابل و اعضای وزارت مختاری بودند که هرچند در گزارشهای نشر شده‌شان از تحریک رجال افغانی علیه امان‌الله شاه به

صراحت ذکر نمی‌کنند، اما از خلال نوشته‌هایشان این نکته آشکار می‌شود که اگر تمایل باطنی ایشان نمی‌بود به این سهولت محرم اسرار مخالفین دولت در افغانستان قرار نمی‌گرفتند. علاوه بر آن نقش شخص وزیر مختار در روزهای اخیر پادشاهی امان‌الله شاه، هنگامی که کابل در زیر حمله مخالفان دولت قرار داشت، به کلی مشکوک است. در چنین دقایق حساس، به درخواست او طیاره‌های قوه هوایی برتانیه بر فراز کابل پرواز نموده اوراق تهدیدآمیز را در مورد سلامتی وزارت مختاری فرو ریخت که در بی‌اعتبار ساختن دولت افغانستان در انظار عامه نقش بسزا داشت. در عین حال او با شورشیان و از جمله با شخص حبیب‌الله تماس علنی قائم کرد. خانم همفریز در این باره در خاطر آتش چنین می‌نویسد:

«من در کتابخانه مشغول مطالعه بودم. ناگهان بی. جی. گاولد از کارمندان وزارت مختاری وارد شده سؤال کرد که وزیر مختار کجاست، و علاوه کرد که وضع جالبی در باغ بالا به میان آمده که شاید وزیر مختار به دیدن آن بی‌علاقه نباشد. در این وقت همفریز در اتاق دیگر با وزیر مختار فرانسه که به دیدن او آمده بود وداع می‌گفت. با شنیدن این خبر او و سایر کارمندان متوجه قصر باغ بالا شدند که در نزدیکی وزارت مختاری واقع بود و مشاهده کردند که شورشیان بدون شتاب و بدون آنکه مقاومتی در برابر ایشان صورت بگیرد بر قصر تصرف می‌نمایند. بعد از آن افراد سقاوی از راه عمومی به سوی شهر روانه شدند، اما به تدریج جمعیتی تشکیل گردیده به دروازه وزارت مختاری نزدیک شد... دروازه مسدود گردید و محافظین افغانی خودشان را پنهان کردند. جمعیت به دروازه وزارت مختاری نزدیک شد و حبیب‌الله شخصاً با همفریز که در این سمت دروازه ایستاده بود، صحبت نموده گفت: «امان‌الله کافر شده و من اراده دارم تا او را به قتل رسانده و حکومت جدیدی تشکیل نمایم». همفریز در جواب گفت: «این سفارت برتانیه است و ما مهمان کشور شما می‌باشیم». بچه سقا جواب داد: «ما با شما دشمنی نداریم». بعد همفریز علاوه کرد: «باید سایر سفارتها را هم احترام کنید». حبیب‌الله این امر را به افرادش تکرار کرد و آنها را از تاراج نمودن سفارتخانه‌ها منع نمود. سپس محافظی را از جانب خود مأمور دروازه سفارت ساخته خودش به

سوی کابل حرکت کرد. اندکی بعد در همان روز یک نفر از اعضای وزارت مختاری که از شهر برمی‌گشت، سعی داشت راهی از بین جمعیت برای خود باز نماید، چون حبیب‌الله متوجه شد به افراد خود هدایت داد که او را تا وزارت مختاری بدرقه کنند.»

آیا از این بیان خانمی که به اغلب احتمال از کارهای زیر پرده شوهرش بی‌خبر بوده، چه نتیجه‌ای می‌توان به دست آورد؟ حداقل اینکه بین وزیر مختار و رهبر شورشیان که علی‌رغم تعصب مذهبی‌اش «امر» او را درباره تعرض نکردن به سفارتخانه‌ها با جبین گشاده پذیرفت و در آن گیرودار که به هر نفر از پیروانش ضرورت داشت برای حفاظت وزارت مختاری پاسبان مقرر کرد یک نوع تفاهم و به اصطلاح دیپلماتیک مناسبات خاص موجود بود. اما اگر داستان تداوی حبیب‌الله را توسط جراح وزارت مختاری برتانیه که از زبان خودش روایت شده^(۵۷) قبول کنیم، احتمال همکاری وزیر مختار بریتانیا با او تا به درجه یقین بالا می‌رود. از دیگر سو، مخالفت شدید وزیر مختار مذکور با امان‌الله شاه پس از خروج او از کابل که در اسناد وزارت خارجه بریتانیا ثبت است نیز قرینه قوی برای تأیید این ادعا می‌باشد.^(۵۸)

قضیه لارنس

راجع به امکان فعالیت لارنس در افغانستان در این وقت مطالب زیر را درخور تأمل است: نخست اینکه کلنل لارنس که تقریباً دوازده سال پیش از این تاریخ، عملیات معروف را در عربستان علیه دولت عثمانی انجام داد، در پایان جنگ اول جهانی نظر به اختلافات نظر با سیاست دولت خود در مورد کشورهای عربی از وظیفه‌اش به عنوان مأمور خدمات خارجی استعفاء داده به نویسندگی مصروف شد و آثار مهمی در فلسفه و اجتماعیات تألیف نمود. ثانیاً وی خود مدعی است که مسافرت او به هند و اقامتش در اردوگاه میرام شاه در نزدیکی سرحد افغانستان فقط برای آن بود که می‌خواست از تمدن فرار نموده در یک مقام دوردست مغزش را آسایش بدهد و هیچ گونه سندی موجود نیست که به ارتباط مجدد او با اداره خدمات خارجی یعنی اداره جاسوسی و تحریکات در کشورهای خارجی دلالت نماید. ثالثاً و از همه مهمتر اینکه لارنس استعداد لازم را